

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

منافقین در کمینگاه صیاد

نقش ارتش و شهید صیاد شیرازی در عملیات مرصاد

به کوشش: محمد مسعود بهمنی

۱۳۹۳

سرشناسه	: بهمنی، محمدمسعود، ۱۳۴۰ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: منافقین در کمینگاه صیاد: نقش ارتش و شهید صیادشیرازی در عملیات مرصاد/ به کوشش محمدمسعود بهمنی؛ [برای] هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۱۲-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۰۱.
عنوان دیگر	: نقش ارتش و شهید صیادشیرازی در عملیات مرصاد.
موضوع	: صیادشیرازی، علی، ۱۳۲۳-۱۳۷۸.
موضوع	: سازمان مجاهدین خلق ایران
موضوع	: عملیات مرصاد
شناسه افزوده	: ایران. ارتش. هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ب۴م/۱۶۰۷ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۱۳۰۹۸

گردآوری و تدوین: محمد مسعود بهمنی

نوبت/ سال چاپ: دوم / ۱۳۹۴

شماره شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۱۲-۴

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز - تهران

مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر ۲۲۴۸۸۶۵۰ - صندوق پستی ۵۵۴-۱۹۵۷۵

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» محفوظ است.

از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه
کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم
را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و
ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و
این گنجینه تمام نشدنی را برای آیندگان
به ودیعه بگذارند.

امام خمینی (ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ یک
گنج است. آیا ما خواهیم توانست از این
گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ،
بایستی تاریخ ما را تغذیه کند.

مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دست آوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

سازمان افتخاری «هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳، با تصویب حضرت امام خامنه‌ای و بنیانگذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخار آمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشتهای تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده و در نهایت بعد از تطبیق آنها با مدارک و اسناد جبهه‌های نبرد در مسیر تدوین قرار داده‌اند.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران به اجرا در آمده و تا زمان نگارش این کتاب بیش از ۲۰ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش قرار داده است.

هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۸ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را در ساعات فوق برنامه طی نموده که تا زمان چاپ این کتاب بیش از ۲۰۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

عملیات مرصاد

متن پیام امام راحل به فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز در مورخ

۶۷/۵/۶

صحیفه امام، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

تیمسار سرتیپ ستاری فرمانده محترم نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و تیمسار سرتیپ دوم انصاری فرمانده هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران

خلبانان عزیز و قهرمان جمهوری اسلامی ایران و خلبانان دلیر و شجاع هوانیروز اینجانب از زحمات طاقت‌فرسای شما و تمامی افراد متعهد و دلسوزی که به نحوی از انحا در آمادگی پروازها دست دارند تشکر می‌نمایم. شما در طول جنگ تحمیلی به خصوص در شرایط حساس امروز، از رزمندگان صحنه‌های نبرد و میهن اسلامی‌مان با تمام توان دفاع نموده و می‌نمایید. شجاعت شما دل تمامی میهن‌دوستان و اسلام‌باوران را شاد کرده است. شما در صحنه‌های سخت کارزار به دشمنان میهن عزیزمان آموختید که دیگر خیال تعرض به کشورمان و مکتب حیات‌بخش هم‌میهنان‌مان را ننمایند. اینجانب دست یکایک شما را می‌فشارم و از صمیم جان به شما دعا می‌کنم. خدا یار و نگهدارتان باد. به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر جهانی.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۶۷/۵/۶

روح‌الله الموسوی الخمينی



پیام حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در شهادت سپهبد صیادشیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظروا ما بدلوا تبدیلاً^۱

امیر سرافراز ارتش اسلام و سرباز صادق و فداکار دین و قرآن، نظامی مؤمن و پارسا و پرهیزکار، سپهبد علی صیادشیرازی به دست منافقین مجرم و خونخوار و روسیاه به شهادت رسید. این نه نخستین و نه آخرین باری است که دلی نورانی و سرشار از عشق و ایمان و وفاداری به آرمان‌های بلند الهی هدف تیر خشم و عناد و عصبیت از سوی زمره جنایتکار و فاسدی که ادامه حیات خود را به دشمنان اسلام دانسته است قرار می‌گیرد و دست خائن و خودفروخته‌ای نهال ثمره‌بخش انسان والایی را قطع می‌کند. او مانند دیگر مردان حق از روزی که قدم در راه انقلاب نهادند همواره سر و جان خود را برای نثار در راه خدا به روی دست داشتند. سرزمین‌های داغ خوزستان و گردنه‌های برافراشته کردستان سال‌ها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک نهاد و مصمم و شجاع بوده و جبهه‌های دفاع مقدس صدها خاطره از رشادت و خودگذشتگی او حفظ کرده است. خطر مرگ کوچک‌تر از آن است که بندگان صالح خدا را از راه او بازگرداند و عشق به منال دنیوی حقیرتر از آن است که در دل نورانی شایستگان جایی بیابد. کوردلان منافق بدانند که با این

۱. احزاب: ۲۳.

جنایت‌ها روز به روز نفرت ملت از آنان بیش‌تر خواهد شد و خون مردان پاکدامن و پارسا هم‌چون صیادشیرازی و شهید لاجوردی بدنامی و سیاه‌رویی آنان را در تاریخ و در دل این ملت همیشگی خواهد کرد و سردمداران استکبار که با وجود لاف‌زنی‌های ضد تروریستی خود به امید آن نشسته‌اند که تروریست‌های مزدورشان در ایران اسلامی با شهید کردن مردان استوار و مقاوم انقلاب، راه تسلط بر ایران اسلامی را هموار کنند، بدانند که خون شهیدان راه حق، ملت مؤمن ما را راسخ‌تر و آشتی‌ناپذیرتر و مقاوم‌تر می‌سازد، رحمت و فضل بی‌کران الهی بر روح شهید عزیزمان علی صیادشیرازی و لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و بندگان صالحش بر ایادی منفور و مطرود استکبار. اینجانب شهادت این بنده برگزیده خدا را به ملت ایران به خصوص به یاران دفاع مقدس و ایثارگران جبهه‌های نور و حقیقت و خانواده‌های گرامی و فداکار و بازماندگان محترمش تبریک و تسلیت می‌گویم و صمیمی‌ترین درود خدا را به روح پاک او و خون به ناحق ریخته او نثار می‌کنم.^۱

والسلام علی عبادالله الصالحین

سید علی خامنه‌ای

۱. محسن مؤمنی، در کمین گل سرخ، تهران، سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۸۲، ص ۳۶۶.

فهرست

۱۵	پیشگفتار
۱۹	مقدمه
۲۳	فصل اول: تاریخچه و وضعیت منافقین
۲۵	۱-۱: تاریخچه تشکیل سازمان منافقین
۲۵	۱-۱-۱: قبل از انقلاب اسلامی
۲۶	سیر گرایش‌های فکری سازمان مجاهدین خلق
۲۸	تغییر و تحولات تشکیلاتی در سازمان مجاهدین خلق
۲۹	فرصت‌طلبی مسعود رجوی و قبضه کردن رهبری سازمان مجاهدین خلق
۳۰	ملاقات نمایندگان مجاهدین خلق با امام خمینی در نجف
۳۰	۲-۱-۱: بعد از انقلاب اسلامی
۳۷	۲-۱: وضعیت عملکرد منافقین در طول دوران دفاع مقدس
۴۰	۱-۲-۱: انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین و ازدواج مسعود رجوی با مریم عضدانلو
۴۱	۲-۲-۱: سوءاستفاده رجوی از بنی‌صدر و اختلاف آنها بر سر جنگ عراق علیه ایران
۴۲	۳-۲-۱: انتقال منافقین از اروپا به عراق و ملاقات رجوی با صدام
۴۳	۴-۲-۱: تحلیل منافقین از جنگ و فوت امام
۴۴	۳-۱: وضعیت عمومی جبهه‌های جنگ در سال ۱۳۶۷
۵۰	ارتش آزادی‌بخش منافقین

۵۳	فصل دوم: عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران
۵۵	۲-۱: تشریح عملیات منافقین
۶۲	۲-۱-۱: استعداد دشمن
۶۸	۲-۲: محورهای پیش روی
۷۳	۲-۳: تشریح و نتایج عملیات مرصاد
۷۶	۲-۳-۱: مرحله یکم عملیات (سه‌شنبه ۶۷/۵/۴)
۷۸	۲-۳-۲: مرحله دوم عملیات (چهارشنبه ۱۳۶۷/۵/۵)
۸۱	۲-۳-۳: مرحله سوم عملیات (پنج‌شنبه ۶۷/۵/۶)
۸۲	۲-۳-۴: نتایج عملیات مرصاد
۸۴	۲-۴: نقش ارتش در عملیات مرصاد
۸۴	۲-۴-۱: نقش هوانیروز ارتش ج.ا.ا.
۱۰۲	۲-۴-۲: نقش نیروی زمینی ارتش ج.ا.ا.
۱۳۵	۲-۴-۳: نقش نیروی هوایی ارتش ج.ا.ا.
۱۴۶	۲-۴-۴: نقش پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش ج.ا.ا.
۱۵۵	فصل سوم: نقش شهید صیادشیرازی در عملیات مرصاد
۱۷۳	فصل چهارم: ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد
۱۷۵	۴-۱: ارزیابی و تجزیه و تحلیل
۱۷۵	۴-۱-۱: پیش‌زمینه‌های حمله منافقین
۱۸۰	۴-۱-۲: اهداف منافقین برای حمله به ایران
۱۸۰	۴-۱-۳: پیامدهای عملیات فروغ جاویدان منافقین
۱۸۱	۴-۱-۴: تأثیرات و دستاوردهای داخلی عملیات مرصاد
۱۸۳	۴-۱-۵: تأثیرات و دستاوردهای خارجی عملیات مرصاد

۱۸۴	۴-۱-۶: نقش ارتش و امیر صیادشیرازی در عملیات مرصاد
۱۸۶	۴-۲: نکات آموزشی عملیات مرصاد
۱۸۶	۴-۲-۱: نقاط قوت عملیات مرصاد
۱۹۴	۴-۲-۲: نقاط ضعف عملیات مرصاد
۱۹۹	۴-۳: سخن پایانی
۲۰۱	فهرست منابع

پیشگفتار

هشت سال دفاع مقدس یادآور جان‌فشانی و پیروزی‌هایی است که بر تارک تاریخ کشور ایران اسلامی نقش بسته است که دارای فراز و نشیب زیادی است. شکست‌ها و پیروزی‌ها، غصه‌ها و شادی‌های فراوان، در طی این سال‌ها برای مردم انقلابی ایران حادث شد که باعث ایجاد روحیه ایثار و وحدت ملی در کشور گردید.

عملیات مرصاد آخرین جنگ از سلسله نبردهای ایران و عراق در هشت سال دوران دفاع مقدس است که عراق با سوءاستفاده از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط امام راحل و به‌کارگیری منافقین کوردل - که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی به مخالفت، عناد، جنگ مسلحانه علیه نظام پرداخته و در نهایت با سرسپردگی به دشمن آب و خاک و ملت ایران پادویی رژیم بعثی عراق را در کارنامه سیاه و ننگین خود ثبت نمودند - علیه ایران معمول داشت و نقطه پایانی بر عملیات‌های هشت سال دفاع مقدس گردید.

در این کتاب باتوجه به اینکه تاریخ جنگ باید به نسل جوان ارتش و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و محققان و پژوهشگران به یادگار بماند، هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی تلاش می‌کند عملیات مرصاد را با دید و نگاهی تازه نقش سایر نیروهایی که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده را ارائه نماید؛ البته شاید غفلتی بوده که امیدواریم به این تأخیر چند ساله تا حدودی پاسخگو باشد.

یکی از غفلت‌هایی که صورت گرفته، نقش پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در از بین بردن پوشش و پشتیبانی هوایی ارتش عراق بر ستون خودرویی و کاروان منافقین در هنگام هجوم از مرز قصرشیرین، سر پل ذهاب، کرد و اسلام‌آباد الی گردنه چهارزبر معروف به تنگه مرصاد می‌باشد که منجر به برتری هوایی نیروهای ایران و به‌کارگیری بالگردهای هجومی و ترابری و جابه‌جایی نیروهای پیاده رزمنده در عملیات هلی‌برن توسط هوانیروز و در نتیجه منجر به انهدام و کشته شدن نیروهای منافقین گردید.

تلاش، همت و تدبیر شهید سپهبد علی صیادشیرازی باتوجه به این‌که مسئولیت اجرایی در نیروهای مسلح نداشت و تنها به خاطر عشق به اسلام و ولایت و تعهدی که نسبت به این مرز و بوم - تا آخرین لحظه‌های زندگی پرپرکتش - داشت، موجب گردید این عملیات با نام و اسم این شهید بزرگوار عجین و مصداق این آیه شریفه *فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً* «که خداوند مجاهدین را به نشستگان برتری و اجر بزرگ داده است»^۱ گردید.

کتاب *منافقین در کمینگاه صیاد* با بیان خاطرات فرماندهان و مسئولین رزمنده در عملیات مرصاد به تشریح و چگونگی عملیات و تجزیه و تحلیل و ارزیابی آن می‌پردازد. این کتاب پایداری و پایمردی ارتشیان جان بر کف و هم‌چنین شهید سپهبد علی صیادشیرازی را به رشته تحریر درآورده است.

مؤلف کتاب سرتیپ ۲ محمدمسعود بهمنی از رزمندگان هشت سال دفاع مقدس و از جانبازان جنگ تحمیلی است که این کتاب را به سفارش هیئت معارف جنگ شهید سپهبد صیادشیرازی تألیف نموده است. امید است خداوند توفیق بیان واقعیت‌ها و بیان خاطرات ناگفته این عملیات را به ما داده باشد و مورد استفاده تمامی عزیزان و رهجویان راه حق و حقیقت و پژوهشگران و محققین قرار گیرد.

هیئت معارف جنگ شهید «سپهبد علی صیادشیرازی»

مقدمه

در طول تاریخ بشری همواره جنگ‌های بسیاری رخ داده است. در این جنگ‌ها یک طرف پیروز و یک طرف شکست خورده و یا جنگ بدون نتیجه و تعیین یک طرف پیروز یا شکست خورده به پایان رسیده است. در جنگ‌های مختلف رشادت و شهامت امیران و فرماندهان و سربازان نقش بسزایی در پیروزی عملیات و یا نبرد داشته است. در جنگ‌ها نقش ستون پنجم و جاسوسان در میدان نبرد تعیین‌کننده بوده است و همواره تعدادی افراد خودفروخته و فرصت‌طلب در میان رزمندگان بوده که مترصد فرصت برای ضربه زدن و به شکست کشاندن نیروهای خودی بوده تا به قول معروف آب به آسیاب دشمن بریزند و با این کار خود، دشمن را شاد و پیروز گردانند. ولی این افراد در نظر ملت و مردم خودشان همواره منفور بوده و با انزجار از آنها یاد می‌شود، چون در شرایط حساس، کشور خودشان را رها کرده و به یاری دشمن شتافته و با عنوان دوست و خودی، ضربه به نیروهای خودی زده و دشمن را از خود شاد و خوشحال کرده‌اند. در دوران دفاع مقدس که اوج مقاومت و ایثار رزمندگان ایران اسلامی بود منافقین کوردل و بی‌بصیرت به دامان دشمن بعثی عراق پیوسته و به صورت مستقیم و غیرمستقیم مترصد ضربه زدن به رزمندگان اسلام بودند، در مقاطعی از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به خبرچینی و کارهای اطلاعاتی علیه رزمندگان اسلام پرداخته و در سال‌های پایانی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مستقیماً با پشتیبانی تدارکاتی و آتش عراق به نیروهای ایران اسلامی حمله‌ور شده و باعث شادی و خوشحالی در اردوی دشمن شدند که به گفته شهید سپهبد صیادشیرازی

منافقین یاوران اردوی خصم بودند. از جمله عملیات‌هایی که منافقین به صورت مستقیم در پایان جنگ وارد عمل شدند، عملیات فروغ جاویدان بود که با فرصت‌طلبی از پذیرش قطعنامه توسط ایران، پس از یک هفته عملیات خود را در تاریخ دوشنبه ۱۳۶۷/۵/۳ از جبهه میانی به خیال باطل تصرف تهران و سقوط رژیم جمهوری اسلامی ایران از محور خانقین، خسروی، سر پل ذهاب، کرد، اسلام‌آباد، کرمانشاه شروع نمودند که یک روز پس از عملیات، دشمن در گردنه چهارزبر با پاتک‌های شدید نیروهای ارتش، سپاه و بسیج زمین‌گیر شده و با حملات هوایی بالگردهای هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی هوایی ارتش ج.ا.ا و هدایت و فرماندهی امیر سپهبد علی صیادشیرازی عملیات مرصاد ایران از تاریخ ۱۳۶۷/۵/۵ شروع شد و کلیه نیروهای نفاق در آن محور کشته و یا اسیر و مجروح گردیدند و تعداد بسیار کمی توانستند به سمت عراق متواری شوند. این عملیات باعث ذلت و خواری منافقین و دشمنان ایران اسلامی شد و افتخار و پیروزی برای رزمندگان اسلام و ملت ایران به ارمغان آورد. در عملیات مرصاد نقش ارتش و شهید صیادشیرازی بسیار پررنگ بود که حضرت امام(ره) در پیام خودشان در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۶ مراتب تقدیر و تشکر خودشان را به فرمانده نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران ابلاغ نمودند و می‌فرمایند که «اینجانب دست یکایک شما را می‌فشارم و از صمیم جان به شما دعا می‌کنم.»

کتاب منافقین در کمینگاه صیاد به بیان خاطرات رزمندگان دلاور ارتش و چگونگی عملیات و نقش ارتش و شهید صیادشیرازی در این عملیات می‌پردازد و با تجزیه و تحلیل و ارزیابی عملیات، نکات آموزشی بیان گردیده

تا درس و پندی باشد برای کلیه جوانان و نسل‌های آینده این سرزمین. امید است مورد قبول خداوند قرار گیرد و روح پرفتوح حضرت امام خمینی(ره) و شهدای جنگ تحمیلی و شهدای عملیات مرصاد شاد و با شهدای کربلا محشور گردد؛ ان شاءالله.

جا دارد که از سروران و استادان عزیزم امیر سرتیپ ناصر حسینی و امیر سرتیپ ۲ حسن قربانی که با رهنمودها و راهنمایی‌های خود من را یاری کردند، نهایت تشکر را به عمل آورم و همچنین از سازمان عقیدتی - سیاسی ارتش (معاونت فرهنگی) که مطالب مورد نیاز را جهت بهره‌برداری در اختیار من قرار دادند قدردانی و تشکر می‌نمایم.

محمدمسعود بهمنی

فصل اول

تاریخچه و وضعیت منافقین

۱-۱ تاریخچه تشکیل سازمان منافقین

۱-۲ وضعیت و عملکرد منافقین در طول دوران دفاع

مقدس

۱-۳ وضعیت عمومی جبهه‌های جنگ در سال ۱۳۶۷

۱-۱ تاریخچه تشکیل سازمان منافقین

۱-۱-۱ قبل از انقلاب اسلامی

سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) در شهریورماه ۱۳۴۴ توسط محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان تأسیس شد. بنیان‌گذاران این سازمان که از جوانان مسلمان و از اعضای نهضت آزادی بودند، پس از قیام ۱۳۴۲/۳/۱۵ متأثر از تحولی که آن قیام در جامعه ایجاد کرده بود و با تصور ناموفق بودن قیام مردمی، مشی مسلحانه را به روش سیاسی نهضت آزادی و شیوه انقلاب مردمی امام خمینی(ره) ترجیح دادند و سازمانی تحت نام «سازمان آزادی‌بخش ایران» و بعدها در سال ۱۳۵۰ به عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» پایه‌گذاری کردند. در این سازمان با توجه به برداشت‌های سطحی از اسلام و نداشتن عمق لازم در مبانی دینی و مذهبی تبعیت از مرجعیت و ولایت فقیه جایی نداشت و آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک آن بر پایه مطالب فراگرفته از آموزه‌های مارکسیستی بود و به خاطر شعارهای جذاب و انتخاب مشی مسلحانه در مبارزه با رژیم شاه و متعاقباً انجام چند ترور از عوامل نه چندان مطرح رژیم، به عنوان یک تشکیلات انقلابی در میان گروهی از جوانان جا باز کرد. در سال ۱۳۴۸ رهبران سازمان با اعلام این نظر که ایدئولوژی اسلامی در ارائه یک شیوه علمی در مبارزه ناتوان است، مطالعه کتاب‌های غیراسلامی از جمله کتب مارکسیستی را به اعضاء سفارش کردند. از آن تاریخ به بعد رگه‌های التقاط در تفکر، در سازمان واضح‌تر نمود کرد. همین التقاط فکری باعث شد که برخی

اعضای بالای سازمان علناً اعلام ارتداد کرده، مارکسیست شوند و از سازمان کناره بگیرند. گروه اندکی هم از نیروهای مسلمان و متعهد بودند که توسط خود سازمان به شهادت رسیدند و آنچه ماند سازمانی بود با ظاهری اسلامی و عملکردی مارکسیستی. آنان جوانان را با شعارهای اسلامی و مذهبی جذب کرده و بعد با آموزش‌های مارکسیستی از آنها عناصری التقاطی می‌ساختند.^۱ در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ تعدادی از افراد سازمان پس از دستگیری اعدام شدند. در طی این چند سال بیشتر اعضای آن کشته شده یا به زندان افتادند و یا به خارج از کشور گریختند و تعدادی نیز به سازش با رژیم تن دادند. در میان دستگیرشدگان جوانی بود به نام مسعود رجوی، او به دلیل همکاری با ساواک و لو دادن اعضای دیگر سازمان، مورد لطف شاه قرار گرفت و حکم اعدام وی لغو شد. در حالی که تعداد زیادی از هواداران به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.^۲

سیر گرایش‌های فکری سازمان مجاهدین خلق

نیروهای بنیان‌گذار این سازمان به سبب انتقاد از گرایش‌های سیاسی و فکری جبهه ملی و سپس نهضت آزادی، از آنان منفک شدند و تشکیلات مستقلی را بنا نهادند. بنابراین روند تحولات اندیشه‌ای و نظری

۱. تنگه مرصاد، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۴، ص ۹.

۲. همان، ص ۱۰.

در این سازمان را می‌توان از زمان عضویت در نهضت آزادی از نیمه اول دهه ۴۰ تا به امروز در پنج مقطع کاملاً متمایز از هم تفکیک کرد:^۱

۱. اعتقاد به اسلام همراه با علم‌زدگی و علمی پنداشتن مبانی نظری غرب سرمایه‌داری.

۲. اعتقاد به اسلام همراه با علم‌زدگی و علمی پنداشتن مبانی نظری مارکسیسم.

۳. وحدت عملی با نیروهای مارکسیستی و غلتیدن در وادی التقاط.

۴. پذیرش کامل مبانی نظری مارکسیسم و اعلام رسمی خروج از اسلام.

۵. قرار گرفتن در وادی نفاق بعد از مشاهده از دست دادن پایگاه اجتماعی.

چرخش‌های متعدد سیاسی و اعتقاد سازمان مجاهدین خلق از افراطی‌ترین نیروی ضدامریکایی تا تبدیل شدن آنها به عامل اطلاعاتی اسرائیل، هم‌چنین از اسلام به مارکسیست و درنهایت طرفدار لیبرالیسم شدن، اعتمادی برای آنان باقی نگذاشته است. بر اساس مستندات مسلم تاریخی، گرایش سازمان مجاهدین خلق به مارکسیسم در سال ۱۳۵۴ از سوی هسته مرکزی آن در خارج از زندان به صورت افراطی بروز یافت و به شهادت رساندن تعداد قابل توجهی از نیروهایی که نخواستند پذیرای مارکسیسم شوند، از نتایج آن بود. این مسئله، البته در هسته داخل زندان که مسعود رجوی رهبری آن را بر عهده داشت، نمودی متفاوت

۱. عباس سلیمی نمین، «مرصاد پایانی بر دو ادعا»، همشهری (۱۳۸۸)، شماره کتاب ۱۱۳، ص ۸.

یافت. به عبارت دیگر برخی مارکسیست شدن خود را علنی نساختند و برای از دست ندادن پایگاه مردمی به حفظ ظاهر پرداختند، اما در محافل خصوصی به مارکسیست شدن خود مباحثات می‌کردند.^۱

بهرام آرام، تقی شهرام، وحید افراخته، مجید شریف‌واقفی، علیرضا سپاسی، ناصر جوهری، همه اعضای حاضر سازمان مجاهدین در نشست کرج بودند که در این نشست آموزش‌های قرآنی را کنار گذاشتند. هم-زمان با کنار گذاشتن آموزش‌های قرآنی، هویت قرآنی را نیز کنار گذاشته و آموزش علمی جایگزین گردید و به تدریج دیالکتیک محصول علم جای خود را به دیالکتیک مارکسیستی می‌داد. هم‌زمان کتاب‌های مارکسیستی ترجمه شده و به وفور در دسترس بود.^۲

تغییر و تحولات تشکیلاتی در سازمان مجاهدین خلق^۳

فتح‌اله خامنه‌ای، کاظم شفیعیها و موسی خیابانی برای نوبت اول، برای مرکزیت زندان انتخاب شدند و مسعود رجوی یک رأی آورد. علت رأی ندادن توده‌های عضو سازمان به رجوی را لطف‌اله میثمی دو عامل می‌داند. (۱) غرور بیش از حد؛ (۲) ضعف نشان دادن در بازجویی و لو دادن نیروهای سازمان.

۱. همان، ص ۳۸.

۲. محسن کاظمی، *خاطرات احمد/احمد*، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۳، ص ۳۱۹.

۳. لطف‌اله میثمی، *از نهضت آزادی تا مجاهدین (خاطرات لطف‌اله میثمی)*، صمدیه، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۳۸۶-۲۷۶.

حنیف‌نژاد گفته بود که غرور مسعود بالأخره ضربه خواهد زد. مسعود رجوی با اصغر بدیع‌زادگان اختلاف داشت و حنیف‌نژاد می‌گفت مسعود بادکنکی است، در اثر زیادی مطالعه غرور پیدا کرده است.

خاطرات هم‌بند و حتی متمایل به مسعود رجوی این حقیقت را کاملاً آشکار می‌سازد.^۱ بر سر رهبری زندانیان سیاسی بین دو گروه مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی و چریک‌های فدایی خلق به رهبری بیژن جزنی، رقابت شدیدی بود. بعد از شرکت در جلسه مسعود آمد و گزارش جلسه را داد و گفت: «جزنی پیشنهاد کرد خودش نماینده مارکسیست‌ها باشد و من (رجوی) نماینده مسلمان‌ها. من نپذیرفتم و به جزنی گفتم ما هم مارکسیست هستیم. من از این حرف مسعود خیلی تعجب کردم و پرسیدم جداً گفتی مارکسیست هستی؟ گفت بله، من واقعاً هم مارکسیست هستم»

مسعود رجوی هنگامی که از زندان قصر با مارکسیست‌ها بحث می‌کرد می‌گفت که مارکسیسم علم مبارزه است و شما این علم را تنها از طریق ما که مذهبی هستیم می‌توانید در جامعه گسترش دهید.^۲

فرصت‌طلبی مسعود رجوی و قبضه کردن رهبری سازمان مجاهدین خلق در دوران تقسیم شدن سازمان مجاهدین به دو بخش اسلامی و مارکسیستی در سال ۱۳۵۴، مسعود رجوی رهبری بخش مذهبی این

۱. سید کاظم موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق (سرگذشت و خاطرات سید کاظم موسوی

بجنوردی)، تهران، نشرنی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹.

۲. لطفاله میثمی، همان، ص ۲۰۶.

جریان را در زندان بر عهده گرفت. در واقع، در فاصله بین ۱۳۵۴ تا انقلاب اسلامی، از مجاهدین مذهبی کسی بیرون از زندان نبود. مسعود رجوی همراه با ۱۵ نفر دیگر از اعضای باقی‌مانده مجاهدین خلق، در ۳۰ دی ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و به همراه خود از داخل زندان بخشی از اعضا را که هنوز به مرکزیت سابق مذهبی وفادار بودند، به عنوان «سازمان جدید مجاهدین خلق ایران» معرفی کرد و خودش نیز به عنوان تنها بازمانده مرکزیت سابق، ادعای رهبری سازمان را کرد و مشغول سازمان‌دهی و یارگیری شد.^۱

ملاقات نمایندگان مجاهدین خلق با امام خمینی در نجف

دو تن از اعضای اصلی سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در نجف طی چند ملاقات چندساعته با آیت‌الله خمینی، کوشیدند او را به حمایت از ترورها و نوع مبارزه‌شان وادار کنند، ولی نتوانستند موافقت وی را کسب کنند. این دو تن حسین احمدی روحانی و تراب حق‌شناس بودند.^۲

۱-۲-۱ بعد از انقلاب اسلامی

در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که مبارزات ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی(ره) روزهای اوج خود را می‌گذراند، سازمان مجاهدین خلق (مناقبین) در پی آن بود که رهبری مبارزات را به خود منسوب نماید. در راه‌پیمایی‌های میلیونی مردم، ناگهان پلاکاردهایی با

۱. علی‌اکبر راستگو، مجاهدین خلق در آئینه تاریخ، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۶.

آرم و عنوان سازمان به اهتزاز درمی‌آمد و مردم که آگاهی خاصی نسبت به سازمان نداشتند، واکنشی نشان نمی‌دادند. بر روی بیشتر دیوارهای شهرهای بزرگ، عکس و آرم سازمان حک شده بود. در آن زمان کمتر کسی متوجه افکار پلید آنان بود. همین فعالیت‌های تبلیغی سبب شد که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، تعداد قابل توجهی از جوانان، بدون شناخت واقعی، وارد این سازمان شدند.^۱

در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یعنی ۲۰ تا ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷، که حمله به پادگان‌های ارتش آغاز شده بود، تمام تلاش منافقین جمع‌آوری و مخفی کردن سلاح بود. در زمانی که مردم برای مبارزه با عوامل رژیم نیاز به سلاح داشتند، آنها به پر کردن انبار مهمات خود مشغول بودند. سازمان منافقین بعد از پیروزی انقلاب با مخالفت با قانون اساسی و اصل ولایت فقیه، ناسازگاری خود را با نظام و امام علناً آغاز نمود. موضع‌گیری‌ها، تجمعات چندهزار نفره، سخنرانی‌ها، صدور اعلامیه‌ها و مخالفت شدید با دکتر بهشتی به عنوان سمبل مدیران خط امام، حمایت از غائله‌های کردستان، گنبد، خلق بلوچ و خلق عرب در نواحی مرزی از جمله فعالیت‌های ضد نظام سازمان بود.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، این سازمان با صدور اعلامیه، آمادگی خود را برای اعزام به جبهه با پیش‌شرط‌هایی اعلام کرد و تعدادی از عناصر خود را به جبهه اعزام نمود. آنها به جای یاری

۱. عباس سلیمی نمین، همان، ص ۱۰.

رساندن به رزمندگان اسلام، به جاسوسی برای بعثی‌ها پرداختند که ضربات اطلاعاتی جبران‌ناپذیری را بر جمهوری اسلامی ایران وارد کردند. با بروز اختلافات سیاسی میان بنی‌صدر (رئیس جمهور وقت) و مسئولین پیرو خط امام، این سازمان به حمایت از بنی‌صدر پرداخت. بنی‌صدر در خردادماه ۱۳۶۰ از مقام خود عزل و بلافاصله مخفی شد. به دنبال این مسئله سازمان با برگزاری یک راه‌پیمایی مسلحانه چندهزار نفری در خیابان ولی‌عصر تهران رسماً به جمهوری اسلامی اعلان جنگ داد. آن روز سی‌ام خرداد سال ۱۳۶۰ بود. منافقین در آن روز ده‌ها نفر از مردم بی‌گناه را به شهادت رسانده و زخمی کردند و تعداد زیادی از خودروها و اماکن مردم را به آتش کشیدند.

خیابان‌های تهران تا سه روز صحنه زدو خورد اعضای سازمان با مردم و نیروهای سپاه بود. در آن روزها تهران در آتش ترور و انفجار می‌سوخت.

رجوی بعد از قدرت‌نمایی میلیشیایی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و سقوط نکردن رژیم در تاریخ ۷ مرداد ۶۰، همراه با بنی‌صدر از تهران فرار کرد و به فرانسه گریخت. او همه هواداران را بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای تنها گذاشت و فرار کرد. از طرف دیگر، رجوی هنگام فرار از ایران دو نفر را بر جای گذاشت که می‌توانستند برای رهبری وی در آینده، باعث دردسر شوند. یکی موسی خیابانی و دیگری همسرش اشرف ربیعی؛ زیرا در صورت زنده ماندن موسی و اشرف، سرنوشت سازمان جور دیگری رقم می‌خورد. با وجود موسی خیابانی، رجوی هیچ وقت رهبر بلامنازع

سازمان نمی‌شد و از طرف دیگر رجوی عاشق دختر بنی‌صدر شده بود و تصمیم به ازدواج با وی را در پاریس در سر می‌پروراند که ضمن آن، رابطه بنی‌صدر را با شورای ملی مقاومت از این طریق مستحکم کند. در بهمن ۱۳۶۰، خانه تیمی مرکزیت سازمان در تهران که موسی خیابانی و اشرف ربیعی در آن بودند، مورد حمله پاسداران قرار می‌گیرد، این دو نفر کشته می‌شوند و رجوی به هر دو منظور می‌رسد.^۱

در تاریخ هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در ساعت ۹ شب ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی واقع در سرچشمه تهران توسط یکی از نفوذی‌های سازمان منفجر شد. در این انفجار آیت‌الله بهشتی و ۷۲ تن از مسئولین کشور به شهادت رسیدند. یک روز قبل از آن، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در آن زمان نماینده حضرت امام در وزارت دفاع و امام جمعه تهران بودند با انفجار یک بمب جاسازی شده در یک ضبط صوت در مسجد ابوذر تهران زخمی و راهی بیمارستان شدند. در این ترور دست راست ایشان برای همیشه معلول شد.

در هفتم مرداد ۱۳۶۰، بنی‌صدر و رجوی با همکاری عوامل نفوذی در فرودگاه مهرآباد موفق به فرار از کشور شدند. از این زمان به بعد سازمان وارد مرحله تازه‌ای از عملیات نظامی و ترور شد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- انفجار دفتر نخست وزیری و شهادت محمدعلی رجایی و محمدجواد باهنر، رئیس جمهور و نخست وزیر وقت در ۸ شهریورماه ۱۳۶۰.

۲- ترور آیت‌الله دستغیب، صدوقی، مدنی و اشرفی اصفهانی، به ترتیب ائمه جمعه شیراز، یزد، تبریز و کرمانشاه.

۳- ترور آیت‌الله قدوسی، دادستان کل انقلاب.

۴- برنامه‌ریزی به منظور انفجار منزل حضرت امام در جماران که در حین انتقال مواد منفجره کشف شد.

۵- ترور صدها نفر از مردم بی‌گناه به بهانه طرفداری از جمهوری اسلامی، مانند نانو، مغازه‌دار، دوره‌گرد و...

منافقین در قالب خانه‌های تیمی به طور مخفیانه فعالیت می‌کردند. هر روز تعدادی از این خانه‌ها کشف و منهدم می‌گردید. بالأخره در فروردین‌ماه ۱۳۶۱ تحت تأثیر کشته شدن موسی خیابانی (جانشین رجوی) و نیز سیاست‌های امنیتی جمهوری اسلامی، سازمان دستور خروج اعضایش را از ایران صادر کرد. کشورهای اروپایی که با ایران خصومت داشتند از آنها استقبال کردند و در نهایت این صدام بود که در سال ۱۳۶۵ آنها را پذیرفت و با در اختیار قرار دادن پادگان و امکانات و تجهیزات مناسب، از آنها به عنوان اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده نمود. عملیات نظامی علیه مواضع دفاعی ایران، نفوذ در سازمان‌های نظامی و اطلاعاتی در جبهه و پشت جبهه، جاسوسی، نفوذ

در بین آزادگان و عملیات سرکوب مردم عراق از جمله خدمات این سازمان به رژیم بعثی بود.^۱

سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از جمله نادر سازمان‌هایی بود که به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی مثبت نداد و بعدها مشی مبارزه مسلحانه را در پیش گرفت، که متعاقباً رهبر و عده‌ای از اعضای آن به خارج از کشور فرار کرده و در فرانسه مستقر شدند، به دنبال بهبود روابط دو کشور ایران و فرانسه، در سال ۱۳۶۵ به عراق پناهنده و منتقل شدند. صدام حسین، رئیس‌جمهور وقت عراق، تا آن زمان از اعضای این سازمان در زمینه جاسوسی و عملیات نظامی علیه ایران بیشترین بهره‌برداری را کرد. پس از اشغال عراق توسط امریکا، این گروهک عملاً و رسماً به یونیفورم‌پوشان امریکا پیوستند. از جمله سازمان‌هایی که حتی به رغم یورش نظامیان عراق به خاک ایران و به لحاظ مخالفت‌های ذاتی که با انقلاب اسلامی و نظام جدید داشت و دفاع در برابر متجاوزین را جنگ ارتجاعی می‌نامیدند، گروهک منافقین بود. در زمینه تمهیدات سیاسی، دامن زدن به نارسایی‌ها و بحران‌های اجتماعی - اقتصادی ناشی از جنگ و تبدیل آن به نارضایتی مردم، از عمده‌ترین مسائلی بود که در دستور کار نیروهای آنان و بقیه گروه‌های معاند و مارکسیستی بود. از نظر منافقین در زمینه تمهیدات نظامی می‌باید از توان نظامی کشور اطلاعات کسب شود و همین‌طور باید نقاط ضربه‌پذیر بررسی شده و مناسب‌ترین موقعیت برای زدن ضربه‌ای کاری انتخاب شود. لذا سنجش

کیفیت نیروهایی که نظام می‌تواند به درگیری‌های داخلی اختصاص دهد، بررسی دقیق نقاط ضعف در جبهه‌ها (در زمینه تجهیزات، آرایش نیروها و مهارت‌های نظامی)، به دست آوردن طرح‌های نظامی که در جبهه‌ها عمل می‌شد، شناسایی مراکز حساس و بررسی نحوه و میزان نفوذ در آنها، و همچنین برنامه‌ریزی دقیق برای تدارک هرچه بیشتر امکانات نظامی، ذخیره‌سازی مهمات و پیش‌بینی مقدمات لازم برای آنها در دستور کار سازمان قرار داشت و اعضای گروهک مأموریت داشتند به این موارد مهم دست یابند. بر این اساس، در طول جنگ تحمیلی، این سازمان به دفعات مزاحمت‌ها و مشکلاتی را برای رزمندگان و مدافعان کشور فراهم کرد و از طریق نفوذ و جاسوسی، عملیات شناسایی در جبهه‌ها و عملیات تروریستی در داخل خدمات شایان توجهی به دشمن کرد. طراحی و اجرای عملیات فروغ جاویدان در روزهای پایانی جنگ تحمیلی که با همراهی و مشارکت نظامیان عراقی در جبهه میانی بود، از جمله اقدامات زنجیره‌ای گروهک منافقین به شمار می‌آید.

۲-۱ وضعیت و عملکرد سازمان منافقین در طول دوران دفاع مقدس

عملکرد سازمان به منزله یک نیروی مخالف، در حد و اندازه‌ای بود که پیش از آغاز جنگ تحمیلی، رژیم بعثی عراق از تحلیل‌ها، مواضع و نشریات سازمان بهره‌برداری می‌کرد. اقدامی که موجب شد تا منافقین بر اساس تاکتیکشان در دوره مزبور، در مقابل آن واکنش نشان دهند و سخنگوی آنان به عراق هشدار داد که «مجاهدین را سبب ترفندها و معامله‌گری‌های سیاسی خود قرار ندهد، چرا که به قول سازمان، آنان قبلاً رژیم عراق را آزموده بودند و وقتی با شاه به توافق رسیدند، انقلابیون و ترقی‌خواهان ایرانی را از عراق اخراج کردند و رادیوشان نیز یک‌باره چنان موضعی را اتخاذ کرد که گویی در ایران هیچ خبری نیست.»

سازمان با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، موضع فریبکارانه‌ای را اتخاذ کرد. به این ترتیب که در اعلامیه‌های آغازین خود ضمن محکوم کردن تجاوز عراق، حضور نیروهای خود را در جبهه‌ها، به تجویز مقامات کشور منوط دانست. با این همه، هفت روز پس از آن، در اطلاعیه دیگری از حضور نیروهای خود در جبهه‌های جنگ خبر داد. کمتر از یک ماه از آغاز جنگ نگذشته بود که دادستان انقلاب اسلامی آبادان ۴۱ نفر از اعضای مجاهدین خلق را به اتهام جاسوسی بازداشت کرد. سازمان در اطلاعیه خود در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۷ این اقدام را ادامه فشارهای وارده بر این تشکیلات دانست و اعلام کرد: «دادستانی انقلاب آبادان حکمی در مورد خروج گروه‌های سیاسی، از جمله مجاهدین خلق را از این شهر صادر کرده و برای این کار ۲۴ ساعت مهلت داده است. تا آنجا که به مجاهدین خلق مربوط است، درواقع این حکم آخرین حلقه از سلسله فشارهای مستمری است که از اولین روزهای آغاز

نبرد مقاومت در مقابل عراق بر نیروهای ما که در سنگرهای مقدم نبرد در کنار مردم بوده‌اند، وارد می‌شود.» آنان در حالی مدعی حضور در جبهه‌ها بودند که اساساً در تحلیل‌هایشان این جنگ را جنگ ارتجاعی و ناعادلانه‌ای می‌دانستند. از نظر آنها انگیزه ایران از این جنگ، صدور انقلاب و انگیزه عراق، قطب شدن در منطقه و ادعاهای مرزی است. به اعتقاد رهبران مجاهدین چون مسائل داخلی ایران بیشتر است، اگر جنگ درازمدت شود، باعث سقوط رژیم ایران خواهد شد، ولی عراق به رغم داشتن یک سری مسائل داخلی، چون قدرت سازمان‌دهی دارد، قادر است که مسائلش را حل کند.

آنان پس از شکست در انتخابات مجلس شورای اسلامی، به بنی‌صدر نزدیک شدند و با فریبکاری، خود را آماده حضور در جبهه‌ها معرفی کردند و اجازه حضور داشتن یا نداشتنشان را در صلاحیت بنی‌صدر (فرمانده کل قوا) دانستند، نه دادستانی انقلاب آبادان. سلسله حوادث داخلی که به غائله ۱۳۵۹/۱۲/۱۴ منجر شد، چهره واقعی مجاهدین خلق را آشکار کرد. در این روز طی سخنرانی بنی‌صدر به مناسبت گرامی‌داشت درگذشت دکتر محمد مصدق، آنان به همراه دیگر طرفداران رئیس‌جمهور، هواداران حزب جمهوری اسلامی حاضر در مراسم را مورد ضرب و شتم قرار دادند. پس از این واقعه، مجاهدین خلق، جمهوری اسلامی را به خشونت‌های تروریستی و تحمیل جنگ فراگیر داخلی تهدید کردند. ۱۲ روز بعد از واقعه ۱۴ اسفندماه، مسعود رجوی در پیام زودهنگام نوروزی خود، رهبر کبیر انقلاب را به آغازگر جنگ تحمیلی متهم کرد: «در سالی که گذشت ندانم‌کاری‌های مفرط سیاسی، بی‌کفایتی در برخورد با مسائل بین‌المللی، دخالت در امور دیگران به بهانه

صدور مکانیکی انقلاب، مضاف بر همه شقه‌سازی‌های نفاق‌افکنانه در صفوف خلق، کار را به آنجا رساند تا حکام مستبد عراق به فکر ارضای هوس‌های جاه‌طلبانه خود در خاک میهن ما بیفتند.»

در این پیام، رهبر سازمان، ادعاهای دروغین سازمان متبوع خود را مبنی بر شرکت در جنگ برملا کرد. زیرا به اعتقاد آنان، ایران جنگ را آغاز کرده بود. به این ترتیب، موضع‌گیری‌های بعدی مجاهدین، عمق رویارویی آنان با جمهوری اسلامی و حتی مقدسات و چهارچوب‌های ملی را نشان داد. پس از جریان ۱۴ اسفندماه، امام خمینی(ره) در تاریخ ۲۶ اسفندماه هیئتی را مأمور رسیدگی به اختلافات رئیس جمهور (دولت) و مجلس کرد. اما بنی‌صدر و مؤتلفانش از جمله مجاهدین، درصدد بودند تا هم‌چون ۱۴ اسفندماه، غائله دیگری را بیافرینند. از همین رو تصویب قانون قصاص بهانه‌ای شد تا جبهه ملی، هواداران خود را برای راه‌پیمایی اعتراض‌آمیز فراخواند و دیگر گروه‌های مخالف، از جمله مجاهدین، آن را فرصت مهمی بدانند. در مقابل این فراخوانی رهبر کبیر انقلاب طی پیامی در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۵ اعلام کردند «واجب است مردم به بیرون بیایند و نگذارند که ضداسلام راه‌پیمایی نمایند.»

به این ترتیب روز ۲۵ خردادماه به فراندومی مردمی تبدیل شد که مجاهدین خلق همواره خواهان آن بودند. اما نتیجه آن مورد رضایت آنان نبود. زیرا این فراندوم، در ادامه فراندوم جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن بود. از همین رو، سازمان از ۱۳۶۰/۳/۳۰ وارد فاز عملیات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی شد.

مسعود رجوی در سال ۱۳۶۱ سلسله مصاحبه‌هایی انجام داد که تحت عنوان جمع‌بندی یک ساله مقاومت چاپ شد. وی در این جمع‌بندی به توضیح کامل این امر می‌پردازد که مجاهدین حتی قبل از ورود آیت‌الله خمینی به ایران می‌دانستند که در نهایت با وی کنار نخواهند آمد و کار به جنگ مسلحانه خواهد کشید. رجوی می‌گوید «حتی یک سال قبل از ورود (آیت‌الله) خمینی به ایران، از روی اطلاعیه‌هایی که می‌داد، تفکر و ماهیتش را به طور مکتوب تحلیل نموده و بر خصائص ارتجاعی او انگشت گذاشته بودیم. در این تحلیل که بعداً خبرش در زندان به گوش (آقای) رفسنجانی هم رسید، آشکارا گفته بودیم که اگر (آیت‌الله) خمینی بیاید باز انقلاب دیگری لازم خواهد بود. رفسنجانی نیز همانجا گفته بود که جنگ اصلی و آخری ما با مجاهدین است.^۱

۱-۲-۱ انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین و ازدواج مسعود رجوی با مریم عضدانلو

اولین اعلام رسمی و علنی نام افراد مرکزیت و رهبری‌کننده با ذکر مسئولیت سازمانی ایشان، بعد از انقلاب ایدئولوژیک در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۴ انجام گرفت. قبلاً در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان طی اطلاعیه‌ای مسعود و مریم رجوی را به عنوان رهبری نوین سازمان اعلام کرد. در ضمن در اطلاعیه فوق تصمیم مبنی بر «ازدواج فرخنده توحیدی و انقلابی مریم و مسعود» نیز اعلام شد. (مریم عضدانلو پیشتر همسر مهدی ابریشم‌چی بود.)

۱. علی‌اکبر راستگو، همان، صص ۳۸-۳۷.

در جریان انقلاب ایدئولوژیک، خرداد ۱۳۶۴، مسعود رجوی، رهبر عقیدتی سازمان معرفی شد و در نتیجه دفتر سیاسی و بقیه مرکزیت سازمان منحل شد. در سازمان‌دهی جدید، ابتدا همه عضویت‌ها لغو شد، بعد هم مسئولین سلب مسئولیت شدند. این افراد می‌بایستی طبق سنت با امام جدید بیعت کنند و رده جدید بگیرند و به کار گماشته شوند. درحقیقت، مرکزیت دموکراتیک سازمان منحل و مسعود رجوی رهبر بلامنازع سازمان مجاهدین خلق معرفی شد. رجوی دیگر از همه مسئولیت‌ها، پاسخ‌گویی و انتقادپذیری نیز مبرا اعلام شد. او دیگر در برابر خدا جوابگو بود و با خدا نیز در تماس قرار داده شد. مهدی ابریشم‌چی در این رابطه می‌گوید: «بعد از دست یافتن به این رهبری، مسئولیت همه با مسعود است و مسئول مسعود فقط خداست. یعنی مسعود از ما حسابرسی می‌کند و حساب مسعود با خداست.»^۱

۲-۱-۲ سوءاستفاده رجوی از بنی‌صدر و اختلاف آنها بر سر جنگ عراق علیه ایران

در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۶۰، ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی با یک هواپیمای رپوده‌شده نظامی، از تهران فرار کرده، به پاریس وارد شدند. بعد از استقرار در پاریس، سلسله مصاحبه‌های طرفین جهت معرفی شورای ملی مقاومت شروع شد. حضور بنی‌صدر در شورا آن‌قدر برای مجاهدین خلق مهم بود که برای سفت کردن پای ایشان در شورا، مسعود رجوی دختر او، یعنی فیروزه بنی‌صدر را به عقد خود درآورد. این ازدواج زمانی انجام شد که تازه چند ماه از

مرگ اشرف ربیعی - همسر پیشین رجوی - می‌گذشت. در تاریخ هفتم مهرماه ۱۳۶۰ برنامه «دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران» توسط شورای ملی مقاومت اعلام شد. این برنامه را بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهور و رجوی به عنوان مسئول شورای ملی مقاومت امضا کردند. در ۲۰ اسفندماه ۱۳۶۲ ابوالحسن بنی‌صدر که مکرر با روابط رو به گسترش سازمان مجاهدین خلق با دولت عراق مخالفت کرده بود، طی نامه‌ای به مسعود رجوی اعلام جدایی کرد. بنی‌صدر در این نامه نوشته بود: «البته همان‌طور که نوشته‌اید دو نظر وجود دارد. یکی نظر سرنگونی رژیم به بهای جلب همکاری و استفاده از خارج را جایز می‌شمارد و یک نظر جایز نمی‌شمارد. این جانب جانب‌دار نظر دوم هستم. هرچه می‌خواهید بنویسید، اما چه کسی گول می‌خورد که مسئله اصلی که شما را به نوشتن این نامه برانگیخته، مسئله همکاری با عراق برای سرنگونی رژیم است. از این راه رژیم (آیت‌الله) خمینی سرنگون نمی‌شود، با کمال تأسف تشبیت می‌شود.»^۱

۳-۲-۱ انتقال منافقین از اروپا به عراق و ملاقات رجوی با صدام

در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۵، بعد از یک دست شدن شورا و خروج افراد مزاحم از آن، بالأخره و طی بیانیه‌ای، مسئول شورا انتقال از اروپا به خاک کشور عراق را اعلام کرد. «شورای ملی مقاومت این انتقال را برای گسترش و سازمان‌دهی نیروهای مسلح انقلاب از نزدیک، امری لازم و آخرین گام برای عبور به خاک میهن می‌داند.» قبل از این انتقال همگی اعضای شورا که مخالف رابطه شورا و مجاهدین با دولت عراق بودند، از شورا بیرون رفته

بودند. در این تاریخ ایران ششمین سال جنگ با دشمن خارجی عراق را می‌گذرانند. در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۵، مسعود رجوی وارد فرودگاه بغداد شد و مورد استقبال یک هیئت عالی‌رتبه عراقی قرار گرفت و چند روز بعد با صدام حسین ملاقات کرد.^۱

۴-۲-۱ تحلیل منافقین از جنگ و فوت امام

تحلیل سازمان مجاهدین خلق این بود که جنگ و فوت آیت‌الله خمینی به موجودیت رژیم بستگی دارد و بدون این دو رژیم نمی‌تواند حتی یک روز تاب بیاورد و سرنگون خواهد شد. ولی جنگ تمام شد، (آیت‌الله) خمینی هم فوت کرد و آب هم از آب تکان نخورد. سازمان نیز که شورا را کنار گذاشته بود و با تشکیل ارتش آزادی‌بخش در سال ۱۳۶۶ نعره جنگ جنگ تا پیروزی می‌کشید، بعد از شکست فضاحت‌بار عملیات فروغ جاویدان (عملیات مرصاد) در مردادماه ۱۳۶۷ و ناامید شدن از سرنگونی رژیم، دوباره به شورا روی آورد و کوشید دوباره به اروپا بازگردد و فعالیت سیاسی‌اش را از سر گیرد. در سال ۱۳۷۲ در اجلاس شورای ملی مقاومت مریم رجوی به عنوان رئیس جمهور آینده ایران انتخاب (انتصاب) شد.^۲

مریم رجوی به عنوان فرمانده ارتش آزادی‌بخش در سال ۱۳۶۷ دستور شروع عملیات و آتش را علیه رزمندگان اسلام در عملیات‌های اواخر جنگ از جمله چلچراغ و فروغ جاویدان صادر کرد.

۱. همان، صص ۱۸۶-۱۸۵.

۲. همان، صص ۱۹۲-۱۸۶.

۳-۱ وضعیت عمومی جبهه‌های جنگ در سال ۱۳۶۷

با طولانی شدن جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در سال پایانی جنگ شاهد کاهش توان رزمی ایران و افزایش توان رزمی عراق با کمک تسلیحات اهدایی قدرت‌های بزرگ بودیم و عراق با استفاده از مستشاران خارجی، علی‌الخصوص ژنرال‌های شوروی، توانست دست به یک بازسازی اساسی در ارتش خود بزند؛ طوری که در کمتر از دو سال در همه زمینه‌ها نسبت به ایران برتری داشت. فقط در نیروی انسانی از ۲۵ لشکر به ۵۰ لشکر رشد پیدا کرد.^۱ این همه در حالی بود که ایران به شدت در تحریم اقتصادی و تسلیحاتی قرار داشت.^۲ تمام درآمد ارزی ایران به کمی بیش از پنج میلیارد دلار کاهش یافته بود، که سه میلیارد دلار آن صرف جنگ می‌شد. اما عراق تنها از شوروی و فرانسه بیش از ۱۲ میلیارد دلار تسلیحات گرفته بود.^۳

در اسفندماه ۱۳۶۶ موشک‌های دوربرد عراقی به تهران هم رسید. در آستانه انتخابات مجلس سوم شورای اسلامی اختلافات داخلی مسئولان کشور در قالب دو گروه سیاسی با گرایش‌های اقتصادی چپ و راست برملا شده بود و طرفداران هر گروه برای از میدان به در بردن رقیب افشاگری و پرده‌داری می‌کردند.^۴ امام خمینی (ره) در پیامی به مناسبت دوره دوم انتخابات هشدار دادند و فرمودند:

۱. محمد درودیان، *آغاز تا پایان جنگ*، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰، ص ۹.

۲. محسن مؤمنی، همان، ص ۳۴۳.

۳. محمد درودیان، همان (به نقل از خبرگزاری فرانسه)، ص ۱۸۹.

۴. محسن مؤمنی، همان، ص ۳۴۴.

«این روزها روز امتحان الهی است. امروز روز عاشورای حسینی است. امروز ایران کربلا است. حسینیان آماده باشید، ای آزادگان و احرار بپاخیزید. قدرت‌های بزرگ شرق و غرب می‌خواهند شما را زیر چکمه‌ها و چنگال‌های کثیف و خونین خود خرد کنند که حتی آخ هم نگویند. امروز روز مقاومت است.»

چند روز بعد از این تاریخ، امریکا به دو سکوی نفتی ایران حمله کرد. هم‌زمان با آن، عراق نیز به فاو حمله کرد. در کمتر از ۳۶ ساعت بندر فاو بازپس گرفته شد. این سرآغاز سلسله حمله‌های ارتش عراق بود که توانست در حدود دو ماه اغلب اراضی را که ایران در طی چندین سال گرفته بود، بازپس گیرد، مانند جزایر مجنون، بخش‌هایی از شلمچه و حتی مجدداً به سوی مرزهای ایران خیز بردارد. در چنین شرایطی امریکا گامی دیگر برداشت و عملاً وارد جنگ با ایران شد. این بار رزم‌ناو وینسنس هوایمی مسافری ایران را در آسمان خلیج فارس در تاریخ ۶۷/۴/۱۲ سرنگون کرد. تمام ۲۹۰ سرنشین هوایمی که در حال رفتن به دبی بودند به شهادت رسیدند. رئیس جمهور امریکا در توجیه این جنایت گفت: «این فاجعه ضرورت دستیابی به صلح را با حداکثر شتاب، دوچندان ساخته است.»^۱ اکنون جنگ بین‌المللی شده بود. ایران متهم به جنگ‌طلبی بود. چون برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شرط و شروطی داشت، پس به همین بهانه می‌شد هرگونه حمله به ایران را در افکار عمومی توجیه کرد. در حالی که شرط ایران اعلام عراق به عنوان آغازگر جنگ، پیش از آتش‌بس بود. حضرت امام خمینی (ره) به پیشنهاد مسئولان عالی‌رتبه نظام با پذیرش قطعنامه پیش از

اعلام آغازگر جنگ موافقت کرد.^۱ ساعت ۱۴۰۰ روز دوشنبه ۲۷ تیرماه خبری از رادیو پخش شد مبنی بر اینکه نامه‌ای از رئیس جمهور به دبیر کل سازمان ملل نوشته شده که به این شرح خوانده شد. «با تأیید مجدد تلاش‌های انجام شده و اطمینان قلبی به اقدامات آن جناب و به منظور یاری نمودن دبیر کل در جهت استقرار امنیت بر اساس عدالت، جمهوری اسلامی ایران قطعنامه ۵۹۸ را رسماً پذیرفته است.»

مردم ایران جنگ را بدون پیروزی نظامی ایران نمی‌توانستند تصور کنند. دو روز بعد امام خمینی(ره) در پیامی به ملت ایران فرمودند: «اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم، ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و باتوجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم و خدا می‌داند که اگر نبود انگیزه‌ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نبودم و مرگ و شهادت برایم گواراتر بود.» امام این اقدام را به منزله نوشیدن جام زهر اعلام کردند و فرمودند: «شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره

خون و آخرین نفس بجنگم. اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هرچه گفتم، گذشتم و اگر آبرویی داشتیم با خدا معامله کردم.» اما برخلاف انتظار دنیا، عراق از این اقدام ایران استقبال نکرد، بلکه حتی بر حملاتش افزود.

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تاریخ ۶۷/۴/۲۷ از سوی ایران، ارتش عراق با یک حمله گسترده در تاریخ ۶۷/۴/۳۱ به سوی خرمشهر هجوم برد و به سرعت تا نزدیک این شهر رسید. اما با اشاره امام (ره) مجدداً نیروهای مردمی به جبهه ریختند و در یک جنگ تن به تن، انسان با تانک، دشمن را تا مرزهای بین‌المللی به عقب راندند. هنوز جنگ تمام نشده بود که کاروانی از غرب کشور در سودای حکومت بر مردم ایران پیش آمد.^۱

در تاریخ ۱۳۸۰، ۱۳۶۷/۳/۳۰، ۱۳۸ تن از نمایندگان کنگره آمریکا و ۱۴ سناتور امریکایی طی نامه‌ای خطاب به جورج شولتز وزیر خارجه وقت دولت آمریکا از وی خواستند تا به رشد «جنبش‌های مقاومت داخلی» در ایران توجه کند. در این نامه هم‌چنین به صراحت اعلام شد: «استفاده از سازمان مجاهدین خلق که مقر آن در عراق است، اکیداً توصیه می‌شود.»

یک هفته پس از صدور این نامه، تجمعی از اعضای این سازمان در برابر ساختمان کنگره تشکیل شد و در کمال ناباوری سخنان اصلی این به اصطلاح حرکت سیاسی علیه ایران آقای «مروین دایملی» نماینده ایالت اوهایو در کنگره بود. این عضو کنگره پس از حمله به سیاست‌های ایران و دفاع از گروهک تروریستی مجاهدین خلق خطاب به تجمع کنندگان در برابر

کنگره گفت: «نباید دست از تلاش کشید. مطمئن باشید که با کمی صبر و تلاش بیشتر به زودی از مهران به تهران رژه خواهید رفت.» در این میان به دلیل نامه‌نگاری‌های برخی مسئولین کشوری و فرماندهان ارشد نظامی به امام خمینی(ره) ایشان به یکباره تصمیم گرفتند قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را در مورد ترک مخاصمه بپذیرند. رهبر فقید انقلاب به نظر کارشناسان نظامی بسیار اهمیت می‌داد (کما اینکه بعد از بازپس‌گیری مجدد خرمشهر ایشان مخالف ورود به خاک عراق برای دفاع و بازپس‌گیری سایر مناطق اشغالی بود، اما زمانی که کارشناسان اعلام کردند برای جلوگیری از تحرکات جدید دشمن ناگزیر به این امر هستیم، نظر خویش را تغییر دادند). به این ترتیب در ساعت ۱۴۰۰ روز بیست‌وهفتم تیرماه ۱۳۶۷ صدای جمهوری اسلامی ایران از پذیرش رسمی قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران خبر داد.^۱

یکی از اعضای سابق مجاهدین خلق در خاطرات خود می‌نویسد:

«رجوی از زمان شنیدن خبر آتش‌بس تا زمان ابلاغ عملیات سرنگونی (فروغ جاویدان) سه بار با صدام ملاقات کرد. به خاطر اصرار و سماجت بیش از حد رجوی، بالأخره صدام قبول کرده بود تا رجوی آخرین شانس خود را برای رسیدن به قدرت آزمایش نماید.»^۲

بعد از پذیرش آتش‌بس توسط ایران، کشورمان شاهد دو تهاجم گسترده بود. یکی تهاجم عراق در ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ (یعنی با فاصله سه روز از پذیرش قطعنامه) که در منطقه جنوب با هدف اشغال مجدد خرمشهر صورت گرفت.

۱. عباس سلیمی نمین، همان، ص ۴.

۲. محمدرضا اسکندری، بر ما چه گذشت (خاطرات یک مجاهد)، فرانسه، خاوران، ۲۰۰۴، ص ۶۶.

این تهاجم وسیع و غافلگیرانه با پیام امام به نتیجه‌ای نرسید و دومین تهاجم عراق در تاریخ ۶۷/۴/۳۱ در منطقه غرب کشور صورت گرفت که این تهاجم هم با عقب‌نشینی عراق و انجام عملیات مرصاد، شکست سنگینی به دشمن وارد شد.

بعد از پذیرش آتش‌بس موقتی از سردرگمی در نیروهای نظامی ایجاد شده بود و دشمن با اطلاع از این امر تهاجم جدیدی را با قصد اشغال نقطه‌ای استراتژیک در ایران، هم‌چون خرمشهر برای به دست گرفتن ابتکار عمل در مذاکرات بعد از آتش‌بس آغاز کرد. اما پیام تاریخی امام خمینی (ره) شور عجیبی در ملت برانگیخت. در پیام ایشان به سپاه آمده بود:

«اینجا نقطه حیاتی کفر و اسلام است. یعنی نقطه شکست و پیروزی اسلام با کفر است و باید متر به متر بجنگید و هیچ چیز از هیچ کس پذیرفته نیست. اینجا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه حیات پیدا کند در کشور و یا برای همیشه سپاه به یک سپاه ذلیل و مرده‌ای تبدیل بشود.» این پیام توسط حاج احمد آقا به سپاه ارسال می‌شود.^۱

در سوم مردادماه ۱۳۶۷ یعنی هفت روز بعد از پذیرش آتش‌بس توسط ایران مجاهدین خلق با پشتیبانی آتش عراق هجوم گسترده را در غرب کشور، یعنی در منطقه سر پل ذهاب آغاز می‌کنند.

تنها بعد از گذشت چند روز از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد از سوی ایران در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، رهبر منافقین فرمانی

۱. عباس سلیمی نمین، همان، ص ۲۸.

را بر آماده‌باش کلیه نیروها و قطع تمام مسافرت‌ها و ترورها صادر کرد و این پیام از جانب وی برای تمامی نیروها قرائت شد.

«طلسم جنگ در حال شکستن است... رژیم شل شده... باید ضربه کاری را بزنیم.»

در همین ایام، صدام حسین طی سخنانی که در مراسم تشویق خلبانان عراقی ایراد کرد و متن کامل آن از رادیو بغداد و سپس ترجمه قسمت‌هایی از آن از رادیو منافقین پخش شده بود، گفته بود «اگر ایرانی‌ها به شرارت ادامه دهند، هیچ‌کس را در کنار خود نخواهند دید و مدتی دیگر می‌بینند که مجاهدین خلق به عمق بیشتری در داخل ایران نفوذ می‌کنند و در تهران، طاغوت‌های جنگ‌افروز ایران را سرنگون خواهند کرد.»

۱-۳-۱ ارتش آزادی‌بخش منافقین

ارتش آزادی‌بخش منافقین با پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ عراق از سازمان مجاهدین، در آستانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۶ تشکیل گردید. پس از تشکیل ارتش و دریافت کمک‌های فراوان نقدی و لجستیکی از ارتش عراق، تهاجم مجاهدین به مرزهای ایران ابعاد گسترده‌تری یافت.

در ۱۷ تیرماه ۱۳۶۶ خبر ملاقات مسعود رجوی با صدام حسین منتشر گردید. در این دیدار، رئیس‌جمهور عراق تأسیس ارتش آزادی‌بخش ملی ایران را به رهبر مقاومت ایران تبریک گفت و آن را ارتشی که برای صلح مبارزه می‌کند نامید. متقابلاً مسعود رجوی روز ملی عراق و جشن‌های ۳۰ ژوئیه را به رئیس‌جمهور عراق تهنیت گفت.

منافقین با استفاده از ارتش آزادی‌بخش دو عملیات تحت عنوانین آفتاب در فکه و چلچراغ در مهران علیه رزمندگان ارتش و سپاه انجام دادند که باتوجه به موفقیت‌های نسبی آنان و غنائم و اسرای بدست آمده، تاحدودی آمادگی خود را برای محوریت کار در داخل کشور، نزد حاکمان بعثی به اثبات رساندند. ارتش عراق، نیروهای منافقین را به جنگ‌افزارهای سبک و به ویژه سلاح‌های سبک و مسلسل‌های متوسط و سنگین و موشک‌اندازهای آر.پی.جی. ۷۰ و خمپاره‌اندازهای ۸۲ و ۱۲۰ میلی‌متری مجهز کرد. سپس تعدادی زره‌پوش و نفربرزهی در اختیار آنان گذاشت. این سازمان توانست به سلاح‌های سنگین دست یابد، گاهی از طرف عراق در اختیار آنها قرار می‌گرفت و گاهی غنائم گرفته شده از نیروهای ایرانی بود. در نتیجه ارتش آزادی‌بخش منافقین به یک نیروی ضربتی مجهز به تانک‌ها و نفربرهای زرهی و توپخانه متوسط و سنگین و موشک‌های ضدتانک هدایت‌شونده تبدیل شد. علاوه بر آن، اقدام به خرید تعداد زیادی خودروی وانت و کامیون‌های باری به منظور نقل و انتقال سریع و نصب مسلسل‌های سنگین از نوع «ولادیمیر» بر روی وانت‌ها کردند.

با وجود اینکه کمک‌های ارائه‌شده از سوی رژیم بعثی عراق به این سازمان بسیار زیاد بود، ولی منافقین دارای منابع مالی خصوصی در خارج از عراق نیز بودند که در هنگام نیاز از آن استفاده می‌کردند. آنان همچنین دارای چند پادگان آموزشی در داخل عراق بودند و محل اقامت اصلی آنان در پادگان اشرف در غرب و پادگان حبیب در جنوب بود و یک پادگان در منطقه «الخاص» در شمال بغداد بود. نیروهای سازمان منافقین در اوت ۱۹۸۸

مشمول بر ۵۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر در داخل عراق بودند که تعداد قابل توجهی از اینان را نیروهای اداری و زنان تشکیل می‌دادند.

فصل دوم

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران

۲-۱ تشریح عملیات منافقین

۲-۲ محورهای پیش روی

۲-۳ تشریح عملیات مرصاد ایران

۲-۴ نقش ارتش در عملیات مرصاد

۱-۲ تشریح عملیات منافقین

غروب روز یکشنبه دوم مردادماه ۱۳۶۷ اردوگاه منافقین در عراق غرق در شادی و شور بود، نزدیک به پنج هزار نیروی مسلح در قالب ۳۲ تیپ حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفره آماده فتح تهران می‌شدند، همه چیز مرتب و طبق برنامه پیش می‌رفت، جمهوری اسلامی چند روز قبل، قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را پذیرفته بود و این به زعم رهبران منافقین نشانگر انهدام سازمان رزمی و از بین رفتن پشتوانه مردمی نظام جمهوری اسلامی ایران بود. بنابراین می‌توانستند با وارد آوردن یک ضربه نظامی کارآمد، کار نظام اسلامی را یکسره کنند.

اعلام شد که مسعود رجوی، فرماندهی کل عملیات را به عهده خواهد گرفت. رجوی سخنرانی می‌کرد و از پیروزی و فتح و از هم‌پاشیدگی رژیم جمهوری اسلامی می‌گفت و مدام با تشویق سربازانش روبه‌رو می‌گشت، در پایان هم اعلام کرد که جمع‌بندی صحبت‌هایم در تهران! و فریاد شادی از هر طرف به آسمان رفت.

طبق برنامه، ارتش عراق، خطوط مرزی ایران را شکسته و تا سر پل ذهاب پیش می‌رود، آن‌گاه نیروهای سازمان، عملیات خود را به سمت کرمانشاه آغاز می‌کنند، هم‌چنین نیروی هوایی عراق تعهد می‌کند که تا پایان عملیات پوشش هوایی لازم را برای نیروهای پیاده تأمین نماید. در این میان تجهیزات اهدایی صدام به منافقین بسیار قابل توجه بود. ۱۲۰ دستگاه تانک، ۴۰۰ دستگاه نفربر، ۹۰ قبضه خمپاره‌انداز ۸۲م، ۳۰ قبضه توپ ۱۲۲م، ۱۵۰ قبضه خمپاره‌انداز ۶۰م و ۱۰۰ دستگاه کامیون و خودرو، نفربرهای

شناسایی «دجله» که ساخت برزیل بود. این نفربرها با چرخ‌های لاستیکی و سرعتی معادل ۱۲۰ کیلومتر در ساعت از قدرت مانور بالایی برخوردار بودند، هم‌چنین بیشتر خودروها مجهز به دو باک بودند که مجموعاً حدود ۲۲۰ لیتر بنزین را حمل می‌کردند، نام عملیات فروغ جاویدان و هدف نهایی آن تسخیر تهران ظرف دو روز بود. جدول زمان‌بندی مسیر حرکت، تسلیم فرماندهان تیپ شد.

ردیف	ورود به منطقه	زمان	ملاحظات
۱	بیدارباش	ساعت ۰۴۰۰ بامداد ۱۳۶۷/۵/۳	
۲	شروع حرکت و ستون‌بندی	ساعت ۰۶۰۰ صبح	
۳	عبور از مرزهای بین‌المللی	ساعت ۰۸۰۰ صبح	
۴	آرایش در خط عراق و شکستن و عبور از خط	ساعت ۰۴۰۰ بعدازظهر	
۵	اسلام‌آباد	ساعت ۰۸۳۰ شب	
۶	باختران (کرمانشاه)	ساعت ۱۲۰۰ شب	
۷	همدان	ساعت ۴ صبح ۱۳۶۷/۵/۴	
۸	قزوین	ساعت ۱۰ صبح ۱۳۶۷/۵/۴	
۹	تهران	ساعت ۴ بعدازظهر سه‌شنبه ۱۳۶۷/۵/۴	

بر همین اساس پنج محور برای عملیات در نظر گرفته شد و فرماندهان هر محور معرفی شدند.

- ۱- مهدی براتی فرمانده محور اول و مسئول تسخیر اسلام‌آباد.
- ۲- ابراهیم ذاکری فرمانده محور دوم و مسئول تسخیر کرمانشاه.
- ۳- محمد مهدوی فرمانده محور سوم و مسئول تسخیر همدان.
- ۴- مهدی افتخاری فرمانده محور چهارم و مسئول تسخیر قزوین.
- ۵- محمد عطایی با معاونت مهدی ابریشم‌چی فرمانده محور پنجم و مسئول تسخیر تهران

هم‌چنین ثریا شهری به عنوان مسئول کل تدارکات محور، علی جابرزاده انصاری مسئول تبلیغات، محمد سیدالمحدثین مسئول کل سیاسی و شهرزاد حاج‌سیدجوادی به عنوان مسئول دفتر انتخاب گردیدند. به هریک از فرماندهان محور دفترچه‌ای تحویل شد. این دفترچه حاوی اسامی، تلفن و آدرس عوامل داخلی در هر شهر بود و مقرر شد که بلافاصله بعد از تسخیر شهر با این عوامل ارتباط و همکاری صورت گیرد.^۱

سحرگاه روز دوشنبه سوم مرداد ۱۳۶۷ ستون منافقین از مرز خسروی گذشت و به طرف سر پل ذهاب ادامه مسیر داد. نیروهای عراقی در روزهای گذشته شهرهای قصرشیرین و سر پل ذهاب را اشغال کرده و منطقه در دست آنها بود. ستونی از تانک، نفربر و کامیون و خودروهای بسیار مجهز و تریلی‌های حامل سوخت و مهمات در جاده آسفالت به حرکت درآمد، از میان حدود ۵۵۰۰ نفر نیروی موجود در اردوگاه، نزدیک به پنج‌هزار نفر وارد مرزهای جمهوری اسلامی شده بودند تا فردا غروب جشن پیروزی را در

۱. تنگه مرصاد، همان، ص ۱۸.

میدان آزادی تهران بگیرند. رجوی تأکید کرده بود که نیروهای مسلح ایران از هم پاشیده و هیچ مانع جدی بر سر راه ستون نیست؛ برای همین باید به سرعت از طریق جاده‌های آسفالت خود را به کرمانشاه، همدان و قزوین و بعد هم تهران برسانیم. بر روی تمام خودروها آرم سازمان به همراه تصاویر مسعود و مریم رجوی به چشم می‌خورد. همه نیروها بازوبند سفید داشتند تا در هیاهوی درگیری احتمالی، یکدیگر را شناسایی کنند. هر خودرو دو پرچم کوچک در دو سمت خود داشت. برداشتن پرچم سمت راست به معنای اتمام سوخت و برداشتن پرچم سمت چپ به معنای نقص فنی خودرو بود.

به دستور رجوی زنان و شوهرانی که هر دو در عملیات حضور داشتند از یکدیگر جدا و در تیپ‌های مختلف به کار گرفته شدند. هم‌چنین دختران و پسرانی که دارای روابط جنسی بودند از هم دور شده تا با کشته شدن یکی از آنها، دیگری دچار افت روحی نشود. منافقین به سرعت و در کمال امنیت به سر پل ذهاب می‌رسند. افسران اشغال‌گر عراقی از آنها استقبال می‌کنند و همان‌جا آخرین هماهنگی‌ها صورت می‌گیرد. عراقی‌ها اعلام می‌کنند که منطقه غربی تنگه پاتاق در دست ماست و شما می‌توانید به راحتی تا کرد پیش رفته و بعد ادامه مسیر بدهید. فرماندهان منافقین در مورد پوشش هوایی و آتش توپخانه عراق تذکر داده و عراقی‌ها قول مساعد می‌دهند. مقرر می‌شود رأس ساعت ۱۴۳۰ یگان‌های توپخانه ارتش عراق و جنگنده‌ها و بالگردهای پیشرفته، تنگه پاتاق و اطراف آن را زیر آتش سنگین بگیرند. یک ساعت تمام بارانی از موشک و گلوله بر سر مردم بی‌گناهی که در روستاها زندگی می‌کردند، باریدن گرفت. اندک نیروهای مستقر در منطقه نیز تحت تأثیر این آتش ابتکار عمل را از دست داده و از نظم سازمانی خود خارج

شدند و بالآخره در ساعت ۱۵۳۰ فرمان آغاز عملیات فروغ جاویدان توسط مسعود رجوی صادر شد. غروب روز سوم مردادماه ۱۳۶۷ و در ساعت ۱۸۳۰ اولین تانک‌های عراقی با آرم سازمان منافقین وارد شهر کردند شدند.^۱

منافقین پس از تصرف شهر کردند، در محل سپاه این شهر تجمع کرده و به سخنرانی مسعود رجوی گوش دادند و بعد از توقف کوتاهی راهی شهر اسلام‌آباد شدند. مهم‌ترین شهر، قبل از کرمانشاه، اسلام‌آباد بود و تصرف آنجا می‌توانست اثرات روحی و روانی مهمی برای نیروهای منافقین داشته باشد. وجود تعداد زیادی از مراکز نظامی و پشتیبانی رده‌های مختلف ارتش و سپاه در اسلام‌آباد (از جمله پادگان تیپ ۱ لشکر ۸۱ کرمانشاه) بر اهمیت این شهر افزوده بود.

در ساعت ۲۱۳۰ اسلام‌آباد پس از مقاومت‌های پراکنده به اشغال منافقین درآمد. عوامل داخلی آنها قبلاً روحیه مردم را متزلزل ساخته بودند و مردم بیشتر به فکر نجات خانواده و اموال خود بودند. منافقین در همان ابتدای ورود، تعدادی از مردم حزب‌اللّهی و مدافع نظام را که قبلاً شناسایی کرده بودند دستگیر و در ملأ عام اعدام و جنازه آنها را به تیر برق و درختان آویزان کردند. تعدادی از افراد سپاه و ارتش دستگیر و فوراً تیرباران شدند. آنها به مجروحین جنگی نیز رحم نکردند. در بیمارستان امام خمینی اسلام‌آباد ۳۰ تن از رزمندگانی که در جبهه‌های جنگ با عراق مجروح و بستری بودند توسط منافقین به فجیع‌ترین شکل ممکن به شهادت رسیدند. آنها یکی از

مجروحان را که قصد مقاومت کرده بود، در محوطه بیمارستان با ریختن بنزین به روی بدنش، به آتش کشیدند و زنده‌زنده سوزاندند.

«در اسلام آباد منافقین با نیروهای باقی‌مانده تیپ ۱ زرهی لشکر ۸۱ کرمانشاه مستقر در پادگان و باقی‌مانده نیروهای سپاه روبه‌رو شدند و حدود ۲ ساعت تمام درگیری در شهر ادامه داشت و سرپرست باقی‌مانده پادگان تیپ ۱ سرهنگ سلیمی را شهید کردند و مردم شهر وقتی با این وضع مواجه شدند شهر را تخلیه کرده و به سمت کرمانشاه به راه افتادند.»^۱

سرهنگ ک.ص به نقل از گروه‌بان ف از کارکنان ستاد لشکر ۸۱ کرمانشاه درخصوص به شهادت رسیدن سرهنگ سلیمی می‌گوید: «من در کانال فاضلاب مشرف در میدان صبحگاه در پادگان تیپ ۱ لشکر ۸۱ زرهی مخفی شده بودم که دیدم منافقین اول گوش و دماغ شهید سلیمی را مثله کردند و تکه‌تکه بدنش را می‌بریدند و بعد ایشان را به رگبار بستند و زمانی که منافقین در حال مثله کردن وی بودند فقط جمله *إنا لله و إنا إليه راجعون* بر زبان او جاری بود و شهادتین خود را می‌گفت.»^۲

خبر سقوط اسلام‌آباد و جوّسازی‌های روانی رادیو منافقین و نیز عوامل داخلی آنها شهر کرمانشاه را در اضطراب و دلهره فرو برده بود و مردم به سرعت در حال خروج از شهر بودند و ترافیک ماشین‌ها و افراد پیاده‌ای که قصد خروج از شهر را داشتند خیره‌کننده بود. تلاش‌های پایگاه‌های بسیج محلات نیز تأثیر چندانی در آرام کردن مردم نداشت. رادیو منافقین اعلام می‌کرد که به محض

۱. مصاحبه با امیر سرتیپ ح.ه. یکی از فرماندهان یگان‌های منطقه عملیاتی غرب.

۲. مصاحبه با سرهنگ ک.ص، از افسران یگان مستقر در منطقه عملیاتی غرب.

تصرف کرمانشاه، اعلام حکومت می‌کنیم و طرفداران جمهوری اسلامی را به خاک و خون می‌کشیم.

ستون منافقین پس از تسخیر اسلام‌آباد، بلافاصله به حرکت خود ادامه داد. آنها طبق برنامه بایستی رأس ساعت ۲۴۰۰ در کرمانشاه می‌بودند، اما اولین مشکل جدی برای آنها خودنمایی کرد. فرار مردم از اسلام‌آباد ترافیک و راه‌بندان سنگینی ایجاد کرده بود و آنها نمی‌توانستند با سرعت و انسجام به حرکت بر روی جاده ادامه دهند. آنها با بررسی اوضاع، تسخیر کرمانشاه را به ساعت ۲ بامداد روز چهارم مرداد موکول کردند.

زمین‌گیر شدن منافقین در دشت حسن‌آباد، موقعیت مناسبی را برای نیروهای خودی به‌وجود آورد تا با جمع‌آوری یگان‌های پراکنده در منطقه، از پیش‌روی دشمن جلوگیری کنند. در یکی از بیمارستان‌های شهر کرمانشاه جلسه‌ای با حضور حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی تشکیل شد. برگزاری جلسه در بیمارستان به دلیل حفظ مسائل امنیتی صورت گرفته بود. در آن جلسه فرماندهان ارشد نظامی از جمله تیمسار صیادشیرازی به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع و نیز ع.ش معاون اطلاعات و عملیات در جلسه حضور داشتند. حضور آقای هاشمی رفسنجانی با چهره‌ای آرام، موجب آرامش حاضران در جلسه شد.^۱ در پایان جلسه مقرر شد که گردنه چهارزبر در ۳۴ کیلومتری کرمانشاه به عنوان خط اصلی پدافند انتخاب و تقویت شود. این گردنه به دلیل دارا بودن شیارها و ارتفاعات مناسب بهترین نقطه برای جلوگیری از حرکت منافقین بود. در گردنه چهارزبر لودرها و بولدوزرها به

سرعت در عرض جاده یک خاکریز زدند و نیروهای پراکنده‌ای که بعضی از آنها چندان به استفاده از سلاح آشنا نبودند پشت خاکریز شروع به حفر سنگر کردند. تعدادی خمپاره‌انداز ۱۲۰م و ۸۱م و ۶۰م در گردنه مستقر شدند. اما این وضعیت برای مقابله با ستون مجهز منافقین کفایت نمی‌کرد. ملحق شدن برخی از نیروهای لشکر ۳۲ انصارالحسین سپاه وضعیت را بهبود بخشید. از طرفی لشکر ۲۷ رسول‌الله و تیپ نبی‌اکرم و نیروهایی از ارتش در پی انتقال سریع نیروهای خود بودند.

۱-۱-۲ استعداد دشمن

منافقین حدود ۳۰ تیپ رزمی جهت تهاجم خود به خاک ایران تشکیل داده بودند. هر تیپ ۱۷۰ نفر نیروی رزمی (۲۰ زن و ۱۵۰ مرد) در اختیار داشت که به همراه نیروهای پشتیبانی به ۲۸۰ نفر می‌رسید و دارای دو گردان پیاده، یک گردان تانک، یک گردان ادوات و یک گردان ارکان و پشتیبانی رزم بود. تعداد کل نیروهای رزمنده حدود ۵۲۰۰ نفر و نیروی در صحنه به حدود ۷۰۰۰ نفر می‌رسید. تجهیزات منافقین عبارت بود از ۱۲۰ تانک سبک کاسکا و پل (دجله) برزیلی، ۴۰ نفربر پی.ام.پی، ۳۰ قبضه توپ ۱۲۲ میلی‌متری، حدود ۲۴۰ خمپاره‌انداز، ۱۰۰۰ آر.پی.جی.۷، ۷۰۰ تیربار، ۲۰ توپ ۱۰۶ میلی‌متری، ۶۰ مسلسل دوشکا و حدود ۱۰۰۰ خودرو.^۱

سحرگاه روز سه‌شنبه چهارم مردادماه ۱۳۶۷ گردنه چهارزبر آرام بود، اما همه می‌دانستند که این سکوت مقدمه طوفانی خونین است. رزمندگانی که خود را به گردنه رسانده بودند، بر روی ارتفاعات دو سمت جاده و نیز پشت

۱. «عملیات مرصاد»، نمایه دفاع، (مرداد ۱۳۸۸)، ص ۲۲.

خاکریزی که روی جاده احداث شده بود جای گرفته بودند. همه چشم‌ها به سیاهی جاده بود. حالا یک ستون به طول چهار کیلومتر، مسلح به توپ، تانک، نفربر، تفنگ ۱۰۶م، خودروهای سنگین حامل مهمات و سایر ادوات نظامی و لجستیکی تمام جاده دشت حسن‌آباد را پوشانده بود. ناگهان همه‌ام‌ای در میان نیروها پیدا شد. آری! آمدند. ابتدا تانک‌ها و توپ‌ها ارتفاعات اطراف گردنه را زیر آتش گرفتند و متقابلاً رزمندگان اسلام با آتش شدید سلاح‌های سبک ستون منافقین را هدف قرار دادند. بعد از چند دقیقه ستون از حرکت ایستاد. لحظه‌های حساسی بود. اگر آنها موفق به عبور از گردنه می‌شدند، کارشان بسیار آسان بود. هوا روشن‌تر شد. نیروهای عقب‌مانده منافقین نیز به ستون متوقف شده ملحق شدند.^۱

یک خودروی استیشن سپردار به رانندگی یک دختر که در پیشاپیش ستون منافقین در حال حرکت بود، چند بار به سرعت به طرف خاکریز آمد که احتمالاً به منظور روحیه دادن نیروهایش این کار را می‌کرد. ولی هر بار با شدت آتش تیربارها متوقف شد در آخرین دفعه با سرعت به جلو آمد و با شدت خودروی خود را به خط مقدم نیروهای خودی زد که در برخورد با خاکریز چون سرعتش زیاد بود به هوا رفت و وارونه روی کف جاده آسفالت افتاد و دو نفر از سرنشینان آن کشته شدند. یکی دو نفر هم از آن خارج شده و فرار کردند. بلافاصله چند نفر از نیروهای در خط، به سرعت به طرف خودرو رفته و تعدادی سلاح و بی‌سیم و مقدار زیادی نقشه و مدارک که در داخل ساک‌های مخصوص بود از ماشین بیرون آوردند و تحویل دادند. در

۱. علی سجادی انصاری (سرهنگ)، «مرصاد، کمینگاه پروردگار»، صف، (مرداد ۱۳۸۷)، ص ۲۶.

بین این مدارک که بلافاصله بررسی شد، مدارک جالبی پیدا شد. از جمله یک دفترچه حاوی اسامی، تلفن و آدرس تعداد زیادی از عوامل داخلی منافقین بود که در شهرهای مسیر حمله آنها در داخل کشور، از جمله کرمانشاه، همدان، قزوین، تهران و مشهد و شیراز با آنها همکاری داشتند.^۱

فرهاد چاه‌بست از اعضای دستگیرشده منافقین در عملیات مرصاد می‌گوید در این عملیات ارتش عراق بود که خطوط مقدم جبهه را تا سر پل ذهاب شکسته و به تصرف درآورده بود و نیروهای سازمان در شرایطی از مرزهای بین‌المللی عبور کردند که خود بعد از تصرف کردند و اسلام‌آباد غرب به سوی کرمانشاه حرکت کردند و هیچ نیروی نظامی قابل اعتنایی در مقابل آنان وجود نداشت. اما اولین مقاومت مدافعان تمامیت ارضی کشور در گردنه چهارزبر نیروهای پرتاب‌شده را زمین‌گیر کرد. در منطقه درگیری به دلیل فاصله بسیار نزدیک نیروهای متخاصم، حتی درخواست فرماندهان عملیاتی مجاهدین خلق از ارتش عراق برای بمباران شیمیایی نیروهای ایران سودی نبخشید، زیرا امکان چنین اقدامی به صورت گسترده عملاً وجود نداشت.

او که در سال ۱۳۶۳ در پاریس به سازمان پیوسته بود در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی اعلام کرد که: «من در قسمت ارکان، راننده و محافظ ابراهیم ذاکری بودم، من مسئولیت قتل «علی زرکش» را داشتم که هنگام فرار به طرف عراق از ناحیه پا و سینه مجروح و سپس دستگیر شدم.»^۲

۱. غلامرضا یزدانی، جبهه‌ای به عرض ۶متر، تهران، کوثر، ۱۳۸۲، صص ۷۶-۷۵.

۲. «مرصاد»، کیهان هوایی، (۶ مهر ۱۳۶۷)، ص ۱۵.

علی زرکش که به لحاظ رده سازمانی در قبل از انقلاب هم سطح مسعود رجوی بود در عراق نسبت به مواضع سازمان انتقادی را مطرح می‌کند. زرکش بعد از مدتی زندانی شدن، به اجبار به عنوان یک فرد عادی به این عملیات اعزام می‌گردد و برای اطمینان از کشته شدن وی، مأموریتی ویژه به چاه‌بست می‌دهند تا در صورت کشته نشدن زرکش، شخصاً به این کار مبادرت ورزد. البته افراد صاحب‌نام دیگری در سازمان به همین ترتیب از پیش پای رجوی برداشته شدند که می‌توان از ابوذر ورداسبی، حمیدرضا رابونیک، مهدی کتیرایی، مسعود عدل، منصور بازرگان، مهین رضایی، کاظم باقرزاده و محمدحسین حبیبی در لیست کشته‌شدگان سازمان بودند که همگی موقعیت خود را به دلیل انتقاداتشان به سازمان از دست داده و جزو افراد مسئله‌دار سازمان به حساب می‌آمدند. رجوی در عملیات فروغ جاویدان به صورت هنرمندانه‌ای مسئله این افراد باسابقه سازمان را حل کرد و در شمار کشته‌شدگان سازمان قرار داد و به عنوان مثال قاتل زرکش که اسیر گردید صراحتاً اعتراف کرد که به دستور سازمان وی را از پشت هدف گلوله قرار داده است. علی زرکش که چند سال قبل از اعزام به قتلگاه مسئول نیروهای نظامی و عضو شورای مرکزی سازمان بود ظاهراً بر سر همکاری‌های نظامی سازمان با ارتش عراق، مسئله‌دار شده و مسئولیت‌هایش سلب شده بود. این شیوه عمل و پاک‌سازی درونی و حل مسائل دیگران همواره از سوی سازمان به کار گرفته می‌شده است. مسعود رجوی قبلاً نیز در شرایط و اوضاع مناسب، مخالفان و منتقدان داخلی خود را در ابتدا با روش انزوا و زندان و درنهایت با ترور و اعدام از سر راه برمی‌داشت. افراد با سابقه‌ای در سازمان

چون سعید شاهسوندی نیز به عملیات فروغ جاویدان گسیل شدند، اما مجروح شده و به اسارت درآمدند.

محمدرضا اسکندری که در عملیات فروغ جاویدان شخصاً شرکت داشته است و اسیر گردید، به نقش محوری نیروهای عراقی در این عملیات اعتراف کرد، و می‌گوید: «رجوی شب قبل از عملیات اظهار داشت که ارتش عراق تا تهران نیروهای مجاهدین را پشتیبانی هوایی خواهند کرد، اما صدام فقط تا کردند نیروهای مجاهدین را پشتیبانی هوایی کرد»^۱.

او می‌گوید: اما وقتی که سازمان مجاهدین در گردنه چهارزبر تحت محاصره شدید رژیم ج.ا.ا قرار گرفت، دیگر کسی به کمک نشتافت. فرماندهان رجوی که در صحنه بودند مرتباً تقاضای آتش پشتیبانی هوایی می‌کردند، اما از آتش پشتیبانی هیچ خبری نشد. از طرف دیگر نیروهای سازمان مجاهدین دیده‌بان هم نداشتند، صحنه جنگ آن قدر بی‌حساب و کتاب بود که نیروی هوایی عراق به جای بمباران کردن چهارزبر اشتبهاً بمبها را بر سر هواداران سازمان مجاهدین فرو ریختند. پس از این اقدام توسط نیروی هوایی عراق، دیگر خبری از پشتیبانی هوایی آنها نشد.^۲

به این ترتیب از حدود ۲۵ تپیی که به کمک ارتش عراق وارد ایران شده بودند نزدیک به دوهزار نفر کشته شدند و بیش از ۴۰۰ دستگاه خودرو، نفربر

۱. محمدرضا اسکندری، همان، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۹.

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران / ۶۷

و تانک آنها منهدم شد و هم‌چنان سازمان مجاهدین خلق به عنوان ابزار فشار امریکا و به طور کلی غرب علیه ایران مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.^۱

منافقین جهت عبور، از گردان‌های ۶۵ نفره که به این ترتیب سازمان‌دهی شده بودند، استفاده می‌کردند:

- دسته جلودار شامل چهار قبضه دوشکا و سه قبضه تفنگ ۱۰۶م
- دسته یکم
- گروه فرماندهی
- دسته دوم
- دسته سوم (عقب‌دار)

سازمان هر گردان مشخص و مسئولیت برای هر نفر تعیین شده بود و تعداد زیادی پوستره‌های مسعود و مریم تهیه شده بود تا در بین مردم تقسیم شود. در مسیر حرکت توسط دختران موجود در بین نیروها با پخش شکلات بین مردم روستاهای مسیر حرکت، سعی در جلب همکاری و اعتماد آنان را داشتند.^۲

۱. تنگه مرصاد، همان، ص ۳۷.

۲. مصاحبه با سرهنگ بازنشسته ح.ف.

۲-۲ محورهای پیشروی

مقارن ساعت ۱۴۳۰ سوم مردادماه ۱۳۶۷ منافقین و ارتش عراق عملیات مشترک خود را با هجوم زمینی از طریق سر پل ذهاب و هلی‌برن از جنوب گردنه پاتاق (نزدیکی سر پل ذهاب) آغاز و به طرف شهر کربلا پیشروی کردند و حدود ساعت ۱۸۳۰، اولین تانک‌های عراقی با نشان «منافقین» وارد شهر شدند و در ساعت ۲۱۲۰ روز دوشنبه سوم مردادماه ۱۳۶۷، پس از تصرف شهر به طرف اسلام‌آباد غرب پیشروی کرده، به محض رسیدن به مدخل شهر اسلام‌آباد، اقدام به قطع برق و ارتباط مخابراتی و هم‌چنین تیراندازی و آشفته نمودن اوضاع کردند. تعدادی از نیروهای ارتش و سپاه و مردم با آنان درگیر شدند که به علت عدم انسجام نیروها و آمیختگی منافقین با مردم، اوضاع از کنترل نیروهای نظامی خارج گردید و شهر به تصرف منافقان درآمد. سپس منافقین با استفاده از تعداد زیادی تانک شناسایی دجله و خودرو و نیروهای پیاده به طرف کرمانشاه عزیمت کردند که در منطقه حسن‌آباد - چهارزبر به دلیل سازمان‌دهی جدید رزمندگان ایرانی و جمع‌آوری نیرو، منافقین زمین‌گیر شدند.^۱

منافقین در طرح حمله خود یک برنامه زمان‌بندی شده ۳۳ ساعته را برای رسیدن به تهران طرح‌ریزی کرده بودند و قصد داشتند طی پنج مرحله خود را به تهران برسانند. این پنج مرحله عبارت بودند از:

۱. سر پل ذهاب - اسلام‌آباد

۲. اسلام‌آباد - کرمانشاه

۱. «پیش‌مرگان ناکام صدام»، صف، (مرداد ۱۳۸۹)، ص ۲۳.

۳. کرمانشاه - همدان

۴. همدان - قزوین

۵. قزوین - تهران

در این عملیات، مسعود رجوی فرماندهی ارتش و همسرش (مریم عضدانلو قجر) معاون او بود. خود رجوی سوار بر ماشین ضدگلوله با آنان می‌آمد. آنها یک مسئول ستاد ارتش و یک مسئول قرارگاه داشتند و بعضی از اعضای کادر مرکزی در شورای این ستاد و بقیه آنها در تیپ‌ها و لشکرها به کار گرفته شده بودند. حدود ۲۵ تیپ، در قالب هفت لشکر تحت امر قرارگاه مرکزی قرار داشتند. هر تیپ شامل حدود ۱۷۲ نفر بود که ۴۵ نفر آنها زن و دختر و بقیه مرد بودند. هر لشکر تا تهران مأموریت خاصی را در مراحل مختلف عملیات به عهده داشت و برای هر محور، به تناسب اهمیت مأموریت، دو یا چند تیپ در نظر گرفته شده بود.^۱

هم‌زمان با پیشروی نیروهای منافقین در داخل خاک ایران، هواپیماهای عراقی نیز با تعرض به آسمان ایران، پایگاه‌های نوژه همدان، وحدتی دزفول و هم‌چنین پادگان تیپ ۲ سقز از لشکر ۲۸ سنندج و پایگاه هوانیروز در کرمانشاه را بمباران کردند. برابر منابع موجود، در این عملیات نیروی هوایی عراق جمعاً ۲۳۹ سورتی پرواز علیه مواضع ایران انجام داد.^۲

منافقین تا ۲۰ کیلومتر بعد از اسلام‌آباد غرب پیشروی کردند و در گردنه حسن‌آباد به تجدید قوا پرداختند. به گفته یکی از نیروهای منافقین که بعدها

۱. «عملیات مرصاد»، صف، (مرداد ۱۳۸۶)، صص ۹-۸.

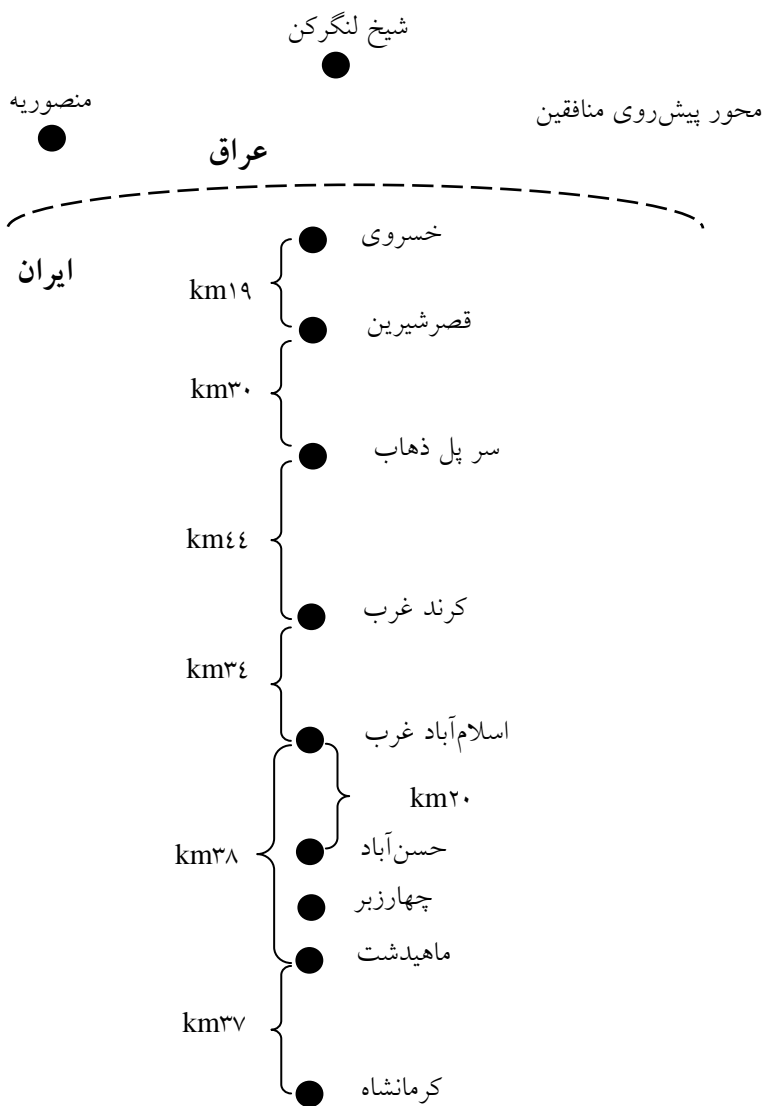
۲. همان، ص ۹.

به اسارت درآمد، آنها می‌خواستند در اینجا مثل یک فنر فشرده شوند و آنگاه در عرض نیم ساعت کرمانشاه را به تصرف خود درآورند.

اما از سوی دیگر نیروهای ایرانی که دیدند منافقین با تاکتیکی بسیار غلط تنها در عرض جاده و بدون پشتیبانی لازم رو به جلو می‌آیند، روی ارتفاعات چهارزبر مستقر و با منافقین درگیر شدند. برخی نیروهای منافقین، پس از شکست به اسلام‌آباد غرب عقب‌نشینی کردند و شهر را که چند ساعتی به دست نیروهای ایرانی افتاده بود پس گرفتند.^۱

۱. «دشمن در کمینگاه»، جام جم، (۴ مرداد ۱۳۹۱)، ص ۱۰.

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران / ۷۱





۳-۲ تشریح و نتایج عملیات مرصاد

پس از سقوط اسلام‌آباد غرب، رادیوی منافقین به مردم کرمانشاه نوید می‌داد که فردا به سوی شما می‌آییم. در تهران، اعضای شورای عالی دفاع هنوز گمان می‌کردند که با ارتش عراق طرفند و لذا آغاز عملیات منافقین با دانسته‌های آنان از توانایی ارتش عراق هم‌خوانی نداشت. همان شب امیر صیادشیرازی، مرد روزهای سرنوشت‌ساز عازم منطقه شد. ایشان در سخنرانی‌شان در مسجد قلهک تهران می‌فرمایند:

«شبانہ خودم را با یک فروند هواپیمای فالکن، به کرمانشاه رساندم و صحنه پیش‌روی دشمن را از نزدیک مشاهده کردم و متوجه اوضاع شدم. چنان جوّ پریشانی و اضطراب در مردم ایجاد شده بود که سراسیمه از خانه بیرون آمده بودند. از طرفی جاده کرمانشاه به بیستون مملو از خودروهایی بود که در انتظار جابه‌جایی بودند و ترافیک سنگینی ایجاد شده بود. بر این اساس با یک فروند بالگرد از فرودگاه کرمانشاه به سمت یکی از قرارگاه‌های تاکتیکی سپاه پاسداران مستقر در طاق بستان حرکت کردیم. نیمه شب چهارم تیرماه بود و تا ساعت ۱/۵ شب نتوانستیم ماهیت دشمن را به دست آوریم که چه کسی است که همین‌طور در حال پیشروی است.»

گردنه چهارزبر که در ۳۴ کیلومتری کرمانشاه بود. خلبانان هوانیروز باید در آن گردنه از عقب به جلو راه را بر کاروان منافقین می‌بستند. طرح که

آماده شد با فرمانده پایگاه هوانیروز تماس گرفت و خواست که آماده عملیات باشند.^۱

«ساعت ۵ صبح به پایگاه رفتیم، همه را آماده و مهیا برای توجیه دیدم. پس از توجیه خلبانان تأکید کردم وضعیت خیلی اضطراری است. چاره‌ای نداریم، بالگردهای کبری باید آماده باشند. یک تیم آتش آماده شد. ابتدا خودم با یک بالگرد ۲۱۴ برای شناسایی دقیق و هماهنگی به سمت مواضع حرکت کردم و به این ترتیب اولین عملیات را علیه نیروهای مهاجم و منافقین آغاز کردیم.»

جناب سرهنگ ح.ف از مسئولین نزاچا که به همراه امیر صیادشیرازی از تهران به کرمانشاه رفته بود، در مصاحبه می‌گوید: در هواپیمای فالکن که شب گذشته از تهران به کرمانشاه آمد، برادر محسن رضایی، برادر رشید، برادر شمخانی و امیر صیادشیرازی و چند نفر از برادران سپاهی حضور داشتند که حدود ساعت ۰۱۳۰ بعد از نیمه شب (سه‌شنبه ۱۳۶۷/۵/۴) به کرمانشاه رسیدیم. جاده کرمانشاه به همدان و مسیرهای منتهی به این جاده شلوغ بود و خودروهای مردم که در حال ترک شهر بودند با چراغ روشن مشهود بود.

ساعت ۰۲۰۰ شب روز سه‌شنبه ۱۳۶۷/۵/۴ قرارگاه عملیاتی مرصاد در یکی از بیمارستان‌های کرمانشاه با عناصر زیر تشکیل شد:

۱. تیمسار علی صیادشیرازی
۲. سرهنگ ح.ف
۳. برادر غ.ر

۴. برادر خ

۵. برادر ش

۶. برادر ب

در ستاد قرارگاه هرکس تلاش می‌کرد از هر امکاناتی که در دسترس دارد برای حضور و کنترل و جلوگیری از پیشروی منافقین استفاده نماید. در پایان مقرر شد:

۱. با ارسال یک دستور جزء به جزء نیروهای موجود در منطقه به کار گرفته شوند و نیروهای احتیاط مستقر در جنوب کشور از طریق جاده پل‌دختر - اسلام‌آباد به طرف منطقه اعزام شوند.

۲. به منظور تأمین شهر کرمانشاه ارتفاعات چهارزبر اشغال و مستحکم گردد و جناحین نیروهای منافقین پوشش داده شود تا از حرکت احتمالی آنان از محورهای جناحی جلوگیری گردد.

۳. عملیات ضربت به وسیله نیروی هوایی و هوانیروز علیه نیروهای منافقین طرح‌ریزی و اجرا شود.

۴. تیپ ۱۲ قائم سپاه پاسداران در گردنه چهارزبر مستقر گردیده و برنامه‌ریزی در جناحین دشمن آغاز شود.

از این لحظه به بعد محور طرح‌ریزی‌ها به عهده امیر صیادشیرازی محول گردید و بهترین راه‌کار برای انتقال نیروها به جناحین منطقه به وسیله هلی‌برن تشخیص داده شد و به همین جهت با هوانیروز هماهنگ شد تا بالگردهای شنوک را جهت انتقال نیرو به کرمانشاه اعزام نمایند و هم‌زمان

امیر صیادشیرازی از پایگاه هوانیروز کرمانشاه بازدید کرده و دو تیم آتش کبرا برای انجام عملیات ضربت پیش‌بینی و برای انجام عملیات آماده شد.^۱

روز سه‌شنبه ۶۷/۵/۴ ضمن تحکیم مواضع و احضار نیروها، شناسایی لازم جهت استقرار نیروها در محل‌های مورد نظر به عمل آمد و امکانات موجود قابل دسترسی مورد بررسی قرار گرفت و با هماهنگی‌هایی که امیر صیادشیرازی به عمل آوردند، تجهیزات مورد نیاز فراهم شد و برنامه‌ریزی جهت هلی‌برن نیروها و انجام عملیات ضربت فراهم گردید.

۱-۳-۲ مرحله یکم عملیات (سه‌شنبه ۶۷/۵/۴)

پس از استقرار تیپ ۱۲ قائم بر روی ارتفاعات گردنه چهارزبر هماهنگی لازم با لشکر ۷۱ روح‌الله اراک به فرماندهی برادر س به عمل آمد و قرار شد در سه‌راهی اسلام‌آباد به پل دختر مستقر گردد. سپس تیپ ۵۷ ابوالفضل سپاه به جناح چپ ارتفاعات حسن‌آباد اعزام گردید که پوشش سمت چپ را به عهده داشته باشد و لشکر بدر (معاونین عراقی) با هشت فروند بالگرد شنوک تحت کنترل و هدایت امیر صیادشیرازی تا قبل از غروب آفتاب روی یال سمت راست ارتفاعات حسن‌آباد هلی‌برن شدند و مأموریت حمله به جناح چپ منافقین به آنها محول شد. نیروهای ارتش متشکل از گروه ۳۳ توپخانه، عناصری از لشکر ۵۸ ذوالفقار و تیپ ۵۵ هوارد شیراز و نیروهای تحت امر قرارگاه غرب از جنوب اسلام‌آباد، عملیات ورود به شهر اسلام‌آباد و پاکسازی منطقه را به عهده داشتند.

۱. مصاحبه با سرهنگ بازنشسته ح.ف.

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران ۷۷/

بعدازظهر روز ۶۷/۵/۴ نیروهای ارتش و سپاه از جاده ایلام پیشروی کردند و سیلو را تصرف و وارد پادگان ارتش در اسلام‌آباد شدند که منجر به کشته شدن تعدادی از نیروهای منافقین گردید و تعدادی که زنده مانده بودند، پس از اینکه متوجه شدند به دام افتاده‌اند و امکان اسارت آنها می‌رود، با نارنجک یا سیانور خودکشی کردند. در همین زمان لشکر ۲۷ محمد رسول-الله(ص) سپاه از جنوب و از طریق محور پل‌دختر - اسلام‌آباد به فرودگاه اضطراری رسید. ولی چون مهمات به همراه نداشتند با یک فروند بالگرد شنوک مهمات مورد نیاز آنها حمل گردید و باتوجه به اینکه امیر صیادشیرازی مشغول طرح‌ریزی عملیات آتی بود، من مأموریت یافتم که به عنوان راهنما با شنوک، مهمات را به لشکر ۲۷ حضرت رسول برسانم که به محض نشستن بالگرد، بمباران هوایی توسط هواپیماهای عراقی شروع و منطقه بمباران گردید که خوشبختانه آسیبی به بالگرد وارد نشد.

قبل از غروب آفتاب روز ۶۷/۵/۴ فرمانده سپاه در غرب کشور (برادر ح) با نیروهایش جاده ورودی از ایلام به اسلام‌آباد را پاکسازی کرده و وارد مدخل شهر شدند. ولی با تاریکی هوا به منظور جلوگیری از دستبرد منافقین و وارد شدن تلفات، جاده را تخلیه کرده و بر روی ارتفاعات مشرف به پادگان سلمان فارسی اسلام‌آباد مستقر شدند که با روشنایی روز بعد (۶۷/۵/۵) ضمن برخورد به مقاومت منافقین در ورود به شهر ناموفق بودند و تلاش برای پاکسازی در ابتدای امر ناکام شد.^۱

۱. مصاحبه با سرهنگ بازنشسته ح.ف

۲-۳-۲ مرحله دوم عملیات (چهارشنبه ۱۳۶۷/۵/۵)

با طلوع آفتاب روز چهارشنبه ۶۷/۵/۵ امیر صیادشیرازی در اطاق توجیه پایگاه هوانیروز کرمانشاه حاضر شده و کار توجیه تیم آتش را شروع نمود و پس از بارگیری مهمات توسط بالگردهای کبرا (دو تیم آتش) و یک فروند جت رنجر به عنوان دیده‌بانی و هدایت‌کننده عملیات، عازم منطقه دشت چهارزبر شدید. هدایت بالگردها و راهنمایی آنها به طرف منطقه عملیات را امیر صیادشیرازی شخصاً عهده‌دار بودند و مقرر شد یک تیم اجرای آتش نموده و تیم دیگر جهت مهمات‌گیری و تداوم عملیات آماده شود. ساعت ۸ صبح بود که در شرق جاده بین چهارزبر و حسن‌آباد امیر صیادشیرازی تیم آتش را جهت اجرای عملیات ضربت آماده نمودند. هم‌زمان نیروی هوایی ارتش ج.ا.ا با دو فروند هواپیمای جنگنده مواضع نیروهای پیشروی منافقین را در دهانه گردنه چهارزبر بمباران نمودند و تلفات و ضایعات سنگینی به آنها وارد کردند. تیم آتش تحت هدایت امیر صیادشیرازی برای تیراندازی به پرواز درآمد، ولی علی‌رغم صدور دستور آتش، خلبانان اجرای دستور نکردند و اصرار امیر صیادشیرازی برای تیراندازی به جایی نرسید. لذا دستور دادند بالگردها در همان منطقه بنشینند و خلبانان دو فروند بالگرد کبرا را احضار کردند و علت عدم تیراندازی را جویا شدند، که خلبانان در جواب اظهار داشتند اینها ایرانی هستند و برای ما سخت است که هم‌وطنان خودمان را بزنیم. امیر صیادشیرازی خیانت منافقین را یادآور شدند و شهادت جمعی از سربازان، درجه‌داران و افسران به دست آنها را گوشزد کرده و جاسوسی آنها را برای حکومت بعث عراق بازگو کردند و از خلبانان سوال کردند آیا با توجه به این همه وطن‌فروشی باز هم اینها هم‌وطن شما هستند؟ خلبان‌ها که حجت را تمام‌شده دانستند به دستور امیر صیادشیرازی بر فراز دشت

چهارزیر به پرواز درآمدند و سرتاسر جاده را هدف قرار دادند و کامیون‌های حامل مهمات منافقین را به آتش کشیدند. به طوری که نیروهای مستقر در اطراف جاده سراسیمه به کوه زدند و در اطراف پراکنده شدند.

ساعت ۱۲۰۰ روز چهارشنبه ۶۷/۵/۵ جاده چهارزیر به حسن‌آباد به دست نیروهای خودی افتاد و هنگام عبور از جاده جنازه‌های دختر و پسر منافقین و تجهیزات نو و استفاده‌نشده آنها در کنار جاده مشهود بود و تعدادی از آنها زنده مانده بودند که در ارتفاعات و روستاهای اطراف پراکنده شده و در زیر پل‌های جاده مخفی شده بودند که بعداً تعدادی از آنها به دست نیروهای خودی اسیر و تعدادی نیز بر اثر مقاومت کشته شدند و تعدادی نیز خودکشی کردند.

ستاد هدایت‌کننده عملیات تصمیم گرفت مسیر عقب‌نشینی منافقین را بسته و با انهدام نیروهای آنان کار منافقین را یک‌سره نمایند و این مأموریت مثل سایر مأموریت‌های سخت به عهده امیر صیادشیرازی محول گردید. در یک بررسی روی نقشه، قرار شد سایت بیونیچ (نهاجا) در منطقه‌ای بین کرد و گردنه پاتاق شناسایی شود و نیروهای خودی به این پادگان هلی‌برن شده و از آنجا جاده مواصلاتی را بسته و عقبه منافقین را قطع نمایند. لذا در ساعت ۱۴ برای شناسایی و تعیین مسیر با یک فروند بالگرد ۲۱۴ که دو فروند بالگرد کبرا آن را اسکورت می‌کردند به طرف سایت بیونیچ پرواز کردیم. بعد از شهر اسلام‌آباد نیروهای منافق سوار بر نفربرهای دجله در حال فرار مشاهده می‌شدند. یکی از بالگردهای کبرا از امیر صیادشیرازی اجازه گرفت که نفربر در حال فرار را هدف قرار دهد و پس از دریافت مجوز از بالای سر نفربر به آن تیراندازی نمود و نفربر از جاده منحرف گردید و بالگرد در حال شلیک بود که

ناگهان به زمین اصابت کرد و لحظه‌ای بعد منفجر شد. بالگرد دوم برای نجات احتمالی خلبان‌های بالگرد سقوط کرده شروع به تیراندازی نمود و لحظاتی بعد اطلاع داد که دیگر مهماتی ندارد و در حالی که خلبان‌های ۲۱۴ و یک فروند کبرا از سقوط بالگرد دیگر بسیار ناراحت بودند و خلبان بالگرد کبرا نیز اعلام نمود هیچ مهماتی ندارد، همه از امیر صیادشیرازی سوال می‌کردند، حال چه کنیم؟ و من هم سوال کردم با این وضعیت چه باید کرد؟ امیر صیادشیرازی بسیار خونسرد و مصمم گفتند ادامه می‌دهیم و به بالگرد کبرا گفتند شما هم کماکان همراه ما باشید. خلبانان با روحیه‌ای خراب در سایت بیونیچ (نهاجا) فرود آمدند. در حالی که پرسنل سایت خوشحال بودند و خوشحالی آنها از این بابت بود که ساعتی قبل در این سایت درگیری بوده و تعدادی زخمی داشتند که به هیچ طریق امکان تخلیه آنها نبود و فرود بالگردها برای آنها بسیار خوشایند بود. امیر صیادشیرازی از روی نقشه خلبان‌ها را که باید نیروها را هلی‌برن می‌کردند توجیه و مسیر حرکت آنها را مشخص نمودند در حالی که همه از سانحه به وجود آمده نگران و عصبی بودند برای مراجعت آماده و پس از حمل زخمی‌ها به داخل بالگرد ۲۱۴ به طرف ارتفاعات چهارزبر پرواز کردیم.

در حال عبور از یال سمت راست حسن‌آباد متوجه تعدادی نیرو شدید. آنها عناصری از نیروهای لشکر بدر بودند که ۴۸ ساعت قبل در این منطقه هلی‌برن کرده بودیم، بدون آب و غذا رها شده بودند، بلافاصله با دو فروند شنوک به ارتفاعات حسن‌آباد برگشته و نیروهای لشکر بدر را در حالی که از تشنگی از حال رفته بودند به کمک خدمه‌های بالگردها، سوار نموده به رده عقب تخلیه کردیم. پس از آن نوبت به انتقال نیروهای لشکر ۷۱ روح‌الله اراک بود که باید به سایت بیونیچ (نهاجا) هلی‌برن می‌شدند که با استفاده از ده

فروند بالگرد شنوک در حالی که من آنها را به گروه‌های ۳۰ نفره تقسیم و آماده می‌نمودم، سوار بر شنوک کرده و با هدایت عملیاتی امیر صیادشیرازی به سایت بیونچ (نہاجا) منتقل شدند.

۳-۲-۳ مرحله سوم عملیات (پنج‌شنبه ۶/۵/۶۷)

منافقین پس از انجام عملیات ضربتی روز قبل در حالی که تلفات و ضایعات سنگینی متحمل شده بودند مقاومت و ایستادگی در مقرهای اشغالی و حضور در شهرهای کردند و سر پل ذهاب را بی‌فایده دیدند و با فرار قرارگاه فرماندهی، کنترل نیروهایشان را از دست دادند و نیروهای خودی با پیش‌روی در محورهای تعیین‌شده پاکسازی مناطق اشغالی را آغاز نمودند و مقارن ظهر پایگاه شنود خودی اطلاع داد که منافقین دستور عقب‌نشینی کامل را صادر نموده‌اند. اجساد صدها تن از نیروهای منافقین به همراه تجهیزات آنها که بعضاً حتی یک گلوله نیز از آنها تیراندازی نشده بود در کنار جاده مشاهده می‌شد و تعدادی نیز به اسارت درآمده بودند که در میان آنها خانمی بود که دفترچه یادداشت و عکس فرزندش را که در ایران بود همراه داشت و در دفترچه‌اش نوشته بود: ان‌شاءالله فردا ساعت ۱۰ صبح تو را در تهران می‌بینم.

یگان‌هایی که در این عملیات با شناسایی و هدایت و کنترل امیر صیادشیرازی هلی‌برن شدند عبارت بودند از:

۱- نیروهای لشکر ۷۱ روح‌الله اراک

۲- نیروهای لشکر ۹ بدر

۳- نیروهای لشکر عاشورا

۴- نیروهای تیپ نبی اکرم^۱

۱. مصاحبه با سرهنگ بازنشسته ح.ف

۴-۳-۲ نتایج عملیات مرصاد

۱- عقب راندن دشمن از خاک جمهوری اسلامی ایران و بازپس‌گیری شهرهای اسلام‌آباد، قصرشیرین، سر پل ذهاب و ده‌ها روستای منطقه.

۲- در این عملیات بین ۱۶۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر از مناقبین به هلاکت رسیدند و حدود ۱۵۰۰ نفر مجروح و حدود ۱۰۰۰ نفر در منطقه متواری شدند و تعداد ۱۵۰ نفر به اسارت درآمدند و تعدادی نیز با سیانور خودکشی کردند. همچنین بیش از ۱۲۰ دستگاه تانک، ۴۰۰ دستگاه نفربر، ۲۴۰ قبضه خمپاره‌انداز ۸۲م‌م و ۶۰ میلی‌متری و ۳۰ قبضه توپ ۱۰۶ میلی‌متری منهدم شدند.

۳- غنائم بدست‌آمده شامل: صدها قبضه آرپی.جی. ۷، تیربار و خمپاره‌انداز، ده‌ها دستگاه تانک و نفربر، ده‌ها دستگاه نفربر مجهز کانادایی، ۱۲ عراده توپ ۱۲۲ میلی‌متری و مقادیری تجهیزات الکترونیکی و مخابراتی.^۱
در این عملیات، خلبانان هوانیروز با ۱۲۳ سورتی پرواز، مواضع دشمن را درهم کوبیدند و چون دشمن روی جاده آسفالته حرکت داشت، با اتخاذ این تاکتیک غلط متحمل تلفات و خسارات فراوانی شد.^۲

امیر صیادشیرازی در خصوص عملیات مرصاد می‌فرماید:

در گردنه چهارزبر چنان جهنمی برای یاران صدام برپا شد که زمانی برای پشیمانی نمانده بود. جاده به زودی انباشته از ادوات سوخته شد،

۱. «پیش‌مرگان ناکام صدام»، صف، (مرداد ۱۳۸۹)، ص ۲۳.

۲. آرش اکبری‌نوشاد، «عملیات مرصاد، نقطه پایان هشت سال دفاع در برابر تجاوز»، صف، (مرداد

۱۳۸۶)، ص ۹.

همزمان با عملیات هوانیروز علاوه بر گروه‌های مردمی، تعدادی از لشکرهای سپاه نیز که از جنوب به غرب آمده بودند وارد عملیات شدند. راه از هر سو بر روی بازماندگان کاروان بسته شده بود و آنان به سختی می‌توانستند به عقب برگردند. بعضی از آنها به روستاها پناه برده بودند و بعضی‌هایشان با خوردن قرص سیانور، خودکشی کرده و به زندگی ننگین خود خاتمه داده بودند. عملیات که تمام شد، در جاده کرمانشاه - اسلام‌آباد هزاران کشته از آنان به جا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند؛ کسانی که روز تنهایی میهن به یاری اردوی خصم شتافته بودند.

«حالا من از این عملیات نتیجه می‌گیرم که چقدر خداوند متعال، ما را و رزمندگان اسلام و انقلاب را دوست دارد که در هر زمان طوری مقدر می‌کند که بسیاری از مشکلات ما باید با حالت سرافرازانه حل شود. خداوند می‌فرماید بجنگید با آن کفار که من می‌خواهم به دست شما عذابشان بدهم و به ما قول و وعده می‌دهد تا آنها را خوار کند و به شما پیروزی وعده می‌دهد و قلب‌های شما را شفا بخشد. کدام قلب‌ها؟ قلب‌هایی که قبل از این عملیات گرفته و غم‌زده بود. رزمندگان اسلام قلب و دلشان با امام‌شان برای همیشه گره خورده بود. امام اشاره‌ای دارند که پذیرش قطعنامه مثل نوشیدن زهر بود، برای رزمندگان اسلام که سال‌ها فداکاری کرده بودند. در حالی که هشت سال تلاش شده بود، بعد از آن ما دلمان می‌خواست به صورتی دیگر نبرد تمام می‌شد. دلمان گرفته بود. اما خداوند با این پیروزی بزرگ و با این کشتار دسته‌جمعی بدترین و خبیث‌ترین دشمنان ما، به دست ما، موجب

رضایت خاطر رزمندگان اسلام شد و پایان نبرد هشت ساله دفاع مقدس با این عملیات درخشان مرصاد انجام پذیرفت.^۱

با این عملیات جنگ ایران و عراق نیز به پایان رسید. اشتباه صدام و رجوی باعث شد ده‌ها هزار رزمنده دوباره عازم جبهه‌ها شوند و باز مانند روزهای فتح‌المبین و فتح خرمشهر همه ایران یک‌پارچه آماده نبرد باشند. اکنون صدام چاره‌ای جز گردن نهادن به قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل نداشت. روزی که او جنگ را آغاز کرد، مانند دوستان منافقش خیال می‌کرد به زودی در تهران مصاحبه خواهد کرد و حال در پایان هشت سال جنگ سنگین، آینده دشواری در انتظار او بود. و اما بازماندگان وطن‌فروش، سال‌ها بعد وقتی فهمیدند چه کسی دام چهارزیر را برایشان گسترده و آنان را از اشغال ایران بازداشت، کینه‌هایشان نسبت به امیر علی صیادشیرازی شعله‌ور شد و به امید انتقام نشستند.^۲

۲-۴ نقش ارتش در عملیات مرصاد

۱-۲-۴ نقش هوانیروز ارتش ج.ا.

هواپیمایی نیروی زمینی در این عملیات با به کارگیری بیش از ۵۶ فروند بالگرد و مدت ۴۲۵ ساعت پرواز در طول عملیات و با انهدام ۱۱۵ دستگاه انواع خودرو و انهدام ۲۹ دستگاه تانک برزلی و ترابری ۳۳۶۰ نفر از نیروهای خودی (تیپ نبی‌اکرم و...) با عملیات هلی‌برن به منطقه عملیات و همچنین تخلیه ۳۸۸ نفر مجروح به بیمارستان کارنامه درخشانی دارد. در

۱. سرتیپ علی صیاد شیرازی

۲. محسن مؤمنی، همان، ص ۳۵۰.

این عملیات سه فروند بالگرد مورد اصابت گلوله قرار گرفت و یک نفر خلبان به نام ستونیار حسین فرزانه به شهادت رسید. پایگاه‌های هوانیروز ارتش ج.ا.ا که در عملیات مرصاد شرکت داشتند عبارت بودند از:

۱- پایگاه کرمانشاه: بالگرد کبرا (۶ فروند)، بالگرد ۲۱۴ (۱۲ فروند)، بالگرد ۲۰۶ (۴ فروند)، بالگرد ۲۰۵ (۳ فروند).

۲- پایگاه کرمان: بالگرد کبرا (۳ فروند)، بالگرد ۲۱۴ (۲ فروند).

۳- پایگاه پشتیبانی عمومی اصفهان: بالگرد شنوک (۱۲ فروند)

سرهنگ خلبان بازنشسته ف در مورد نقش هوانیروز در عملیات مرصاد بیان می‌کند که: من به عنوان فرمانده بالگردهای گردان کبرا انجام وظیفه می‌کردم و زمانی که ما وارد عملیات مرصاد شدیم، آنها (منافقین) به گردنه چهارزبر رسیده و متوقف شده بودند. در آن زمان هویت و منظور عملیاتی آنها مشخص نبود و معلوم نبود که چه کسانی هستند و من فقط مشاهده می‌کردم که مردم به سرعت دارند شهر را تخلیه می‌کنند و به سمت شهر صحنه در حرکتند، به نحوی که مردم با خودروهایشان به صورت فشرده ترافیک شدیدی را ایجاد کرده بودند. در روز سوم مردادماه، ستادی در اتاق جنگ پایگاه کرمانشاه تشکیل شد و خلبانان را درخصوص وضعیت نیروی در حال حرکت به سمت کرمانشاه که فعلاً در چهارزبر متوقف شده بودند، توجیه کردند و به بنده مأموریت دادند که با طلوع خورشید مأموریت واگذاری را در قالب یک تیم آتش انجام دهیم (یک تیم آتش شامل دو فروند کبرا و یک فروند ۲۱۴ است). ما از پایگاه پرواز کردیم و حالت زاویه ۹۰ درجه نسبت به جاده اسلام‌آباد - کرمانشاه در منطقه چهارزبر داشتیم. نیروهای منافقین با

تمام تجهیزات و ادوات و مردم عادی نیز با خودروهای خود که شامل کامیون، سواری وانت، تراکتور و هر وسیله نقلیه دیگر در طول جاده به نحوی که فضای خالی بین خودروها دیده نمی‌شد و نفربرهای برزلیلی منافقین لابه‌لای آنها متوقف شده بود. هوا هنوز به طور کامل روشن نشده بود، تحت همان زاویه شروع به شناسایی کردیم و مشاهده کردیم سراسر جاده مملو از تانک و نفربرهای برزلیلی، توپ و توپ ضد هوایی است و مردم با وسیله‌های نقلیه‌شان متوقف هستند. بعد از شناسایی به پایگاه برگشتیم، پایگاه به شدت زیر بمباران هواپیماهای عراقی قرار داشت و به همین خاطر تصمیم‌گیری شد که بالگردها طرح پراکندگی را اجرا کنند و ما بالگردها را در تنگه‌های روبه‌روی پایگاه هوانیروز به همراه سوخت، مهمات و کارکنان فنی مورد نیاز مستقر کردیم و عراق که متوجه شده بود پایگاه همچنان عملیاتی است، مرتب می‌آمد و باند، آشیانه‌ها و نیروهای پایگاه را بمباران می‌کرد تا پایگاه را فلج کند و بتوانند کار خودشان را انجام دهند. دو روز قبل هم پایگاه توسط ۳۰ الی ۴۰ فروند هواپیمای عراقی بمباران شد، ولی ما با اجرای طرح پراکندگی همچنان به فعالیت‌های عملیاتی خود ادامه می‌دادیم. حتی خانه‌های سازمانی پایگاه هوانیروز توسط هواپیماهای عراقی بمباران و خساراتی به منازل سازمانی و وسایلمان وارد شد و حتی همسرم نیز دچار موج انفجار شد و او را سریعاً به تهران منتقل کردم و خودم به کرمانشاه برگشتم. فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه، جناب سرهنگ الف، ح. الف بود. صبح روز بعد (روز چهارم مردادماه) برای گزارش کار آمدیم خدمت امیر صیادشیرازی و مشاهدات خود را به ایشان گفتیم و راه‌کاری که ارائه دادیم این بود که ما از قسمت شرق جاده حسن‌آباد به چهارزبر بیاییم و به صورت ۹۰ درجه با آنها

درگیر شویم. آنها به صورت خطی آمده بودند و ما می‌خواستیم عرض جاده را بزنیم، نه طول جاده را. با خلبان‌ها یک یاعلی گفتیم و کار را شروع کردیم. با هم‌فکری خلبان‌ها تصمیم گرفتیم که کلیه پروازها را با فاصله از روی شهر انجام بدهیم و طوری حرکت کنیم تا قسمت بیشتری از شهر را پوشش دهیم، تا مردم مطمئن شوند که ما هنوز در شهر حضور داریم و قوت قلب برای مردم باشد (در حالت عادی ما به خاطر مسائل ایمنی از روی مناطق مسکونی پرواز نمی‌کنیم). پس از پرواز بالگردها از روی شهر به زیر گردنه چهارزبر و از داخل آن دهلیز می‌آمدیم و مشرف به جاده با آنها درگیر می‌شدیم و امیر صیادشیرازی هم در تمام پروازهای ما شرکت داشتند (در بالگرد ۲۱۴) و ایشان راهنمایی لازم را ارائه می‌دادند. ایشان به اندازه یک خلبان توانمند بودند. خود ایشان با ما خلبانان مستقیماً صحبت می‌کردند و گاه تذکر می‌دادند. دادن هدف در عملیات برای ما بسیار مهم بود، که از چه سمتی به جلو حرکت کرده و هماهنگی را امیر صیادشیرازی با دیده‌بان هوایی و قرارگاه مربوطه جهت منهدم کردن اهداف نیروهای منافقین انجام می‌دادند. نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در این عملیات حرف اول را زدند. در عملیات مرصاد جنگنده‌های نیروی هوایی هم همانند بالگردهای هجومی هوانیروز وارد صحنه نبرد شدند و به حدی در سطح پایین پرواز می‌کردند که در بعضی از مواقع امکان برخورد با هم را داشتیم. یعنی ما منطقه را خالی می‌کردیم، هواپیماهای خودی می‌آمدند، بمباران می‌کردند و پس از ترک صحنه، تیم‌های ما وارد عمل می‌شدند. یعنی فرصت تجدید قوا و سازمان‌دهی به منافقین نمی‌دادیم و نیروها و تجهیزات منافقین در گردنه‌های حسن‌آباد و چهارزبر مورد اصابت موشک‌ها، راکت‌ها و

بمب‌های هواپیماها و بالگردهای خودی قرار گرفته بودند و تجهیزاتشان در حال سوختن و نیروهای منافقین در حال پیاپی شدن از خودروها و فرار به سمت بیابان‌های اطراف تنگه‌های فوق بودند. زمانی که نیروهای کمکی وارد منطقه عملیات مرصاد شدند امیر صیادشیرازی با تدبیری که انجام داده بودند، بالگردهای شنوک را پای کار آوردند و با استفاده از عملیات هلی‌برن نیروها را در نقطه‌ای در پایین چهارزبر سوار کرده و آنها را در عقبه منافقین، فرودگاه اضطراری اسلام‌آباد و جاده پل دختر اسلام‌آباد پیاده می‌کردند و باعث شد که ارتباط آنها با پشت جبهه قطع شود و به طور کامل محاصره شدند و تا روز پنجم مردادماه همان روزی که حضرت امام پیام تاریخی خود را به فرماندهی نیروی هوایی و هوانیروز فرستادند، این کار ادامه پیدا کرد. ما مجدداً رفتیم به منطقه و عملیات انجام دادیم و برگشتیم مهمات‌گیری کردیم و بعد به من گفتند که شما با یک تیم آتش سبک به پایین چهارزبر بروید و در آنجا تا زمانی که شهید صیادشیرازی به آنجا بیایند و آخرین هماهنگی‌ها را با شما انجام دهد، بنشینید. ما این کار را انجام دادیم و تیم بلند شد و در چهارزبر نشستیم. زمانی که آمدم برای یک لحظه دیدم جلوی من دریایی از آتش و چیزهایی مثل سنگ‌ریزه است که به بدنه بالگرد برخورد می‌کند. متوجه شدم که میگ‌های عراقی جلوی ما بمب ناپالم می‌ریختند و دو فروند دیگر هم از پشت داشتند به ما حمله می‌کردند تا ما را مورد اصابت قرار دهند که من به خلبان‌ها گفتم که هواپیما در بالای سرمان است و پراکنده شویم. بالگرد کبرای ما و بالگرد ۲۱۴ پراکنده شدند و در داخل یک شیار رفتیم که یک سری از نیروهای تیپ قائم در آنجا مستقر بودند و آنها شروع به تیراندازی به سمت هواپیماها کردند و هواپیماها ما را

گم کردند. متوجه شدم که ارتعاشات و تکان‌های بالگرد زیاد شده است، به همکاران گفتم من برای فهمیدن مشکل می‌نشینم. دیدم که تمام بدنه بالگرد مورد اصابت ترکش قرار گرفته و از باک سوخت می‌ریزد، به آنان گفتم به پایگاه برمی‌گردم تا بالگرد را عوض کنم و برگردم. اتفاقاً یک بالگرد دیگر هم مشکل من را داشت و با پایگاه تماس گرفتیم که ما ترکش خوردیم و دو فروند آماده کنید، ما جهت تعویض می‌آییم. ما با دو فروند بالگرد جدید آمدیم و در گردنه چهارزبر نشستیم و به ما اعلام شد خاموش کنید تا امیر صیادشیرازی بیایند. ایشان با یک بالگرد ۲۱۴ به نزد ما آمده و پیاده شدند و خیلی خوشحال به طرف ما آمدند و من را بغل کرده و فرمودند باید برویم و جاده را شناسایی کرده و آخرین مقاومت‌ها را از بین ببرید، به سمت اسلام-آباد می‌رویم و شما بالگرد ۲۱۴ را با آتش اسکورت کنید تا آنها بتوانند مجروحین و شهدا را تخلیه کنند و بعد از آن مأموریت ان‌شاءالله می‌رویم به سمت هدف دیگر. بعد استارت زدیم و ایشان هم پشت سر ما آمد و طول جاده را از گردنه چهارزبر تا گردنه حسن‌آباد شناسایی کردیم و در پشت سر ما هم یک سری از ماشین‌ها می‌آمدند که جاده کاملاً پاک‌سازی شود. ما به تپه مورد نظر رسیدیم و بالگردهای ۲۱۴ نشستند و تخلیه مجروحان را انجام دادند و ما اطراف تپه را دور زدیم و اسکورت می‌کردیم. سپس ایشان به من گفتند به سمت کرد ادامه می‌دهیم و در آنجا به سایت بیونیچ (نہاجا) می‌رویم. زمانی که وارد دهلیز خسروآباد شدیم، یک ستون را روی جاده در حال عقب‌نشینی دیدیم که به بالگرد عقبی گفتم من می‌روم شناسایی انجام دهم و بعد وارد عمل می‌شویم و گفتم عقب من را داشته باش. من به روی ستون شیرجه کردم که ستون را بزنم، ولی از قسمت پشت سر با موشک‌های سام ۷

از لای درختان ما را مورد هدف قرار دادند که برخورد موشک با موتور شماره یک من و جعبه دنده اصلی باعث ایجاد صدای وحشتناکی شد و قسمتی از بالگرد همان بالا متلاشی شد و آتش گرفت و نهایتاً موتور دوم هم به علت اینکه جعبه دنده اصلی شکسته بود، وارد مدار نمی‌شد و من باید اقدام به فرود اضطراری می‌کردم. ضمناً پمپ‌های هیدرولیک هم کنده شده بود و فرامین هم قفل بود و فرامین هم نداشتم که بتوانم اقدام درست انجام دهم. شهید صیادشیرازی گفت سید بالگردت آتش گرفته و احتیاط لازم را انجام بده. گفتم به یاری خداوند دارم می‌روم برای نشستن که هم‌زمان هم کابین جلوی من داشت روی ستون تیراندازی می‌کرد، یعنی با آن شرایط هم باز تیراندازی را قطع نکرد. از ستون دور شدیم و حدود ۴۰۰-۳۰۰ متر دورتر از ستون، دیگر بالگرد قابل کنترل نبود. از پشت و از ته به زمین برخورد کرد و بالگرد از پهلو از سمت چپ شروع به چرخش کرد و یک مسافت حدود ۲۰۰ متر را روی زمین چرخید و من حس می‌کردم شکستگی‌هایی در بدنم دارد رخ می‌دهد که من دیگر متوجه چیزی نبودم چه اتفاقی برای ما افتاده تا اینکه بالگرد از سمت چپ به پهلو آرام گرفت. وقتی دستگیره درب را کشیدم، درب باز شد و آتش وارد کابین شد. من از میان آتش به بیرون بالگرد پریدم و به علت ضربه‌هایی که به سرم خورده بود متوجه نبودم در چه وضعیتی هستم. حتی متوجه این نبودم که کسی دیگر در بالگرد است. دیدم بالگرد در حال سوختن است و یک نفر در کابین جلو مانده و با مشت به در می‌کوبد. به دنبال سنگ بزرگی گشتم و شیشه را شکستم و گفتم بیا بیرون که گفت پای من گیر کرده است. در آن زمان من حدود ۱۴ تا راکت داشتم و حدود ۶۰۰ تیر هم باقی مانده بود و مقدار زیادی سوخت هم مانده بود که

خود اینها یک انبار سوخت کامل بود. خصوصاً که زیر آتش هم بودیم و هر لحظه امکان انفجار وجود داشت و به او گفتم بالگرد دارد منفجر می‌شود. آدمم بالای کابین ایستادم و لباس او را گرفتم که بکشم بیرون ولی لباس او پاره شد. پای او در زیر پانتوگراف که مربوط به تیراندازی است، گیر کرده بود. نهایتاً توانستم آن قسمت که گیر کرده بود بشکنم و به او گفتم سریع بیا بالا و روی لبه صندلی ایستاد و هر دو از روی کابین به پایین آمدیم. ما حدود ۱۰۰ متر از بالگرد دور شدیم و رفتیم در گندمزارها خوابیدیم که دشمن ما را نبیند. نهایتاً بالگرد منفجر شد و ما از گندمزار به پایین و قسمت جنوب جاده آمدیم. من به شدت درد داشتم. در وسط راه درخت‌های بلوط بود و باتوجه به اینکه لباس‌ها ما هم سبز بود، ما رفتیم در بین درخت‌ها نشستیم. چند نفر از افراد شناسایی آنها آمدند کنار لاشه بالگرد و سریعاً برگشتند. دو بالگرد عراقی برای شناسایی آمدند که حدود ۵۰ متر بالای سر ما شروع کردند به تیراندازی که یکی از بالگردهای عراقی مورد اصابت قرار گرفت و بالگرد دومی فرار کرد. بعد از ظهر بود که دیدیم یک ماشین آمد و حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر را پیاده کرد و درخت به درخت شروع به شناسایی کردند و به حدود ۱۵ متری درختی که ما لای شاخه و برگ‌هایش پنهان بودیم رسیدند. مشغول صحبت کردن بودند و ما صدایشان را می‌شنیدیم. می‌گفتند اگر آنها را گرفتیم نکشیمشان، برای گرفتن اطلاعات آنها را نیاز داریم. علی به من گفت سید دیگر کارمان تمام شد. اگر همدیگر را ندیدیم، حلال کنیم. در همان لحظه صدای سه فروند بالگرد را شنیدیم که از ارتفاع پشت سر ما می‌آمدند. بالگرد آمد و یک فروند موشک به سمت ماشین مهمات رها کرد که بر اثر اصابت موشک صدای انفجار وحشتناکی در داخل تنگه ایجاد شد. پس از انفجار

ماشین تمام نفرات منافق که در نزدیک ما بودند به سمت خودرو رفتند. لای درخت ماندیم و منتظر غروب آفتاب شدیم تا با استفاده از تاریکی شب بتوانیم از این ارتفاعات بالا برویم. با غروب آفتاب از درخت پایین آمده و به سمت ارتفاعات حرکت کردیم و باتوجه به اینکه می‌دانستیم دشمن در کجا مستقر است به سمت جنوب و جاده سکان حرکت کردیم. به یک مرد روستایی رسیدیم، از ما پذیرایی کرد و راهنمایی نمود، سپس یک نپسان از راه‌هایی که بلد بود ما را به جاده اعظم‌پناه و نیروهای خودی رساند. آمدیم به سمت اسلام‌آباد. در بین راه یک بالگرد ۲۰۵ مربوط به کمیته بود، ما را سوار کرد و به سمت پایگاه هوانیروز برد. همکاران فکر می‌کردند که ما شهید شده‌ایم و وقتی ما را سالم دیدند، گوسفند قربانی کردند و ما را به بهداری بردند.^۱

امیر سرتیپ دوم خلبان م.ط درخصوص نقش هوانیروز در عملیات مرصاد می‌گوید: «صبح روز ۶۷/۴/۳۱، زمانی که نیروهای عراقی از شش محور در منطقه غرب هجوم آورده و خطوط پشت نیروهای خودی را قطع کرده بودند، نیروی زمینی به ما دستور داد که به منطقه غرب برویم. من به فرودگاه مهرآباد (ترمینال یگان هواپیمایی هوانیروز) رفتم تا با هواپیمایی که پیش‌بینی شده بود به سمت کرمانشاه پرواز کنیم. در آنجا به ما گفتند تأمل کنید، زیرا که امیر (شهید) صیادشیرازی هم با این وسیله می‌خواهد به کرمانشاه بیاید. من آن موقع مسئولیت جانسین معاونت اطلاعات و عملیات

۱. متن مصاحبه با سرهنگ خلبان بازنشسته ف.

هوانیروز را عهده‌دار بودم (به علت حمله عراق در جنوب، روز ۱۳۶۷/۴/۲۸ معاون عملیات هوانیروز امیر ص به منطقه جنوب رفته بودند). لذا ما منتظر ماندیم تا امیر صیادشیرازی تشریف آوردند و بعد از لحظاتی به سمت کرمانشاه پرواز کردیم. ایشان طبق معمول وقتی وارد هر شهری می‌شدند به دیدن مسئولین شهر و استان می‌رفتند، به خصوص حتماً برای دیدن امام جمعه آن شهر می‌رفتند. من به همراه ایشان به دیدن آقای زرندی امام‌جمعه شهر کرمانشاه رفتیم. صحبت‌های زیادی شد و معلوم بود که وضعیت کمی نگران‌کننده است و همه مسئولین کشور و استان نگران بودند. پس از آن دیدار به پایگاه هوانیروز برگشتیم، من ترتیبی داده بودم که یک بالگرد ۲۱۴ آماده شود که به اتفاق ایشان به منطقه ایلام برویم. ساعت حدود ۱۴۳۰ روز ۶۷/۴/۳۱ ما به سمت منطقه ایلام پرواز کردیم. در مسیر نزدیک شهر اسلام‌آباد غرب وضعیت غیرعادی بود. تعداد زیادی از خودروهای نظامی اعم از ارتش و سپاه به طرف کرمانشاه در حال عقب‌نشینی بودند و دو فروند هواپیمای عراقی در روی جاده نیروهای خودی را با مسلسل و راکت زیر آتش گرفته بودند که به نظرم نیروهای خودی تلفات زیادی دادند. ما به ناچار برای اینکه هواپیماها به ما آسیب نرسانند یک مقدار مسیر را تغییر دادیم و به طرف ایلام پرواز را ادامه دادیم. در ایلام ما یک قرارگاه داشتیم در تنگه قوچ‌علی، این قرارگاه یک ورودی کم‌عرض داشت و دور تا دور آن ارتفاعات بود و پوشیده از درخت‌های بلوط و محل بسیار محفوظی بود و ما در آنجا از بالگرد پیاده شدیم. سرهنگ الف، ح. الف فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه به استقبال ما آمدند و در رابطه با مسائل جاری منطقه و پایگاه مقدم هوانیروز با امیر صیادشیرازی صحبت کردند. بعد از مدتی با همان بالگرد و دو فروند

بالگرد کبرا آماده شدیم که به سمت دشت صالح‌آباد پرواز کنیم. در دشت صالح‌آباد نیروهای عراقی پیشروی کرده و مستقر شده بودند. ما از ایلام تا صالح‌آباد از یک دره عبور کردیم که از بالا می‌دیدیم این دره توسط انبوهی از نیروهای خودی که عقب‌نشینی کرده‌اند اشغال شده است، انتهای تنگه به دشت صالح‌آباد منتهی می‌شد. ارتفاعی شمالی - جنوبی وجود داشت که ما به طرف ارتفاع و شهر مهران به پروازمان ادامه دادیم و از شیارهای این ارتفاعات بالا آمدیم تا دشت را نگاه کنیم. در دشت تعداد زیادی از تانک‌های عراقی تردد می‌کردند. بالگردهای کبرا به سمت تانک‌های عراقی شلیک می‌کردند و تعدادی از آنها را به آتش کشیدند. بعد از آن به سمت تنگه قوچ‌علی برگشتیم. وسط تنگه قرارگاه حضرت ابوالفضل سپاه بود. وقتی در آنجا فرود آمدیم تعدادی از فرماندهان ارتش و سپاه در آنجا حضور داشتند و جلسه‌ای در آن محل تشکیل شد و وضعیت نیروهای خودی مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که عراقی‌ها آمده‌اند و پشت نیروهای خودی را قطع کرده‌اند و نیروهای خودی عقب‌نشینی کرده و به سمت ارتفاعات پراکنده شده بودند و نیروها با فرماندهان خود ارتباط مخابراتی نداشتند و نتیجه جلسه این شد که نیروها در یک خط منظم که بتوانند خط پدافندی منطقی را داشته باشند به دفاع ادامه دهند. فرماندهان هم خواهان کمک‌رسانی تدارکات به نیروها و پشتیبانی آتش بالگردهای کبرا شدند. مجدداً به تنگ قوچ‌علی برگشتیم و در آنجا یک اتاق در اختیار امیر صیادشیرازی قرار دادیم. قرارگاه مقدم هوانیروز در تنگ قوچ‌علی فعال‌ترین قرارگاه منطقه در آن زمان بود. حدود ساعت ۱۶۰۰ همان روز، امیر صیادشیرازی یک نامه به من دادند که طبقه‌بندی نامه به کلی سری بود. ایشان جزئیات نامه را به طور شفاهی به من گفتند و

فرمودند که این کلیه اقداماتی است که ما امروز اینجا انجام داده‌ایم. این را ببرید و تحویل امیر ح. ح.س در گردنه قلاجه بدهید. من با یک بالگرد پرواز کردم و خود را در گردنه قلاجه به امیر ح. ح.س معرفی کردم و نامه را تحویل دادم و ایشان تأکید کردند که بالگردها را هر چه می‌توانید در منطقه فعال‌تر کنید و به نیروهای تدارکات برسانید و پشتیبانی کنید. بعد از آن مجدداً به قرارگاه مقدم هوانیروز در تنگه قوچ‌علی بازگشتیم. امیر صیادشیرازی آن شب و ظهر روز بعد در قرارگاه بودند. ظهر روز یکم جلسه‌ای با حضور امیر الف، ح. الف و من و ایشان برگزار شد و در آن جلسه دستور داده شد تعدادی بالگرد، به همراه سوخت و مهمات به قرارگاه منتقل شود. در همان روز قرار بود جلسه‌ای در کرمانشاه با حضور فرمانده پایگاه هوانیروز، امیر صیادشیرازی و آقای هاشمی رفسنجانی که در آن زمان در کرمانشاه حضور داشتند برگزار شود که شهید صیادشیرازی با یک فروند بالگرد به کرمانشاه برگشتند و قرار شد فردا بالگرد و مهمات به ما برسد. تیم‌های آتش که شامل چهار فروند کبرا بودند را به صورت دو فروند، دو فروند به منطقه نبرد اعزام می‌کردیم که تانک‌های عراقی را مورد اصابت موشک‌های بالگرد قرار می‌دادند و مواد غذایی و کنسرو و آبمیوه نیز به یگان‌هایی که نیاز به تدارکات داشتند می‌رساندیم و در برگشت نیروهای مجروح را به عقب تخلیه می‌کردیم. خلبانان وقتی از منطقه برمی‌گشتند به خصوص در روز دوم اظهار می‌کردند که نیروهای عراقی در حال عقب‌نشینی هستند و دشمن دشت صالح‌آباد را تخلیه کرد و به سمت مهران عقب‌نشینی کردند. در روز سوم ساعت ۰۶۳۰ سه فروند هواپیمای عراقی آمدند، فروند اول یک بمب فسفری داخل تنگه انداخت و دو فروند بعدی بمب‌های خود را نزدیک محل اصابت

بمب فسفری فروریختند. وقتی بمبها منفجر شد، تمام تنگه را یک دود سیاه و خاکستری فرا گرفت. در تنگه یک گردان پدافند هوایی نهجا موضع داشت که بحمدلله خسارت و تلفاتی نداشتیم. بعد از آن متوجه شدیم که هواپیماهای عراقی پایگاه کرمانشاه را هم زده‌اند و زاغه مهمات پایگاه بمباران کرده‌اند که باعث انفجار مهیبی در پادگان شده است و حتی پایگاه هوایی شهید نوژه همدان را نیز زده است و جاهای مختلف را در روز سوم زده است. ما در وهله اول فکر کردیم این بمباران‌ها به علت فعالیت‌های بالگردها در منطقه بوده است، ولی بعدها متوجه شدیم که موضوع بمباران‌ها چیز دیگری بوده است. خلبانان اعلام کردند در سر پل ذهاب نیروهای عراقی دیده می‌شوند، ولی در منطقه مهران و دشت صالح‌آباد عقب‌نشینی کرده‌اند. فعالیت بالگردهای کبرا را کاهش دادیم، ولی با بالگردهای ۲۱۴ به امر تدارک‌رسانی به نیروها و یگان‌هایی که در ارتفاعات بودند، ادامه می‌دادیم و بمباران را تخلیه می‌کردیم و بحمدلله خط پدافندی ترمیم گردیده بود.

روز سوم ساعت ۱۵۰۰ امیر س.ج که آن موقع مدیر عملیات معاونت عملیات نزاجا بودند با من تماس گرفته و گفتند که به من خبر رسیده که نیروهای عراقی از گردنه پاتاق دارند وارد خاک ایران می‌شوند و شما یک تیم شناسایی بفرستید. یک تیم شامل سه فروند بالگرد کبرا و یک فروند بالگرد ۲۱۴ را برنامه‌ریزی کردیم که بروند و گردنه پاتاق را شناسایی کنند. یک ساعت طول کشید تا برگشتند، که فرمانده تیم آتش گفت نیروهایی در حال عقب‌نشینی هستند و نیروهای عراقی را ندیده‌اند. ساعت ۲۱۰۰ همان شب متوجه شدیم که نیروهای منافقین وارد خاک ایران شده‌اند و به سمت سر پل ذهاب، کربند غرب و شهر اسلام‌آباد حرکت کرده‌اند. گزارشی از نفرات

شناسایی ما واصل شد که وقتی منافقین سر پل ذهاب را اشغال کرده‌اند یک تعدادی از هواداران آنان و افراد فرصت طلب به آنها پیوسته‌اند و انبارهای دولتی را خالی کرده‌اند و بین مردم تقسیم کرده و گروه‌های نه نفره تشکیل داده و یک بازوبند سفید به بازوی آنها بسته‌اند و یک دختر را هم به عنوان فرمانده و سرپرست جهت آنها تعیین کرده‌اند و شهر را به این ترتیب اداره می‌کنند و بعد از سر پل ذهاب وارد کردند غرب شده‌اند، من گزارش تیم شناسایی را به امیر س.ج ارائه کردم.

در ساعت ۲۴۰۰ کاملاً وضعیت و موقعیت آنها برای ما روشن شده بود. امیر س.ج تأکید کردند اقدامات حفاظتی شدیدی را در اطراف پایگاه مقدم اجرا کنیم و ما همین کار را انجام دادیم. به نحوی که هیچ کس حق ورود و خروج به پایگاه را نداشت، کد شناسایی و نشانی تعیین و ابلاغ شده بود.

روز چهارم ما در منطقه جلو اطلاعاتی از نیروهای عراقی نداشتیم و نیروهای خودی هم تا حدودی به عقب آمده بودند. بعد از ظهر همان روز امیر شهید صیاد شیرازی تماس گرفتند و گفتند که شما به همراه تعدادی از بالگردهای کبرا و ۲۱۴ به کرمانشاه بیاید. ایشان گفتند که تعدادی از بالگردهای سابق را در پایگاه نگه دارم و بقیه را به کرمانشاه اعزام کنم. من به فرمانده پایگاه مراتب را اعلام کردم و فرمانده پایگاه هم از طریق سلسله مراتب خودش به عناصر مربوطه موارد را ابلاغ کرد و ما بعد از ظهر حدود ساعت ۱۴۰۰ سوار بر یک فروند بالگرد ۲۱۴ و به همراه بالگردهای کبرا به سمت کرمانشاه پرواز کردیم. برنامه ریزی کردیم که از حاشیه شهر اسلام‌آباد به کرمانشاه پرواز کنیم تا بتوانیم مسیر را شناسایی و وضعیت نیروها را بررسی کنیم. آنچه از بالا دیده می‌شد تعدادی نفربرهای زرهی چرخ‌دار و

خودرو بود که بیشتر توپوتا بودند و به طور منظم در دو طرف جاده پارک کرده بودند و منتظر بودند تا مسیر جاده باز شود و به حرکت خود ادامه دهند. ما به مسیر پرواز خود به سمت کرمانشاه ادامه دادیم و بعد از دقایقی وارد پایگاه هوانیروز کرمانشاه شدیم. بعد از توقفی کوتاه بنا به دستور به سمت طاق بستان رفتیم، در طاق بستان قرارگاهی تشکیل شده بود که امیر صیادشیرازی، سردار غ.ا، سردار ش و تعدادی از مقامات استان و امام جمعه کرمانشاه، نمایندگان مجلس استان همه در آنجا حضور داشتند. خدمت امیر صیادشیرازی رسیدم و آنچه را که دیده بودیم و گزارش خلبانانی که برای شناسایی رفته بودند را با ایشان تبادل نظر کردیم. در آنجا یک اتاق در اختیار من گذاشته شد تا با پایگاه با یک خط تلفن در تماس باشم و جیب مخابراتی را هم فعال کردیم و برنامه ریزی‌های لازم انجام شد و امیر صیادشیرازی به فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه و پایگاه هوایی همدان ابلاغ کردند که فردا صبح نیروهای منافقین که بین اسلام‌آباد تا گردنه چهارزبر مستقر هستند از طریق هوا مورد حمله قرار گیرند. از ساعتی که هوا روشن شد، بالگردها از شمال و جنوب جاده اسلام‌آباد - کرمانشاه و از سمت ایلام، نیروهای منافقین را مورد حمله قرار دادند و ما از طریق بی‌سیم عملیات را کنترل می‌کردیم و گاهی امیر صیادشیرازی می‌آمدند پشت بی‌سیم و مکالمات خلبانان را گوش می‌کردند. پرسنل خوب عمل می‌کردند و نیروی هوایی از چهارزبر تا اسلام‌آباد را بمباران کرد. اواخر روز پنجم بیشتر تجهیزات منافقین آسیب دیده بود و تلفات زیادی به آنان وارد شده بود. بالگردها تا ساعت ۲۱۰۰ هم پرواز عملیاتی انجام می‌دادند، به نحوی که سردار ش از پنجره قرارگاه نگران فرود آمدن بالگردها بودند که به من گفتند دو فروند هنوز نیامده‌اند و من با

بی‌سیم تماس گرفتم و پایگاه اعلام کرد خیالتان راحت باشد، در پایگاه نشسته‌اند. حدود ساعت ۲۳۰۰ امیر صیادشیرازی من را به اتاقش احضار کرد و گفتند از طریق قرارگاه عملیاتی نجف از طریق چهارزبر و قرارگاه دیگری از طریق ایلام تک هماهنگ‌شده را انجام می‌دهند که نیروهای ما در قرارگاه نجف از گردنه چهارزبر به طرف اسلام‌آباد و نیروهای مستقر در جاده ایلام جهت تصرف شهر اسلام‌آباد می‌آیند. برنامه ما این بود که یک عملیات متحرک هوایی به سمت منطقه پاتاق انجام دهیم. روی نقشه محل و منطقه فرود را بررسی و انتخاب کردیم. جلسه ما تا ساعت ۲۴۰۰ طول کشید. من در همان ساعت به پایگاه هوانیروز مراجعه کردم و به فرمانده پایگاه گفتم که بالگردها و خلبانان را برای عملیات آماده کنند و قرار بود که یک تیپ از سپاه پاسداران (تیپ نبی اکرم (ص) یا تیپ ۱۲ قائم) را هلی‌برن کنیم با آن نیروها عملیات متحرک هوایی انجام دهیم. برنامه این بود که ساعت ۰۴۳۰ صبح روز ششم مردادماه عملیات متحرک هوایی انجام شود. البته عملیات زمینی ساعت ۲۳۰۰ الی ۲۴۰۰ شب شروع شده بود. من مجدداً به پایگاه برگشتم. فرمانده پایگاه و افسر عملیات پایگاه توجیه شدند و آنها نیز خلبانان را توجیه کردند. بعد از صرف صبحانه، نیروهای سپاه را که وارد پایگاه شده بودند، نحوه سوار و پیاده شدن آنها را هماهنگ کردیم و امیر صیادشیرازی نیز به پایگاه وارد شدند و ساعت ۰۵۰۰ عملیات متحرک هوایی را از کرمانشاه شروع کردیم و نیروها را در بین شهر کردند و گردنه پاتاق (بالاتاق) در نزدیکی روستای شیرچقا روی جاده آسفالت پیاده کردیم و بالگردهای کبرا هم، روی جاده را که نیروهای منافقین به سرعت در حال فرار و عقب‌نشینی بودند با راکت‌ها و موشک‌های خود مورد اصابت قرار می‌دادند. متأسفانه یک فروند

بالگرد کبرا سانحه داد و خوشبختانه خلبان‌های آن به طور معجزه‌آسایی نجات پیدا کردند و یک فروند دیگر که از پایگاه مقدم ایلام وارد عمل شده بود نیز دچار سانحه شد. مسئله مهم این بود که منافقین تلاش کرده بودند خلبانان ما را که در یک روستا فرود آمده بودند دستگیر کنند، ولی اهالی روستا از تحویل آنان خودداری کرده بودند و حتی به مقابله با آنان برآمده بودند. عملیات جابه‌جایی و هلی‌برن نیروهای پیاده ادامه داشت و نیروها به طور مستمر وارد پایگاه می‌شدند. امیر صیادشیرازی بر عملیات بالگردهای کبرا و هم جابه‌جایی نیروهای پیاده از طریق هوا نظارت و کنترل می‌کردند. پیاده کردن نیرو در منطقه عملیات به دفعات و تا آخر وقت (روشنایی) که خلبانان می‌توانستند پرواز کنند، ادامه داشت. یک حالت خاص و آشفتگی در بین نیروهای عمل‌کننده منافقین وجود داشت و مکالمات آنان را از طریق بی‌سیم گوش می‌دادیم. نظم آنان از بین رفته بود و هرکس هرچه دلش می‌خواست پشت بی‌سیم می‌گفت و من خودم شنیدم که می‌گفتند به ما خیانت شده و ما را آورده‌اید و در این ورطه انداخته‌اید و فحش و ناسزا به مسئولین خود می‌گفتند. رجوی هم در منطقه حضور داشت که بعداً وی و تعدادی از مسئولین رده بالای آنها توسط بالگردهای عراقی نجات داده شده بودند و آنها را به خاک عراق تخلیه کردند و بقیه نفرات منافقین به طور منظم و نامنظم از طریق کوه‌های اطراف به سمت خاک عراق فرار می‌کردند. البته در بین راه، مردم تعداد زیادی از آنها را اسیر کرده و می‌آوردند و تحویل می‌دادند و درنهایت در پایان روز ششم مردادماه عملیات خاتمه یافت و قرارگاه نیز تعطیل شد و دیگر کسی آنجا نمانده بود.

بعد از آن به پایگاه هوانیروز رفتیم و پس از توقیفی کوتاه سوار هواپیما شدیم و به سمت تهران پرواز کردیم و امام راحل هم آن نامه‌های تشکرآمیز را خطاب به نیروی هوایی و هوانیروز صادر کردند. لازم به یادآوری است طبق برآورد آن زمان حدود ۱۵۰۰ نفر کشته و اسیر و زخمی شده بودند و بیشتر تجهیزات منافقین از بین رفته بود و یک منظره عجیبی بود و معلوم بود که بالگردها و هواپیماها به طور منظم و دقیق آنها را بمباران و منهدم کرده بودند و هنوز جنازه‌های سوخته آنان در حاشیه جاده پراکنده بود و هنوز جمع‌آوری نشده بودند. عملیات روز ششم خاتمه پیدا کرده بود، ولی تعقیب و گریز منافقین هنوز ادامه داشت. ضایعات نیروهای خودی تنها دو فروند بالگرد بود؛ خوشبختانه هوانیروز تلفات انسانی نداشت. در آخر می‌خواهم عرض کنم که پایگاه هوانیروز کرمانشاه، اولین پایگاه عملیاتی هوانیروز بود که در اوایل جنگ ایران و عراق و هجوم نیروهای زرهی عراق به کشور عزیزمان در سر پل ذهاب، توانست تعداد زیادی از تانک‌های ارتش عراق را از بین ببرد و عراق همان روز عقب‌نشینی کرد و در اواخر جنگ در عملیات مرصاد این پایگاه دوباره یک برگ زرینی به تاریخ عملیات‌های خود اضافه نمود. البته نیروی هوایی و سایر نیروهای زمینی، از جمله سپاه پاسداران و نیروهای پیاده و توپخانه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز زحمات زیادی کشیدند، ولی نقش ویژه هوانیروز از عوامل اصلی پیروزی در عملیات مرصاد بود.»^۱

۲-۲-۴ نقش نیروی زمینی ارتش ج.ا.ا

در عملیات مرصاد یگان‌های عمل‌کننده نیروی زمینی ارتش ج.ا.ا مشتمل بر لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه، لشکر ۲۸ سنندج، لشکر ۵۸ ذوالفقار، تیپ مستقل ۴۵ تکاور، تیپ ۳۵ تکاور، تیپ ۵۵ هوایرد و تیپ ۳۷ شیراز و یگان‌های توپخانه از جمله گروه ۳۳ و گروه ۴۴ توپخانه و هوانیروز قهرمان به شکلی هماهنگ و منسجم توانستند با ایجاد سپری فولادین در برابر تهاجم مذبحخانه رژیم بعث عراق و منافقین کوردل صف‌آرایی کرده و با وجود طراحی بی‌نظیر این عملیات، با حداکثر استفاده از اصل غافلگیری، برای همیشه توان عملیاتی دشمن را در تجاوز به خاک مقدس ایران اسلامی از بین ببرند.^۱

در عملیات مرصاد نقش امیر صیادشیرازی فرمانده پیشین نیروی زمینی و نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع و امیر حس فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش ج.ا.ا در هماهنگی و هدایت نیروها چشمگیر و قابل تحسین است و جان‌فشانی‌های رزمندگان نیروی زمینی در عملیات مرصاد یادآور ایثارگری‌های فرزندان این ملت در نبرد با دشمنان است. یاد همه شهدای والامقام انقلاب اسلامی و به ویژه ۴۸ هزار لاله سرخ به خون خفته ارتش جمهوری اسلامی ایران گرامی باد.

امیر سرتیپ‌دوم ر، فرمانده یکی از یگان‌های عمده قرارگاه غرب، در خصوص عملیات مرصاد در مصاحبه می‌فرماید که یگان وی از منطقه داری زنگنه (در حد سمت راست) و تنگاب کهنه در منطقه سومار (در حد سمت

۱. گزارش خبرگزاری فارس، شهرزاد علیمردانی، خبرنگار ارتش جمهوری اسلامی ایران.

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران ۱۰۳/

چپ) به پدافند در خط مقدم اجرای مأموریت می‌کرد و فرماندهان یگان‌های عمده تحت امر وی به اسامی زیر بودند:

۱- فرمانده تیپ ۱ سرهنگ ستاد الف

۲- فرمانده تیپ ۲ سرهنگ ن.س

۳- فرمانده تیپ ۳ سرهنگ الف

۴- فرمانده تیپ ۴ سرهنگ س

پس از پذیرش قطعنامه آتش‌بس در مورخ ۱۳۶۷/۴/۲۷ عراق شروع کرد به یک سری عملیات و می‌خواست در هنگامی که مذاکره پیش می‌آید، امتیازاتی از ایران داشته باشد. در آن زمان او از ما اسیر چندانی نداشت. در نتیجه چند عملیات را انجام داد. اول در جنوب، منطقه فاو را پس گرفت؛ در منطقه شلمچه عملیات انجام داد؛ در کوشک و طلائییه هم همین‌طور. به همین ترتیب نیروهایش را جمع می‌کرد و از آنجا آمد به سمت فکه روی لشکر ۲۱ عملیاتی انجام داد. بعد از آنجا در منطقه مهران به لشکر ۱۶ ضربه زد و در هر عملیاتی که ارتش عراق انجام می‌داد موفقیت‌هایی به دست می‌آورد و تعدادی اسیر از ما می‌گرفت. سپس نیروهایش را جمع‌آوری کرد و در منطقه غرب در برابر یک لشکر خودی، استعداد عراق پنج لشکر پیاده و زرهی بود که به وسیله آتش ۱۸ گردان توپخانه خط مقدم را پشتیبانی می‌کردند. قرارگاه غرب را در جریان قرار دادیم. بعد از آن همه سلسله مراتب نیرو از جمله فرماندهی نیرو، مدیر عملیات معاونت اطلاعات و عملیات نیروی زمینی، فرماندهی قرارگاه غرب و افسران عملیاتی از جمله افسر عملیات قرارگاه غرب به ستاد لشکر آمدند و توجیه عملیاتی را انجام دادیم. بعد از

اینکه مطالب گفته شد (یادم است چهارشنبه بود) قرار شد ما دو خیز پشت خط مقدم پیش‌بینی کنیم که اگر نیروهای عراق فشار آوردند، اول به محل خیز اول و همین‌طور خیز به خیز به عقب بیایم. خط اول را که تهیه کردیم، یک سری نیرو از واحدها در آنجا گذاشتیم، گفتیم که آماده باشند. توپخانه‌ها تغییر موضع دادند، برای اینکه به موقع بتوانند تیراندازی کنند روی خط مقدم خود ما. ما پیش‌بینی کامل را کرده بودیم و می‌دانستیم که ارتش عراق وارد خواهد شد. منتهی نیرویی نبود که ما نیروهایمان را تقویت کنیم که اگر خط اول شکست خورد، خط دوم نیرو داشته باشیم. متأسفانه نیروی اضافه نداشتیم. ضمن اینکه خط پدافندی هم که اشغال کرده بودیم بیش از حدی بود که به یک لشکر واگذار می‌گردد. یک لشکر حدود ۲۰-۱۸ کیلومتر می‌تواند خط پدافندی داشته باشد تا بتواند از منطقه‌اش به طور کامل دفاع کند. در حالی که ما حدود ۲۰۰ کیلومتر لشکر را باز کرده بودیم. روز ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ ساعت ۸ صبح آتش تهیه نیروهای عراقی شروع شد. آتش تهیه دشمن توسط توپخانه، هواپیما و بالگردهایش اجرا می‌شد. از خط مقدم تا عمق لشکر آتش تهیه اجرا می‌کرد و قرارگاه لشکر که در دشت دیره مستقر بود، حدود ساعت ۰۸۳۰ صبح بمباران شد. ما قبلاً یک پناهگاه جهت هدایت عملیات تهیه کرده بودیم و وسایل رکن دوم و سوم را در آنجا مستقر کرده بودیم و با خاک پوشیده شده بود تا وقتی که لازم شد بتوانیم عملیات را هدایت کنیم. ساعت ۰۸۳۰ که قرارگاه بمباران شد، بعد از آن بلافاصله بالگردهای عراقی آمدند تا نیرو پیاده کنند و هلی‌برن کنند. به فرمانده گروهان قرارگاه سرگرد خ‌دستور دادم که گروهان قرارگاه را جمع کند و فعلاً به دشت شیلین نقل مکان بکند (آنجا قبلاً اردوگاه آموزشی لشکر بود) و تنها

وسایل ضروری را همراه خود به محل جدید منتقل کند. گفتم مهم این است که خودتان اسیر نشوید. به هر حال قرارگاه تخلیه و منتقل شد. معاون عملیاتی لشکر امیر م.ت بود و معاون اداری امیر م.ع بود. امیر م.ع در کرمانشاه امور اداری و پشتیبانی را انجام می داد. من به همراه امیر م.ت و یکی از افسران عملیات به سمت گیلان غرب حرکت کردیم. از سمت راست به طرف شمال نمی توانستیم برویم به طرف سر پل ذهاب و قصرشیرین، چون امیر الف فرمانده تیپ ۳ گفت که ما در منطقه هستیم و مقاومت می کنیم و ما رفتیم به طرف گیلان غرب و به قرارگاه تیپ ۱ وارد شدیم، فرمانده تیپ ۱ هم وضعیت را بحرانی گزارش داد و اعلام کرد تا آنجا که می توانیم مقاومت می کنیم. پس از بررسی وضعیت برگشتیم و دیدیم که نیروها به تدریج دارند عقب نشینی می کنند. یکی دو روز قرارگاه در روستای شیلین مستقر بود و ما برای رفتن به پاتاق خیلی مشکل داشتیم و می بایست قرارگاه را جایی مستقر می کردیم که همه یگان ها به آن دسترسی داشته باشند. به همین دلیل قرارگاه را به پادگان الله اکبر اسلام آباد غرب منتقل کردیم. روز سوم عملیات که مصادف با دوم مرداد ۱۳۶۷ بود ما تلاش داشتیم تا آنجا که امکان دارد ارتباط مخابراتی را با یگان ها حفظ کنیم.

روز سوم مرداد که آنجا بودیم به امیر م.ت گفتم که جهت بررسی اوضاع و وضعیت نیروهای خودی به سمت گردنه پاتاق برود. دو محور گیلان غرب و سگان را هم خودم بررسی کرده بودم. بیش از ۷ الی ۸ دقیقه نگذشته بود که ایشان برگشت و اعلام کرد که نتوانسته جلو برود و به ناچار به پادگان برگشت. از ایشان علت را پرسیدم. گفت وضعیت خیلی بد بود و نیروهای منافقین دارند به سمت اسلام آباد پیش روی می کنند. در جواب اینکه گردنه

پاتاق چی شد، گفت گردنه سقوط کرده است. در روی گردنه یک گردان ژاندارمری مستقر بود و تیپ ۴ هم خیز بعدی عقب‌نشینی‌اش روی گردنه پاتاق تعیین شده بود که متأسفانه در روز چهارم عملیات، گردنه سقوط کرده بود و منافقین در روی جاده با وسایل و تجهیزاتشان در حال حرکت بودند و آمده بودند به شهر کربند و از کربند هم به طرف پادگان و شهر اسلام‌آباد غرب و گفت وضعیت محور به نحوی است که نمی‌توان تشخیص داد که اینها نیروهای خودی هستند یا منافقین. همین‌طور که داشتم با امیر م.ت صحبت می‌کردم، ناگهان صدای تیراندازی با تفنگ کلاشینکف از سمت چپ و راست پادگان به گوش رسید. بلافاصله با یک خودرو به سمت محل تیراندازی‌ها رفتیم و مشاهده کردیم که نیروهای منافقین دارند به سمت پادگان تیراندازی می‌کنند. لحظه حساس، مهم و مشکلی بود که چه تصمیمی باید گرفته شود. یک آجودان داشتم به نام ستوان یارمحمدی که مرد شریف و وفادار و زرنگی بود. یک لحظه من را بغل کرد و انداخت در جیب فرماندهی و خودش هم پشت فرمان ماشین نشست و حرکت کرد. گفتم کجا می‌روی؟ در جواب گفت پادگان اشغال شده و باید از اینجا برویم. آمدیم به طرف شهر اسلام‌آباد؛ وقتی به فلکه اول شهر رسیدیم، دیدم حقیقت را می‌گوید و منافقین فلکه اول را در اختیار گرفته‌اند و هرچه نیرو به آن طرف می‌رود به سمت کرمانشاه هدایت می‌کنند. به ستوان ی گفتیم به طرف کرمانشاه نمی‌رویم. ما باید در منطقه بمانیم، باید به سمت راست برویم و به سمت جاده اسلام‌آباد - قلاجه حرکت کردیم تا به نزدیکی‌های پادگان مهماتی سلمان فارسی، پشتیبانی منطقه ۱ رسیدیم. توقف کردیم و از خودرو پیاده شدیم و مشاهده کردیم که شهر در آتش دارد می‌سوزد و دود از همه‌جا بلند است.

ارتباط ما با سمت راست لشکر قطع شده بود. ما به سمت گردنه قلاجه ادامه راه دادیم و در آنجا گروه فرماندهی را تشکیل دادیم و یک کامیونی که از تیپ یکم از سمت گیلان غرب به طرف ما می آمد را متوقف و به عنوان مقر از آن استفاده کردیم، تا آنجا که امکان داشت تماس مخابراتی خود را با تیپ سوم و یکم برقرار کردیم و به وسیله اعزام پیک شماره فرکانس ها را دادیم. تیپ سوم یک خیز به عقب آمده و جلوی دشمن را در سر پل ذهاب گرفته بود. بعد که فشار دشمن زیاد شد از سر پل ذهاب آمد به سرآب گرم و از آنجا به پادگان ابوزر؛ در آنجا نیروهایش را مستقر نمود و جلوی پیشروی دشمن را سد کرد. این همان محور سگان است که در دست ما باقی ماند. تیپ یکم دهانه شهر گیلان غرب و ارتفاعات مشرف به شهر را انتخاب کرده و در آنجا جلوی پیشروی دشمن را می گیرد و امیر الف جلوی دشمن را سد کرد. اما محور پاتاق سقوط کرد. البته در منطقه لشکر از داری زنگنه تا تنگاب کهنه در سمت چپ و راست لشکر عناصری از نیروهای سپاه مستقر بودند که با نیروهای لشکر در خط مقدم تماس فیزیکی و رفت و آمد داشتند. ولی از نظر عملیاتی تحت امر لشکر نبودند و هیچ گونه تماس مخابراتی نیز با لشکر نداشتند و متأسفانه این نیروها در اختیار ما نبودند. یک روز قبل از عملیات عراق در ۱۳۶۷/۴/۳۱ جناح چپ و راست لشکر را نیروهای سپاه تخلیه کردند. زیرا نیروهایشان به اندازه ای نبود که بتوانند کاری انجام دهند. به هر حال ما ستاد لشکر را در گردنه قلاجه تشکیل دادیم. ما وضعیت را به فرمانده نیروی زمینی گزارش دادیم که اسلام آباد سقوط کرده و فرمانده نیرو هم به آقای هاشمی رفسنجانی که در کرمانشاه مستقر بودند اطلاع دادند. تیپ ۲ و ۴ به پادگان بیستون می روند و تیپ ۱ و ۳ و توپخانه با قدرت در منطقه

می‌مانند و کار خودشان را انجام می‌دهند. روز چهارم مردادماه یک هماهنگی در کرمانشاه به وجود می‌آید که باید به منافقین حمله کنیم و آنان را به عقب برانیم. قبل از این کار جلوی پیشروی منافقین در گردنه چهارزبر گرفته شده بود. یک سری از نیروهای سپاه از قبل آنجا مستقر بودند که نیروهای اعزامی از خرم‌آباد نیز شامل آنان می‌شد و در آنجا اردوگاه داشتند و اینها می‌آیند و گردنه را می‌بندند. حالا ممکن است یک سری نیرو هم از کرمانشاه آمده بودند. خود من به معاون اداری لشکر امیر ع دستور داده بودم هرچه نیرو در پادگان هست از ستاد و پشتیبانی و غیره همه را بفرستد به پشتیبانی از گردنه چهارزبر، همچنین دستور دادم گردان ۳۳۰ توپخانه به فرماندهی سرگرد الف به پشتیبانی از نیروهای مستقر در گردنه چهارزبر وارد عمل کند. چهار محور بود که به نیروهای منافقین در محور اسلام‌آباد - گردنه چهارزبر ختم می‌شد.

۱- محور کرمانشاه - گردنه چهارزبر؛

۲- محور جاده پل دختر به سه‌راهی حسین‌آباد شهر اسلام‌آباد؛

۳- محور ایلام به اسلام‌آباد؛

۴- محور کرند به اسلام‌آباد.

هماهنگی شد که فردا نیروهای خودی حمله را آغاز کنند. فرمانده نیروی زمینی دستور داد یک گروه رزمی تشکیل شود و ما از محور قلاجه حمله را آغاز کنیم. ضمن اینکه حمله‌ای از محور کرمانشاه - چهارزبر و حمله‌ای با اجرای عملیات هلی‌برن تحت فرماندهی امیر صیادشیرازی از محور کرند - اسلام‌آباد انجام شود. تنها جایی که بدون عملیات هلی‌برن و از

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران / ۱۰۹

طریق زمینی ما می توانستیم انجام دهیم محور قلاجه - اسلام آباد بود. عقبه نیروهای منافقین در محور کردند - اسلام آباد توسط هوانیروز بسته شد و همزمان گروه رزمی تشکیل داده بودیم، شامل یک گروهان پیاده مکانیزه از تیپ ۱ زرهی، یک گروهان زرهی و یک آتشبار از یکی از گروه های توپخانه؛ فرماندهی این گروه رزمی به امیر الف فرمانده تیپ ۱ داده شد که در صبح روز پنجم عملیات، حمله را به منظور تصرف پادگان اسلام آباد آغاز نمایند، که نیروهای منافقین شکست خوردند و پادگان آزاد شد. نزدیکی های غروب همان روز منافقین دوباره به پادگان حمله کردند و مجدداً پادگان را تصرف کردند. زیرا نیروهایی که از محور کرمانشاه به منافقین حمله کرده بودند نتوانسته بودند به طور کامل آنها را از بین ببرند و منافقین توانستند با نیروهای باقی مانده مجدداً پادگان را اشغال کنند.

در روز ششم ما اقدامی علیه نیروهای منافقین انجام ندادیم و گروه رزمی را بازسازی و تقویت کردیم. با کرمانشاه هماهنگی شد که نیروهای موجود بازسازی و آماده اجرای عملیات شوند. در روز هفتم (چهارم مرداد ماه) نیروهای خودی دوباره به نیروهای منافقین حمله کردند. ضمن آزادسازی پادگان، نیروهای منافقین شکست خورده و تارومار شدند. نیروهای شکست خورده منافقین در بیابان های اطراف پراکنده شده بودند و عراق وقتی متوجه شد که منافقین شکست خورده اند به سمت مرزهای خودش عقب-نشینی کرد.

در روز هشتم (پنجم مردادماه)، عملیات زمینی خاتمه پیدا کرد و منافقین به بیابان ها و کوه های اطراف منطقه پراکنده شده بودند. به نیروهای دستور داده بودیم که هرکجا آنها را دیدید دستگیر کرده و تحویل دهند که

نیروهای دژیان لشکر آنها را جمع‌آوری می‌کرد و به کرمانشاه تحویل می‌داد. ستون پنجم و نفوذی منافقین در شهرها و در بین نیروهای لشکر نیز حضور داشتند که از وضعیت به وجود آمده استفاده کردند. در روز هشتم عملیات (پنجم مردادماه ۱۳۶۷) من به قرارگاه غرب اطلاع دادم که منافقین شکست خورده‌اند و منطقه را تخلیه کرده‌اند و گفتم که می‌خواهم بروم منطقه را از نزدیک سرکشی و بازدید کنم که شهید امیر یعقوب علیاری فرمانده قرارگاه گفت که من هم می‌آیم. من به همراه افسر عملیات و آجودان فرمانده لشکر، ستوان ی، سوار بر جیپ وارد شهر اسلام‌آباد و پادگان شدیم و یک دور در پادگان زدیم. اجساد منافقین در پادگان ریخته بود که در میان آنها تعداد زیادی زن و دختر دیده می‌شد و لباس‌هایشان مثل لباس سربازی نیروهای خودی بود. پس از بازدید پادگان به سمت گردنه پاتاق حرکت کردیم. دیدیم که همه مواضع تخلیه شده و خبری از منافقین نیست. به سمت سر پل ذهاب ادامه مسیر دادیم و در مسیر دستور می‌دادیم که واحدهایی که عقب هستند به جلو بیایند و در مواضع قبلی خودشان مستقر شوند. گروهان بهداری را در گردنه پاتاق مستقر کردیم و توپخانه‌ها و عناصر پشتیبانی و سایر یگان‌ها آمدند و در محل‌های خودشان مستقر شدند. به سر پل ذهاب رفتیم و از آنجا می‌خواستیم به پادگان ابودر و مرز خسروی و قصرشیرین برویم. از سر پل ذهاب به سرآب گرم رفتیم که از آنجا یک جاده بود که به پادگان ابودر می‌رسید، جیپ ما در جلو حرکت می‌کرد و جیپ فرمانده قرارگاه در عقب، متوجه شدیم که جاده با کیسه‌های گندم کشاورزان کاملاً بسته شده است. پیاده شدیم و شهید ستوان ی علی‌رغم هشدار من که ممکن است کیسه‌ها تله شده باشند با گفتن تکبیر در یک لحظه اولین کیسه

گندم را از زمین بلند کرد که ناگهان انفجاری صورت گرفت و من و ستوان یارمحمدی که جلوتر از همه بودیم پرت شدیم روی زمین، بلند شدم دیدم جایی را نمی بینم و ترکش‌ها به چشم چپم اصابت کرده و ستوان ی هم در هر دو چشمش ترکش خورده و روی پوست بدن ما هم دانه‌های گندم چسبیده است. بازدید ناتمام ماند و ما به بهداری در گردنه پاتاق منتقل شدیم. از آنجا با بالگرد به کرمانشاه و با هواپیمای هوانیروز به تهران و بیمارستان ۵۰۴ منتقل شدیم. یکی از خاطراتم در عملیات مرصاد مربوط به عروسی دخترم در سوم مردادماه بود که من نتوانستم به عروسی برسم و گفتم درگیر جنگ هستیم و بعد از عملیات که من مجروح شدم و در بیمارستان بستری بودم، دخترم وقتی من را با سر و صورت باندپیچی شده دید، سه روز از مراسم جشن آنها گذشته بود. ایشان بیهوش می‌شود و ۲۴ ساعت در بیمارستان بستری می‌شود. من بعد از بهبودی نسبی مجدداً به لشکر مراجعت کردم. در عملیات ۶۷/۴/۳۱ و عملیات مرصاد دو نفر از معاونین تیپ‌ها شهید شدند. یکی شهید سلیمی معاون تیپ ۱ اسلام‌آباد که توسط منافقین در پادگان به طرز بسیار بدی به شهادت رسید و یکی دیگر سرهنگ (شهید) نیکخواه عشقی بود که معاون یکی از تیپ‌ها بود که وی نیز در روز ۱۳۶۷/۴/۳۱ وقتی نیروهای عراقی حمله می‌کنند، می‌رود جلو که ببیند وضعیت چگونه است که در تپه تلویزیون منطقه قصرشیرین به شهادت می‌رسد. سرهنگ داوودی معاون تیپ ۳ در حین عملیات مفقود شد و نیروهای تجسس ما متأسفانه هیچ‌گونه نشانی از وی نیافت و یک فرمانده گردان به نام سرگرد رسولی جمعی یکی از تیپ‌ها شهید شد و شهیدان زیادی در این عملیات دادیم که همگی از افسران شایسته و خوب نیروی

زمینی بودند. از تلخ‌ترین خاطره‌ای که به یادمانده است، آن زمانی بود که می‌دیدم نیروها در حال شهید شدن و مجروح شدن هستند و ما مجبور شدیم پادگان اسلام‌آباد را ترک کنیم و برویم. البته تعدادی از نفرات در جلوی پادگان زیر یک پل مخفی شده بودند، روزی که پادگان سقوط می‌کند آنها از زیر پل بیرون می‌آیند ولی خودشان را تسلیم نکرده بودند و مانده بودند و مقاومت کرده بودند. خداوند روح شهدا را با سیدالشهداء محشور و به بازماندگان آنها صبر عطا فرماید.^۱

۱. مصاحبه با امیر م.، یکی از فرماندهان یگان‌های منطقه عملیاتی غرب.

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران ۱۱۳/

سرهنگ م.م که فرمانده یگان تکاور عمل کننده برای بازپس گیری پادگان اسلام آباد غرب بوده است، در مصاحبه بیان داشتند که روز ۱۳۶۷/۴/۳۱ نیروهای عراقی با تمام وجود وارد عمل شدند و حتی تعدادی نفربر را با بالگرد اسلینگ کردند و در مواضع مورد نظر پیاده کردند، در محور سومار تیپ ۵۵ هوارد که احتیاط نیروی زمینی بود، جلوی عراقی ها ایستاده بود. زمانی که دشمن وارد عمل شد ما فکر نمی کردیم منافقین پشت سر آنها بیایند. ما شب را در جلوی دشمن مقاومت کردیم. عملیات دشمن ۶۷/۴/۳۱ شروع شد، ۶۷/۵/۱ ادامه داشت و در تاریخ ۶۷/۵/۲ به ما گفتند عقب نشینی تاکتیکی انجام دهید و بیاید مواضع سدکننده واقع در تق و توق را اشغال کنید که به جاده ارتباطی از گیلان غرب به قلاجه مسلط بود. این مواضع سدکننده از قبل آماده بود و چون به شهر گیلان غرب مشرف بود، نگذاشتیم دشمن به گیلان- غرب برسد و عراقی ها با پشتیبانی هوایی تنها توانستند تا نزدیکی های گیلان- غرب بیایند و امکان جلو آمدن دشمن را از مواضع سدکننده گرفته بودیم و نمی توانست جلوتر بیاید. روز سوم برای شناسایی به سمت گردنه قلاجه حرکت کردم. به گردنه قلاجه که رسیدم دیدم که قرارگاه فرماندهی نیروی زمینی در آنجا فعال است. فرمانده نیروی زمینی آنجا بود. از رادیو شنیدم که اعلام می- کرد مردم غیور ایلام اسلحه به دست بگیرد که منافقین وارد شهر نشوند و اسلام آباد را منافقین تصرف کرده اند. به خدمت امیر ک.ع معاون وقت اطلاعات و عملیات نیرو رسیدم و گفتم حاضر هر مأموریتی را انجام دهم. ایشان گفتند نیرو دارید؟ گفتم بله؛ و چون آشنایی کامل به پادگان اسلام آباد داشتم امیر شهید یعقوب علی باری فرمانده عملیاتی قرارگاه غرب گفتند پس با نیروهایت به سمت پادگان اسلام آباد غرب برو و دشمن را نابود کن. حاج آقا زرنندی

امام جمعه کرمانشاه در قرارگاه نیروی زمینی نیز حضور داشتند. من به اتفاق نیروهایم به سمت پادگان اسلام‌آباد حرکت کردیم و هنوز نمی‌دانستیم که سرپرست پادگان را شهید کرده‌اند. به سربازان روحیه دادم و گفتم تکبیرگویان می‌رویم و پادگان را از منافقین بازپس می‌گیریم. از سمت جنوب پادگان وارد شدیم. دیدیم در آنجا درگیری شدید است. اولین برخورد ما با منافقین این بود که چند نفر از نیروهای منافق با پارچه‌ای سفید که به آستین خود بسته بودند وارد ساختمانی شدند که به سمت آنان تیراندازی و یک نفر کشته شد و چند نفر از آنان مجروح شدند. وارد ساختمان شدیم. در یکی از اتاق‌ها حدود هشت نفر از آنان دور میز بزرگی نشسته بودند، به سمت آنان تیراندازی و یک نفر از آنان نیز دستگیر شد. از وی خواستم فرمانده‌اش را معرفی کند که ابتدا امتناع می‌کرد، ولی بعداً گفت در بین لوله‌های گازی است که در محوطه قرار دارد. لوله‌ها به قطر تقریبی یک متر بود و نام فرمانده‌اش سیاوش بود. من نفرات را به سه بخش تقسیم کردم. تعدادی محافظت از ضلع غرب پادگان را به عهده داشتند و قسمت دوم نفرات همراه من بودند که مسئولیت پاک‌سازی پادگان را به عهده داشتیم و تعدادی از نفرات را در همان ساختمان جهت نگهداری اسرا گماشتیم و تعدادی از نیروها در ضلع شمالی مشرف به جاده کردند - اسلام‌آباد مستقر بودند که دید و تیر بر جاده داشتند. من به اتفاق بی‌سیم‌چی و تعدادی از سربازان به سمت لوله‌ها رفتیم. یکی از سربازها لوله‌ها را واریسی کرد و گفت حدود ۸۰ نفر در میان لوله‌های گاز نشسته‌اند. با یک رگبار به بالای لوله‌ها، آنها با ترس و وحشت بیرون آمدند و گفتند تیراندازی نکنید، ما تسلیم هستیم. افراد مسلح خلع سلاح شدند و آنها را یک جا جمع کردیم. فرمانده‌شان که سیاوش نام داشت، هم‌زمان با خارج شدن از لوله‌های گاز یک رگبار به سمت

پاهای من شلیک کرد. در خشاب تفنگش بیشتر از سه الی چهار گلوله نبود. گلوله‌ها از میان پایم رد شد و پایم دچار سوزش شد و یکی از گلوله‌ها نیز به قوزک پای بی‌سیم‌چی من به نام سرباز غفاری، که از اهالی زنجان بود، اصابت کرد و مجروح شد که دستور دادم او را تخلیه کنند. پس از تیراندازی این فرمانده منافقین، بلافاصله نارنجکی که در دستش بود خواست پرتاب کند که سرباز رزمی‌کار همراه من پاهای او را از مچ پا کشید و باعث شد که وی به زمین بخورد و هم‌زمان نارنجک در دستش و نزدیک سینه‌اش منفجر شد که به هلاکت رسید. در بازدید از جنازه وی یک دستگاه بی‌سیم کوچک که به فانسقه وی بسته شده بود و یک دفترچه ۴۰ الی ۵۰ صفحه‌ای تایپ‌شده به دست آوردیم که پس از بررسی متوجه شدم تمام مشخصات و آدرس‌ها و شماره تلفن‌های نفرات آنها و مسئولیت‌های آنان از کردند تا تهران در آن قید شده است که بلافاصله آن دفترچه را به دست امیر ک.ع رساندم و قرارگاه نیروی زمینی آن را به دست آقای هاشمی رفسنجانی رساندم. سپس با بی‌سیم اطلاع دادم که ما پادگان را تصرف کرده‌ایم و هیچ مشکلی نداریم. در همین حین، بی‌سیم غنیمتی صدا زد سیاوش، سیاوش و من بی‌سیم را برداشتم و گفتم بله! طرف مقابل گفت به ما پیوندید. حالا اینها کجایند، نمی‌دانستیم. خودشان گفتند ما در اسلام‌آبادیم و درگیر هستیم، چه کار کنیم؟ من گفتم بیاید اینجا. آنها سوار مینی‌بوس عراقی بودند و داشتند به سمت پادگان می‌آمدند که سربازان مستقر در شمال پادگان تا می‌بینند که خودروی مینی‌بوس با نفراتی است که پارچه سفید به آستین بسته‌اند با آر.پی.جی ۷ به سمت آن شلیک کرده و خودرو به آتش کشیده می‌شود و همگی عناصر نفاق به هلاکت می‌رسند. بعد از آن هم دو مینی‌بوس دیگر که به سمت پادگان می‌آمدند به

آتش کشیده شدند و همگی نفرات آنان کشته شدند. متوجه شدیم که انبار تدارکات منافقین روی ارتفاعی کنار سیلوی شهر اسلام‌آباد به سمت کردند بود. ما حدود ۲۴ ساعت بود که در پادگان بودیم که سرهنگ ح.ه را دیدم که ایشان فرمانده گروه توپخانه بود. به من گفت چه خبر؟ به ایشان گفتم ما تعدادی نزدیک به ۸۰ نفر از نیروهای منافقین را گرفته‌ایم و زندانی کرده‌ایم و حدود ۸۰ نفر را نیز کشته‌ایم و دفترچه حاوی اطلاعات آنان را به قرارگاه نیروی زمینی تحویل داده‌ام. ایشان گفت نیروهای دشمن کجا هستند؟ من نقطه نشانی کامل را به امیر ه. دادم و گفتم پشت سیلوی شهر هستند. توپخانه خودی شروع کرد به اجرای آتش بر روی آن و وقتی سیلو را زدیم، حرکت دشمن متوقف شد. اسرای منافق را تحویل اطلاعات و عملیات نیروی زمینی ارتش دادیم. در پادگان، ما از غذاهای بدست آمده از منافقین استفاده می‌کردیم، چون سیستم تدارکات ما مختل شده بود. وقتی از اطراف پادگان داشتیم برمی‌گشتیم، از روی تپه‌ای حدود ۳۰۰ متری ما دو نفر منافق دختر و پسر با اسلحه‌ای که در دست داشتند به سمت ما نشانه گرفتند و گفتند شما محاصره‌اید و اسیرید. سرباز همراه من رگباری به سمت آنها شلیک کرد که درست یک گلوله به گلو و گلوله دیگر به مچ دست پسر منافق اصابت کرد و دختر منافق اسیر شد و به عقب تخلیه‌اش کردیم. با انهدام محل انبار تدارکاتی منافقین توسط یگان‌های توپخانه در پشت سیلوی اسلام‌آباد آنان ناامید شدند و ارتباط آنها بین عقبه و نیروهای جلودار قطع شده بود و فکر فرار و عقب‌نشینی بودند. عملیات مرصاد مورخ ۱۳۶۷/۵/۶ خاتمه یافت و بعد از آن، یگان-

ها مجدداً به محل استقرارشان در نوار مرز برگشتند و نیروهای عراقی نیز به خاک خودشان عقب نشستند.^۱

در مصاحبه با امیر سرتیپ ح. ه که در هنگام عملیات مرصاد فرماندهی یکی از گروه‌های توپخانه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران را به عهده داشت، ایشان به موارد مهمی در مورد نقش نیروی زمینی ارتش و توپخانه در عملیات فوق اشاره فرمودند. ایشان گفتند نیروهای متجاوز عراقی قبل از عملیات مرصاد از محور سومار وارد خاک میهن اسلامی شده و تا تنگ شیطان پیشروی کردند که با کمک نیروهای تیپ ۵۵ هوارد شیراز و لشکر ۵۸ ذوالفقار و سایر نیروها، پیشروی دشمن سد شد و آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند. گروه توپخانه با استفاده از آتشباری گردان‌های توپخانه و آتشبارهای تحت امر نقش بسزایی در توقف، انهدام و قطع راه ارتباطی منافقین بین اسلام-آباد - کردند، اسلام‌آباد - تنگه چهارزبر و اسلام‌آباد - ایلام داشت. گروه توپخانه در خطوط مختلف عملیاتی مأموریت عمل کلی قرارگاه غرب نیروی زمینی ارتش را به عهده داشت و دیده‌بانان عمل کلی را داشت. من از تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۷ در یگان‌ها حضور داشتم و پیش‌بینی حمله عراق و عقب‌نشینی اجباری نیروهای خودی را کرده بودیم. بعد از عصر روز اول مردادماه ۱۳۶۷ که تهاجم عراق در محور سومار - سهره زرنه، سد شد، ما افتادیم به تعقیب دشمن در محور سومار و بیرون راندن عراق از مناطق اشغالی. روز دوم و سوم مردادماه این تعقیب نیروهای عراقی و بازپس‌گیری زمین‌های اشغالی ادامه داشت. متوجه شدیم که دشمن عصر روز سوم مردادماه از محور سر پل ذهاب به طرف

۱. مصاحبه با سرهنگ م.م، فرمانده یگان تکاور عمل‌کننده در عملیات مرصاد.

گردنه پاتاق تا کردند غرب و محور ریجاب وارد کردند و سپس اسلام‌آباد شده‌اند. منافقین در اسلام‌آباد با نیروهای باقی‌مانده تیپ ۱ زرهی مستقر در پادگان و باقی‌مانده نیروهای سپاه روبه‌رو شدند و حدود دو ساعت تمام درگیری و مقاومت ادامه داشت که سرپرست باقی‌مانده پادگان سرهنگ سلیمی را شهید کردند و مردم شهر وقتی با این وضع مواجه شدند، شهر را تخلیه کرده و به سمت کرمانشاه به راه افتادند، که بین گردنه حسن‌آباد و چهارزبر ترافیک شدید ایجاد شده و تراکم در جاده مانع حرکت منافقین می‌شود و این یک امداد الهی است و جاده بسته می‌شود. در محور سومار نشانه‌ای از منافقین نبود، به من اطلاع دادند که اسلام‌آباد به تصرف منافقین درآمده است و منافقین به سمت کرمانشاه در حرکتند و در گردنه چهارزبر درگیری شدید است. بلافاصله امورات یگان را به افسر عملیات گروه توپخانه سپردم و به طرف اسلام‌آباد حرکت کردم. حوالی ظهر بود که رسیدم به ارتفاعاتی که در جنوب شهر مشرف به اسلام‌آباد بود و دیدم نیروهای خودی با منافقین درگیر شده‌اند و منافقین تلفات زیادی داده بودند و خط پدافندی تشکیل داده‌اند. در زمان حرکت از محور سومار به وسیله بی‌سیم به فرمانده گردان کاتیوشا دستور دادم که دو قبضه کاتیوشا را به طرف کرمانشاه بفرستد. در همین زمان دو الی سه فروند هواپیمای عراقی، یک گردان بسیجی را که از خرم‌آباد آمده بود و بنا بود که با یک یگان ارتش ادغام شوند و عملیات انجام دهند، بمباران کردند و ۳۰ الی ۴۰ نفر در بمباران شهید شدند و خودروی امیر شهید علیاری فرمانده قرارگاه غرب و برادر ح مسئول عملیات سپاه در غرب کشور که با همدیگر همکاری خوبی داشتند، منهدم شده بود. وقتی وضعیت را دیدم برگشتم که توپ‌ها را به این سمت هدایت کنم. بدون دیده‌بان به افسر عملیات سرهنگ ک

که همراهم بود گفتم توپ‌ها را روانه کن. بدون زاویه‌یاب با دید چشمی توپ‌ها را روانه و خودش هم دیده‌بانی کرد، راه‌های ورودی و خروجی اسلام‌آباد را سد آتش کردیم و ثبت تیر انجام شد و دیده‌بان‌ها هم رسیدند و حتی شبانه ما با سرهنگ ک به ثبت تیر روی ارتفاعات جنوب اسلام‌آباد ادامه دادیم که باعث قوت قلب نیروهای باقی‌مانده ارتش و بسیج در محور فوق بود. روز چهارم مردادماه به این ترتیب گذشت. روز پنجم مردادماه از شب تا صبح یک تطبیق آتش دایر کردیم و سرهنگ خ فرمانده گردان کاتیوشا را مسئول تطبیق آتش تعیین کردم و یک آتشبار کامل کاتیوشا را شبانه آوردیم پای کار. یک آتشبار ۱۳۰ میلی‌متری را آوردیم و موضع دادیم و صبح به طرف گردنه قلاجه که قرارگاه نیروی زمینی ارتش بود حرکت کردم تا گزارش کار را به فرمانده نیرو بدهم. ما با ایجاد سد آتش روی سه محور ورودی شهر اسلام‌آباد (شرق، غرب و جنوب شهر) و اجرای آتش مداوم روی منافقین اجازه ندادیم بتوانند نیروهای خود را در جاده کرمانشاه پشتیبانی کنند. گزارش کار را به فرمانده نیروی زمینی دادم و گفتم اجازه بدهید که توپخانه‌های موجود در منطقه را که فعلاً مأموریتی ندارند سازمان‌دهی بکنم. ایشان گفت شما مجازید توپخانه‌هایی که فعلاً کاری و مأموریتی ندارند سازمان‌دهی بکنید و من همین‌طور که در محور حرکت می‌کردم، واحدهای توپخانه را اعم از ۱۳۰ میلی‌متری و ۱۰۵ و ۱۵۵ میلی‌متری یادداشت دستی می‌دادم که حرکت کن و برو فلان جا موضع بگیر و با تطبیق آتش گروه توپخانه ارتباط برقرار کن و اهدافی که به شما می‌دهند مورد اصابت قرار دهید. گردان توپخانه ۳۸۸ که توپ‌های اتریشی آن ۴۵ داشت و بردش حدود ۴۰ کیلومتر است به فرماندهی سرگرد ص را روی نقشه توجیه کردم و گفتم این شهر کنند است و بالا و پایین این محورها را اجرای آتش کنید.

همان روز یک آتشبار کاتیوشا از گروه توپخانه به فرماندهی ستوان س خود را به ما معرفی کرد و زیر امر ما قرار گرفت. دو آتشبار کاتیوشا، یک گردان ۱۳۰ میلی-متری و یک گردان ان-۴۵ را سازمان‌دهی کردیم و اهدافی که از مرکز تطبیق آتش می‌گرفتند از حوالی گردنه حسن‌آباد تا عقب کردند روی آنها آتش اجرا می‌کردیم. حوالی ظهر روز پنجم مردادماه یکی از برادران جمعی قرارگاه رمضان خودش را به ما معرفی کرد و گفت من از بچه‌های برادر الف هستم - که ایشان را می‌شناختم - گفت ما یک جاده‌ای از پشت داریم و می‌شود تا نزدیکی‌های کردند رفت و آنجا می‌توانیم یک آتش انبوه ایجاد کنیم. من سرهنگ ک را به همراه دو قبضه کاتیوشا که هر کدام ۳۰ الی ۴۰ گلوله می‌گیرد و ۸۰ گلوله همراه قبضه‌ها با ایشان راهی کردم که از جاده فرعی رفتند تا با اطلاعاتی که آنها از کرد داشتند، اطراف کرد تا مقرهایی که مربوط به رجوی بود، اجرای آتش کنند. هر محور جداگانه کار خودش را انجام می‌داد و ما از اقدامات محور دیگر خبر نداشتیم. در پادگان سلمان فارسی شایعه کرده بودند عراقی‌ها پشت پادگان نیرو پیاده کرده‌اند که باعث وحشت سربازان شده بود. آنان را آرام کرده و با سخنرانی و ایجاد روحیه مقاومت در آنها، وضعیت تثبیت شد و بحمدالله بخیر گذشت.

در روز ششم با هماهنگی برادر ح و برادر م، روستای بدره‌ای در شمال-شرقی اسلام‌آباد که منافقین در آنجا بودند را زیر آتش قرار دادیم. حدود نیم ساعت تا ۴۵ دقیقه روی روستا اجرای آتش کردیم و اعلام کردند که آخرین بقایای منافقین به هلاکت رسیدند. ارتباط مخابراتی بین شمال و جنوب شهر اسلام‌آباد نبود. ما بالگردهای هوانیروز و هواپیماهای نیروی هوایی را می‌دیدیم، ولی نمی‌دانستیم که چه کار می‌کنند. ساعت ۲ بعدازظهر به ما گفتند اسلام‌آباد آزاد شده و منافقین عقب‌نشینی کرده‌اند. من سه شب بود

که نخواستیم بودم؛ شاید سه تا یک ربع ساعت در طی آن چند روز. لذا به سایت پدافند هوایی در روی قلاجه رفتم و دوشی گرفتم و دو ساعت خوابیدم و بعد وارد شهر اسلام‌آباد شدم. هر دو طرف جاده اجساد ملعونین را دیدم که تجهیزاتی از سوئد، سوئیس و آلمان همراه آنان بود و سپس وارد پادگان اسلام‌آباد شدم و گفتند اینها تا کنند عقب‌نشینی کرده‌اند. شب بود به طرف کرد رفتیم و چیزی ندیدیم. گفتند روی گردنه پاتاق مستقر شده‌اند، شب روی گردنه پاتاق نیروهای ارتش، سپاه و بسیج و همه نیروهایی که آنجا بودند عملیات انجام داده بودند و صبح روز هفتم به عنوان شناسایی خواستیم برویم جلو، ولی عراقی‌ها هنوز روی سرآب‌گرم مستقر بودند و ما برای شناسایی با سرهنگ ک و یک افسر پیاده از پادگان سر پل ذهاب به حدود ۲ الی ۳ کیلومتری سرآب‌گرم از بغل ارتفاع رفتیم که می‌خواستند ما را اسیر کنند یا بکشند که با آتش به موقع توپخانه و زیر آتش قرار دادن مواضع عراقی‌ها در سرآب‌گرم، بحمدلله جان سالم بدر بردیم و عراقی‌ها را به شدت زیر آتش قرار دادیم که باعث فرار عراقی‌ها از آن منطقه شد. در این عملیات حدود ۱۷۰۰ الی ۱۸۰۰ نفر از منافقین به درک واصل شدند. ما که سال‌ها در کردستان می‌جنگیدیم تا چند منافق یا کومله را دستگیر کنیم، اما آنها خود در اینجا جمع شدند و به درک واصل شدند. در حین عملیات ارتباط خیلی ضعیف بود، ولی بعد از عملیات مرصاد ارتباط بین یگان‌ها برقرار شد و متوجه شدیم که در آن محور شهید سپهبد علی صیادشیرازی، نیروهای ارتش، بسیج و سپاه و نیروهای مردمی چه حماسه‌ای را ایجاد کرده‌اند.^۱

۱. مصاحبه با امیر ح. ه. فرمانده یکی از گروه‌های توپخانه در عملیات مرصاد.

امیر س.ر. در خاطرات خود از عملیات مرصاد که در آن زمان مسئولیت حفاظت اطلاعات یکی از یگان‌های مستقر در غرب کشور را به عهده داشتند، می‌گوید: در اواخر جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ باتوجه به اطلاعاتی که ما داشتیم، بدترین زمان در طول دفاع مقدس از نظر آمادی و مسائل تدارکاتی در مناطق عملیاتی بود، به حدی که در آن زمان و قبل از عملیات مرصاد از یگان‌های در خط مقدم که بازدید می‌کردم، مثلاً در قصرشیرین، دیدم یخ به خط مقدم رسیده، ولی یخ که یک قالبش ۱۲ الی ۱۴ کیلو است آب شده و مقدار کمی به خط مقدم رسیده است و تانکرهای آب نیز به علت نداشتن لاستیک و سایر مسائل تعمیراتی به موقع آب‌رسانی به خط مقدم نمی‌کنند. لذا تدارکات و لجستیک کمتر می‌رسید. این مسائل بازگو کردن ندارد، ولی به عنوان سند باید در تاریخ بماند. همان زمان جلسه-ای در منطقه جنوب بود که با حضور آقای هاشمی رفسنجانی که مسئولیت جنگ را به عهده داشتند برگزار گردید و من از فرماندهان خودمان شنیدم که همین مشکلات و مسائل را عنوان می‌کردند. همین موارد را به استحضار امام راحل رسانده بودند. به هر جهت امام راحل تصمیم به این گرفتند که بحث قبول قطعنامه را دنبال کنند. لذا این اطلاعات را منافقین داشتند و درحقیقت آخرین شانس خود را امتحان کردند. به اعتقاد من صدام می-دانست منافقین پیروز نمی‌شوند، ولی نگران این بود که مانند القاعده - که سازمانی را به وجود آورده، ولی بعداً نتوانست آنها را کنترل کند - صدام نیز قادر به کنترل منافقین نباشد. زیرا منافقین تجهیز شده‌اند و چندین هزار نیروی مسلح در اختیار دارند و امکانات و تجهیزات وسیعی داشته و یک پادگان نیز در اختیار دارند و در طی جنگ هم به صدام کمک کرده‌اند، لذا

نگران طغیان آنها علیه خود بود؛ از طرفی نمی‌خواست خودش آنها را نابود کند تا نامردی‌اش علنی گردد. لذا صدام حسین به دو جهت به آنها اجازه داد که عملیاتی را انجام دهند. اول اینکه اگر اینها رفتند و در ایران به پیروزی رسیدند، این یک کشوری می‌شود که هم‌پیمان صدام می‌شود و با صدام ارتباط نزدیکی خواهند داشت و اگر پیروز نشوند اینها نابود شده‌اند. به جای اینکه به دست صدامیان نابود شوند، به دست هم‌وطنان خودشان در ایران نابود می‌شوند. لذا فریب خوردند و به خیال باطل خودشان می‌خواستند حکومت جمهوری اسلامی ایران را سرنگون کنند که باعث نابودی خودشان شدند. وضعیت منطقه در سال ۶۷ در وضعیت خاصی بود. ارتش صدام در منطقه جنوب به ما فشار آورده بود و در منطقه شمال غرب هم فشار آورده بود که ارتش محکم ایستاد و نگذاشت وارد شوند. در منطقه غرب هم کم و بیش فشار می‌آورد و نمی‌توانست وارد شود. ولی قبل از عملیات مرصاد در حقیقت ارتش صدام یک حمله سراسری در طول مرزهای ایران انجام داد که این حمله را ما از قبل پیش‌بینی کرده بودیم و ما به عنوان یک نیروی اطلاعاتی در جلساتی که آن زمان داشتیم و گروه‌های گشتی ما که شب‌ها اعزام می‌شدند و گزارش‌های آنها را تجزیه و تحلیل می‌کردیم، همگی حاکی از آمادگی دشمن برای حمله داشت و یگان‌های ما هم که قبلاً عنوان کردم از نظر آمادی و لجستیکی مشکلات داشتند، ولی از نظر نظامی آمادگی مقابله با دشمن بعثی را داشتند. ما در قرارگاه لشکر در دشت دیره در منطقه شرق ارتفاعات بازی دراز مستقر بودیم و پادگان ابوذر در پشت قرارگاه لشکر قرار داشت که پادگان تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی است. در حمله عراق به پادگان مذکور، فرمانده تیپ امیر الف و فرمانده حفاظت اطلاعات ستوان ذ و معاون

هماهنگ کننده عقیدتی - سیاسی سرهنگ ش.ر به خاطر تهییج بقیه نیروها، خودشان با تانک به سمت دشمن یورش بردند و بقیه نیروها هم طی یک حمله پادگان را از دست ارتش عراق خارج کردند و دشمن روی ارتفاعات سگان که مشرف به پادگان بود مستقر شد و عراقی‌ها تا آب گرم عقب نشستند. ما در آن زمان نمی‌توانیم صرفاً تحلیل نظامی داشته باشیم. چون مسائل نظامی ما با مسائل اقتصادی و سیاسی مخلوط شده بود و فرماندهان ما نمی‌دانستند که در طی این مدت چه اقداماتی باید انجام دهند. از نظر تدارکات جبهه و جنگ مشکلات فراوانی وجود داشت که تا پایین‌ترین رده احساس می‌شد. لذا صدام به مانند اوایل جنگ تحمیلی حمله کرد، ولی باعث شد که مانند اوایل جنگ مردم ما متحد و یکپارچه شوند و علیه دشمن وارد عمل شوند و آنها را عقب برانند. همین حرکت در عملیات مرصاد اتفاق افتاد و باعث عقب راندن دشمن گردید. علاوه بر لشکر ۸۱ زرهی در آن منطقه یک تیپ زرهی شیراز، دو تیپ تکاور مستقل، یک لشکر تکاور و یک گروه توپخانه در منطقه غرب حضور فعال داشتند. هوانیروز کرمانشاه و پایگاه هوایی نوزه همدان پشتیبانی هوایی منطقه را انجام می‌دادند. یک گروه مخابرات و یک گروه مهندسی نیز در منطقه حضور داشتند که یگان‌ها را پشتیبانی می‌کردند. ارتش عراق که حمله کرد، در بعضی از مناطق پیشروی کرد، از جمله تا دشت دیره و آرایش جدید توسط یگان‌های خودی اتخاذ گردید. لذا چون احتمال عملیات منافقین هم داده می‌شد، از طرف فرمانده نیروی زمینی ارتش دستور داده شد که در معابر وصولی از یگان‌های باقی‌مانده و افرادی که آمادگی داشتند یک یگان تشکیل دهند و به پدافند و مقاومت ادامه دهند و فرمانده لشکر ۸۱ زرهی امیر ر دستور داده بودند که فرمانده باقی‌مانده در

پادگان‌ها از جمله پادگان اسلام‌آباد از مجموعه خود و پادگان حفاظت به عمل آورند. در آن زمان فرمانده نیروهای باقی‌مانده در پادگان اسلام‌آباد سرهنگ سلیمی بود که بعداً به طرز فجیعی توسط منافقین به شهادت رسید. منافقین به گمان خودشان فکر می‌کردند که مردم به استقبال آنها می‌آیند و سریعاً می‌توانند در زمان کمی خود را از طریق کرمانشاه - همدان به تهران برسانند و با افرادی که در داخل کشور دارند و یا کانال‌های دیگر و سمپات‌ها تهران را تسخیر کنند و به اهدافشان برسند. منافقین از دو محور قصرشیرین و نفت-شهر وارد شدند و به محور پاتاق - کرد - اسلام‌آباد رسیدند و از اسلام‌آباد عبور کردند و آنها تصمیم داشتند که به طرف پادگان مهماتی سلمان فارسی در محور ایلام بروند و از آن طرف توسعه وضعیت بدهند و به خاطر اینکه نیروهای ارتش در آن منطقه حضور داشتند، شنیدیم که رشادت‌های آنان باعث شد منافقین از آن محور نتوانند توسعه وضعیت بدهند، لذا فقط در یک محور اسلام‌آباد به کرمانشاه که آن هم متکی به جاده آسفالت بودند ادامه مسیر دادند و با حضور حماسی مردم، ارتش و سپاه و هوانیروز و نیروی هوایی طرح منافقین که در ذهنشان بود، همه نقش بر آب شد. بعد از عملیات، ابهت ارتش اسلام و ذلت منافقین در هنگام فرار و مخفی شدن در مناطق اطراف محور کرد - اسلام‌آباد دیده می‌شد. در گروه‌های پنج تا ده نفره در مناطق روستایی و جاهایی که محل نگهداری حیوانات بود، آنها به صورت دسته‌جمعی با استفاده از نارنجک اقدام به خودکشی کرده بودند و عده‌ای دستگیر و تعدادی کشته و تعدادی فرار کردند. تعدادی از اسرا روی لباس‌هایشان یا در بین جیب‌هایشان یا روی پوست بدنشان شماره تلفن و آدرس نوشته بودند. به آنها گفته بودند نیروهای عملیاتی و مردم ایران به

استقبال آنان می‌روند و آنها شما را دریافت می‌کنند و شماره تلفن‌هایی به اینها داده بودند که بتوانند ضمن تماس، با هواداران ارتباط برقرار کنند. به هر جهت مکر و حيله آنان به خودشان برگشت و اینها در منطقه نابود شدند و الان که حدود ۲۵ سال از آن عملیات می‌گذرد، ما شاهد هستیم که منافقین در دنیا به ذلت افتاده‌اند و جمهوری اسلامی ایران در اوج اقتدار است و نیروهای مسلح هم به همین صورت و شهدای ما در آن زمان که به عنوان رزمنده بودند تلاش کردند و امروز این امنیت را برای ما به ارمغان آوردند که در رأس آنها می‌توان از فرمانده خودم شهید سپهبد علی صیادشیرازی نام ببرم.

در محور پاتاق یگان‌هایی از لشکر ۸۱ زرهی و ۲۸ سنندج و سایر یگان‌هایی که در آنجا بودند با منافقین درگیر شدند و درگیری بعدی در جلوی پادگان اسلام‌آباد بود و درگیری سوم در گردنه چهارزبر بود و باعث وارد شدن تلفات اصلی به منافقین شد و باعث انهدام نیروهای منافقین گردید. در پادگان اسلام‌آباد، کارکنان پادگان نماز مغرب و عشاء را برگزار کردند و جلسه‌ای با حضور فرمانده وقت پادگان سرهنگ شهید سلیمی برگزار و همه نفرات سازمان‌دهی و مسلح شدند و به آنها گفته شد که منافقین کنند را تصرف و اطلاعاتی به دست آمده که به سمت پادگان اسلام‌آباد در حرکتند و نفرات پادگان تا آنجایی که توانشان بود مقاومت می‌کنند و بنا به اظهار نفرات نجات‌یافته، فرمانده پادگان شهید سلیمی تا آخرین لحظه - ای که گلوله داشت مقاومت کرده بود و بعد از آن توسط منافقین دستگیر و فردای آن روز اعدام شده و به شهادت می‌رسد و منافقین از محور روبه‌روی پادگان نتوانستند از آن مسیر پیشروی کنند و فقط از طرفین جاده به سمت

اسلام‌آباد به پیشروی خود ادامه می‌دهند. ما در آن زمان در قسمت ارتفاعات روبه‌روی پادگان بودیم. من بعد از عملیات شنیدم که عزیزان ما از تیپ‌های تکاور که سرهنگ م.م مسئولیت فرماندهی تعدادی از آنان را به عهده داشت، سمت پادگان سلمان فارسی و سمت ایلام را سد کرده‌اند و منافقین از آن سمت نتوانستند پیشروی کنند. در محور چهارزبر نیروهای ارتش شامل باقی‌مانده یگان‌های لشکر که در پادگان بیستون بودند و خودشان را به منطقه چهارزبر رسانیده بودند، یگان‌هایی که از طرف منطقه قلاجه خود را به چهارزبر رسانیده بودند و نیز سایر یگان‌هایی که هنگام عقب‌نشینی به منطقه چهارزبر رسیده بودند، جمع و نیروهای مردمی هم به آنها ملحق شدند و مقاومت جانانه‌ای انجام دادند و من در آنجا توپ، تفنگ ۱۰۶ میلی‌متری و خمپاره‌انداز را دیدم و این حاکی از وجود نیروهای ارتش بود و اقدام شجاعانه هوانیروز و نیروی هوایی باعث تقویت روحیه رزمندگان و عقب‌نشینی منافقین گردید و نقش شهید صیادشیرازی که به صورت غیررسمی فرماندهی عملیات مرصاد را به عهده داشتند و خلبانان هوانیروز را سازمان-دهی کرده و هدایت عملیات را عهده‌دار بودند. تعدادی از منافقین مسیر را خوب نمی‌شناختند، به علت اینکه یک سری در شب وارد منطقه شده بودند، نحوه خودکشی را در صورت دستگیر شدن به آنها آموزش داده بودند و هر نفر سه قرص سیانور در اختیار داشت: در زیر دندان، به صورت آویز و سومی در لیفه شلوار جاسازی شده بود. نیروهای منافقین سه دسته بودند. یک دسته از کشورهای اروپایی آمده بودند و یک سری آموزش‌های مقدماتی به آنان داده شده بود و یک دست لباس و یک قبضه تفنگ هم در اختیار آنها گذاشته شده بود؛ اعم از دختر و پسر و تنها مشخصه‌ای که داشتند پسرها

لباس زیر سفید و دخترها لباس زیر قرمز پوشیده بودند و همه موهای خود را تراشیده بودند و چون آفتاب به جنازه‌های آنها خورده بود و لباس یک فرم هم پوشیده بودند، تشخیص آنها فقط به همین صورت بود، آنها قبل از خودکشی لباس‌های خود را از بین می‌بردند تا آدرس و شماره تماس با نیروهای هوادار و سمپات از مسیر کنند تا تهران که روی لباس‌هایشان نوشته شده بود به دست نیروهای ایرانی نیفتد و دسته دوم کسانی بودند که آموزش دیده بودند و آمده بودند برای اهدافشان بجنگند و دسته سوم کسانی بودند که این مسیر را برای رهایی از دست منافقین انتخاب کرده بودند، اگر پیروز می‌شدند که هیچ و اگر شکست می‌خوردند دیگر به عراق بر نمی‌گشتند که این دسته خیلی زیاد بودند و امام راحل چنین افرادی را مورد عفو قرار داد. آنچه که نیروهای منافقین را توجیه به حمله کرده بود، این بود که مشکلات اقتصادی و لجستیکی، اختلاف بین سپاه و ارتش و حمله سراسری ارتش عراق به مرزهای ایران نیروهای مسلح ایران را در وضعیت ضعیفی قرار داده و مردم منتظر هستند و به بعضی از افراد منافق سمت‌هایی داده بودند یکی را به عنوان فرماندار، استاندار و مسئولیت‌هایی را به عهده بگیرند در بازجویی‌ها از هر ده نفر یکی مقاومت داشت و وقتی واقعیت‌ها را دیدند، شکستند و اطلاعات را بازگو کردند.

یکی از بدترین صحنه‌های عملیات مرصاد خودکشی دسته‌جمعی نیروهای منافقین پس از شکست نظامی آنان بود که خیلی تأثرانگیز بود. یک‌دفعه صدای انفجاری از یک روستا شنیده می‌شد، پس از حضور و بررسی، نیروهای خودی می‌دیدند ۱۰ الی ۲۰ نفر در یک طویله یا انبار دور هم حلقه زده و با قرار دادن یک نارنجک به صورت دسته‌جمعی خودکشی می‌کردند،

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران / ۱۲۹

این اخبار را نیروهای منافقی که از این دسته جدا شده بودند بازگو می کردند. صحنه آخری که بعد از شکست منافقین به وجود آمد دستور یا توصیه ای که به اینها داده بودند که (۱) خود را به جدار مرز برسانید؛ (۲) خود را در کشور مخفی کنید؛ (۳) دست به خودکشی بزنید.

در پایان از حضور و زحمات هیئت معارف جنگ کمال تشکر را دارم.^۱

۱. مصاحبه با امیر سرتیپ ۲ س.ر فرمانده حفاظت اطلاعات یکی از یگان های مستقر در غرب کشور در عملیات مرصاد.

فرمانده حفاظت اطلاعات یکی دیگر از یگان‌های عملیاتی در منطقه غرب کشور در عملیات مرصاد سرهنگ ک.ص در مصاحبه با ایشان، خاطرات خود را از عملیات مرصاد به این شرح بازگو می‌کنند. در عملیات مرصاد ما یک مشکلی که داشتیم این بود که ستون پنجم منافقین در سراسر نیروها نفوذ کرده بودند و به آنان اطلاعات می‌دادند. من نمونه‌ای را بر شما بگویم، یک نفر بسیجی به نام ی.ل در بالاتاق (پاتاق) و در حین عقب‌نشینی وقتی که منافقین به او می‌رسند، دستش را بالا می‌برد و می‌گوید که من هم از شما هستم، یعنی از ترس جانش این حرف را می‌زند و این را بعداً خودش برای ما تعریف کرد که یک دختر منافق که در کنار او نشسته بوده به او می‌گوید که اگر شما با ما هستید این افسری را که الآن دارد عقب‌نشینی می‌کند را بزن، گفت من با دست خودم ۳۲ نفر را زدم. ما در بالاتاق (پاتاق) بودیم که آتش تهیه دشمن شروع شد. حدود سه ربع ساعت زیر موشک کاتیوشا بودیم و ما تعدادی شهید دادیم و تعدادی نیز زخمی شدند. بعد ما رفتیم با نیروهای سپاه که سه قبضه کاتیوشا آورده بودند و در سهراهی ریجاب مستقر کرده بودند. آنها هم شروع به تیراندازی کردند، اما جوابگوی آن هجمه تیراندازی نبود. بعد دیدیم نفرات پیاده و تانک‌های چرخ‌دار برزلی هجوم آوردند، سرعت پیشروی تانک‌ها حدود ۴۰ الی ۵۰ کیلومتر در ساعت بود. با یک قبضه توپ ۱۰۶ میلی‌متری که متعلق به پاسگاه ژاندارمری بود، شروع به تیراندازی کردیم تا به سمت بالا نیایند، اولین تانک چرخ‌دار را زدیم، اما به هر ترتیبی که بود آن را کنار زدند و دوباره آمدند. بعد از آتش تهیه دشمن، دو فروند بالگرد دشمن آمد و یک تانکی را که ما در سر سهراهی ریجاب مستقر کرده بودیم با موشک زدند که هنوز هم بقایای آن تانک در آنجا وجود دارد. به هر حال من با فرمانده یگان جناب سرهنگ س داشتیم با تانک‌های خودمان عقب‌نشینی

می‌کردیم و به آنها نیز تیراندازی می‌کردیم. ولی آنها با سرعت ۴۰ الی ۵۰ کیلومتر به سمت ما می‌آمدند. ضمناً یک گردان از سپاه را برای پشتیبانی ما فرستاده بودند به فرماندهی ع.ه. که نیروهای او هم در آنجا از هم پاشید و خودش هم شروع کرد به فرار به عقب و عقب‌نشینی. همان‌طور که به عقب می‌آمدیم، ۶ الی ۷ قبضه توپ اتریشی را مشاهده کردیم که در محل نرسیده به سرمیل‌کوند، با خدمه و همه‌چیز رها شده بود. هوا داشت تاریک می‌شد و من داشتم با توپ ۱۰۶ میلی‌متری تیراندازی می‌کردم که یک لحظه سربازم مرا گرفت و گفت ما را گرفتند. من یک لحظه دیدم منافقین دورتادور ما را گرفته‌اند؛ از شکاری فرار کردیم. ماشین هم جلوتر بود که با آن سرباز سوار شدیم و به جناب سرهنگ س، فرمانده یگان، رسیدیم. نزدیک کرد که رسیدیم، جناب سرهنگ س به من گفت اگر می‌توانی سریع به پادگان الله‌اکبر اسلام‌آباد برو؛ فرمانده لشکر آنجا هستند و خبر بده که منافقین دارند می‌آیند و فکری نکنند. من هم با سرعت زیاد و توسط همان تویوتایی که در اختیارمان بود به سمت اسلام‌آباد راه افتادیم که با مشکل از ایست بازرسی سپاه رد شدیم و به پادگان رسیدیم؛ دم در امیر س.ر، که آن زمان سرگرد و فرمانده حفاظت یکی از یگان‌های نزاچا بود، را دیدم و گزارشی از پیشروی منافقین دادم و ایشان گفتند شما برگرد و برو، من با فرمانده لشکر صحبت می‌کنم. ما که رسیدیم به پنج کیلومتری کوند با جناب سرهنگ س مواجه شدیم. آنجا خیلی وضعیت خاصی بود. چون هم داشتند عقب‌نشینی می‌کردند و هم به سمت دشمن تیراندازی می‌کردند. ما در نهایت به پادگان اسلام‌آباد رسیدیم که در آنجا امیر م.ر، امیر م.ت و تعدادی از پرسنل تیپ و لشکر حضور داشتند. امیر م.ر گفتند که بچه‌های حفاظت - که تعدادی بودیم از جمله جناب سرهنگ ج فرمانده حفاظت آن یگان

و شهید کورانی که در همین عملیات شهید شد و مسئولیت حفاظت توپخانه را عهده‌دار بود و امیر س.ر.و... - بروید به سمت درب اول پادگان سمت کردند؛ بی- خبر از اینکه درب اول سقوط کرده است. یک‌دفعه احساس کردم حرارت خیلی گرمی از کنار گوشم رد شد که منافقین با آر.پی.جی به سمت ماشین شلیک کرده بودند، ولی گلوله به ته ماشین اصابت کرده و به خواست خدا عمل نکرده بود. حتی دنباله موشک آر.پی.جی افتاد روی پای من و احساس سوختگی کردم. من برگشتم، دیدم منافق است و بازوبند سفید دارد و او را به تیربار بستم و او افتاد و سمت آسایشگاه را که نگاه کردم دیدم همه منافق هستند که ما را به رگبار بستند و ماشین سوراخ سوراخ شد. سرباز ما دور زد و با همان وضعیت از دست آنها فرار کردیم به سمت درب اصلی پادگان و مسئولین لشکر و حفاظت از همین درب خارج شده بودند تا به دست دشمن اسیر نشوند و ما با سرعت رد شدیم و سرباز ما به سمت چپ آمد، یعنی به سمت کرمانشاه. طرفین جاده حتی داخل زمین‌های کشاورزی ماشین‌های شخصی و... به سمت کرمانشاه در حال حرکت بودند و جاده مملو از ماشین بود تا به ارتفاعات حسن‌آباد رسیدیم. ما که به انتهای گردنه رسیده بودیم منافقین بر ارتفاعات حسن‌آباد مسلط شده بودند و داشتند پیشروی می‌کردند. اگر از روی جاده حرکت می‌کردم من را می‌زدند، لذا از جاده حدود ۲۰۰ متر فاصله گرفتیم و از داخل زمین‌های کشاورزی به سمت گردنه چهارزبر پیاده ادامه مسیر دادم که نزدیکی‌های گردنه چهارزبر به سمت جاده نزدیک‌تر شدم و دیگر نای راه رفتن نداشتم و در آنجا به زمین افتادم و بیهوش شدم که بچه‌های سپاه من را به بیمارستان ۵۲۰ کرمانشاه منتقل کردند. بعد از اینکه به هوش آمدم و دیدم در بیمارستان هستم، هر کاری کردند من آنجا نماندم و آمدم به یگان خودم. خانواده‌ام را به شهرستان بردم و تا برگشتیم

صبح شد و صبح که آمدم در قالب بسیجی رفتیم در روی گردنه چهارزبر و با نیروهای سپاه در حال جنگ با منافقین بودیم و نیروهای ما نفرات منافقین را با تیربار و اسلحه تک تک هدف قرار می دادند. آنجا ایستاده بودیم که بالگردهای خودمان از کنار گردنه چهارزبر آمدند و آنان را درو کردند که امیر صیادشیرازی خودش شخصاً بالگردها را همراهی و هدایت می کرد. در کنار جاده جنازه منافقین و خودروها و تانک های چرخ دار و ادواتی که داشتند به وفور مشخص بود و تمام جنازه ها را خاک کردند. چون بوی تعفن این جنازه ها انسان را دیوانه می کرد. در عملیات مرصاد متأسفانه سیستم های ارتباطی تا سه الی چهار روز مختل گردیده بود و ارتباط مخابراتی قطع شده بود و خیز دوم برای عقب نشینی نیروها مشخص نبود. من تعداد زیادی از نیروهای ارتشی را دیدم که در تنگه مرصاد به همراه سایر نیروهای بسیج و سپاه می جنگیدند، از درجات بالا مثلاً سرهنگ گرفته تا برسد به سرباز در آنجا با عرقی که داشتند و با آن شهامتی که داشتند، با منافقین در حال نبرد بودند و حتی در آنجا شهید و زخمی دادیم. تعدادی از نیروها در حین عملیات مرصاد در پادگان حاجی آباد جمع آوری و سازمان دهی شدند و به منطقه عملیات روانه شدند. هنوز عملیات مرصاد تمام نشده بود که نیروها دوباره به سمت منطقه عملیات و خط مقدم برمی گشتند. ما بلافاصله به منطقه عملیات و خط مقدم برگشته و مستقر شدیم. هواپیمای خودی و هوانیروز نیز یک جهنم را در محدوده گردنه حسن آباد و گردنه چهارزبر برای منافقین درست کرده بودند. منافقین هیچ یک از نیروهای خودی را دستگیر نکرده بودند و تمام نیروهای خودی را در مسیر از پشت کشته بودند، برخلاف نیروهای عراقی که هدفشان اسیر کردن بود. وقتی ما مردم را می دیدیم که به

طور ناجوری عقب‌نشینی می‌کنند حالت گریه به ما دست می‌داد. خیلی از سربازها بودند که دلیرانه جنگیدند و جان مسئولین و فرماندهانشان را نجات دادند. از جمله سرباز خود من که می‌توانست فرار کند و به فکر ما نباشد، در حالی که می‌دید منافقین در پشت سر من قرار گرفته‌اند، ولی از داخل شیپارها خود را به من رسانده بود.

خاطره‌ای از سرهنگ شهید سلیمی فرمانده پادگان اسلام‌آباد خدمتتان بگویم. گروهبان ف از بچه‌های حفاظت که در پادگان اسلام‌آباد جامانده و پادگان به تصرف منافقین درآمده بود، تعریف می‌کرد که سرهنگ سلیمی در پادگان اسلام‌آباد مقاومت می‌کند و این گروهبان در کانال فاضلاب مشرف به میدان صبحگاه مخفی شده بود و می‌گوید با چشم خودم دیدم که اول گوش و دماغ او را مثله کردند و تکه تکه بدنش را می‌بریدند و بعد ایشان را به رگبار بستند و زمانی که منافقین در حال مثله کردن وی بودند، فقط جمله انا لله و انا الیه راجعون بر زبان او جاری بود و شهادتین خود را می‌گفت. این افراد را داشتیم که جان خود را در صحنه عملیات نثار این مردم کردند و افرادی بودند که تا لحظه آخر جنگیدند و جان سپردند و تعدادی که در پادگان حاجی‌آباد جمع‌آوری شدند و با یک سازمان‌دهی وارد منطقه عملیات شدند و مردانه جنگیدند تا شهید شدند و منافقین را به درک واصل کردند.^۱

۱. متن مصاحبه با سرهنگ ک.ص فرمانده حفاظت اطلاعات یکی از یگان‌های عملیاتی منطقه غرب در عملیات مرصاد.

۳-۴-۲ نقش نیروی هوایی ارتش ج.ا.ا

نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران نقش بسیار مهمی در شکست نیروهای منافقین و پیروزی رزمندگان اسلام در عملیات مرصاد به عهده داشت و با بمباران نیروهای نفاق در محور عملیاتی چهارزبر تجهیزات و نیروهای آنان را منهدم نمودند که خاطرات آن عملیات را در مصاحبه با امیر خلبان س.ب که در آن زمان مسئولیت معاون عملیات نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران را به عهده داشتند به این شرح بازگو می‌کنند.

ساعت حدود ۳ بعدازظهر بود که شهید ستاری فرمانده محترم نیروی هوایی به من تلفن زدند و با یک حالت نگرانی به من گفت که سریعاً خود را به فرودگاه مهرآباد برسان و با یک هواپیمای آماده‌شده به سمت همدان پرواز کن. به ایشان گفتم موضوع چیست؟ گفتند احتمالاً منافقین از یک محور وارد خاک ایران شده‌اند و لازم است شما به همدان بروید و عملیات نیروی هوایی را بر عهده بگیرید و به گوش باشید تا بگویم چه کار کنید. من به سرعت خودم را به فرودگاه مهرآباد رساندم و با هواپیمای فالکن آماده‌شده به سمت پایگاه همدان پرواز کردیم. امیر پردیس که در آن موقع فرماندهی پادگان همدان را به عهده داشتند، به استقبال من آمدند؛ ایشان هم در مورد منطقه اطلاعات بیشتری نداشت. ولی هواپیما را بارگذاری کرده و مهمات گذاشته بود و آماده پرواز بود. طبق معمول خلبان‌ها در دسترس بودند، ولی ما نمی‌دانستیم که باید کجا را بزنیم. لذا من خلبان‌ها را جمع کردم و به طور کلی گفتم که عملیاتی باید انجام شود و دقیقاً موقعیتی که باید بمباران کنیم مشخص نیست و باید آمادگی داشته باشیم. گفتمی است که ما در

نیروی هوایی یک گروه داریم به نام گروه ضربت که آنها از نیروهای مؤمن، فعال و دلسوز هستند و ضمن اینکه امنیت پایگاه‌ها را به عهده دارند به بعضی از آنها در زمان جنگ مأموریت‌های خاصی داده می‌شد و آنها می‌رفتند در مسیرهای پروازی می‌ایستادند و یا پای توپ‌ها می‌نشستند تا هواپیماهای خودی به عوض هواپیماهای دشمن زده نشوند و کارهای مختلفی انجام می‌دادند. وقتی من رسیدم به همدان، رئیس آنها را صدا کردم و از او خواستم که سریع به کرمانشاه برود. من آنها را به محور اسلام‌آباد اعزام کردم و منتظر بودم که من را خبر کنند. زمان سپری شد و هوا رو به تاریکی بود و هیچ خبری از منطقه نبود. من سعی کردم چندین بار با شهید ستاری تماس بگیرم، ولی از آنجا که ایشان در شورای عالی امنیت ملی بود به تلفن من جواب نمی‌داد، بعد به زحمت توانستم با ایشان تماس بگیرم و از او پرسیدم چه خبر است؟ گفت اطلاعات من در همان حدی است که به شما گفتم و اطلاعات جدیدی ندارم و فقط آماده‌باش باشید. گفتم که چه کار کنیم؟ گفت هر کاری که می‌خواهی با مسئولیت خودت انجام بده و ایشان مسئولیت را به من دادند. هوا در حال تاریکی بود که یک مرتبه یکی از دوستان ما در گروه ضربت از منطقه زنگ زد. صدایش قطع و وصل می‌شد و می‌گفت در اینجا ستون نظامی می‌بینم که در حال پیشروی است و جلوی آنها مقاومتی نیست و آنها دارند به کرمانشاه نزدیک می‌شوند و من سریع با دوستان خلبانم که چهار نفر بودند با چهار فروند هواپیمای جنگی به پرواز درآمدیم. ما وقتی به طرف اسلام‌آباد پرواز کردیم تقریباً هوا تاریک شده بود. از آنجا که لطف خداوند همیشه شامل حال ما بوده و دشمنان ما را نادان و احمق قرار داده، آنها داشتند پشت سر هم در جاده به طرف کرمانشاه حرکت می‌کردند و

اولین ماشین‌های آنها داشتند به گردنه‌ای که بعد از آن دشت کرمانشاه است (گردنه چهارزبر) می‌رسیدند. وقتی من این صحنه را دیدم به ذهنم رسید که دسته پرواز چهار قسمتی را دو قسمت کنم و به دو تایی اولی گفتم که شما قسمت اول را بزنی. نیتم این بود که بیشتر نتوانند پیشروی کنند، چون دقیقاً روی جاده بودند. باز به ذهنم رسید که اگر آنها مقاومت و هوشیاری ما را ببینند احتمال دارد برگردند، لذا گفتم باید عقب آنها را هم ببندیم که نتوانند فرار کنند و باید در اینجا در تله بیفتند. دو تا هواپیمای اول رفتند و به خوبی کار خود را انجام دادند و واقعاً سد محکمی در مقابل نیروی پیش‌رونده ایجاد کردند و من هم با یکی از همراهان ادامه دادم و رفتم خیلی آن‌طرف‌تر از اسلام‌آباد دور زدم به طرف کرمانشاه و در حالی که پشت آنها به ما بود، ولی داشتند تیراندازی می‌کردند. در هوای تاریک گلوله‌های توپ ضدهوایی کاملاً معلوم بود، ولی از آنجا که کار خیلی حساس بود و ما باید هر طوری بود پشت آنها را می‌بستیم، بدون ترس از خوردن گلوله هر دو فرزند ما، پشت دشمن را خیلی حساب‌شده بمباران کردیم و برگشتیم. وقتی در همدان به زمین نشستیم، شهید ستاری از شورای عالی امنیت ملی آمده بود به بیرون از جلسه و به من گفت که چه کار کردید؟ گفتم که این کار را کردیم؛ تشکر کرد و من را تشویق کرد. گویا خبر به او رسیده بود، بلافاصله همان شب قرارگاه رعد را تشکیل دادم. در یکی از ساختمان‌ها دوستانم را جمع کردم، نقشه را فراهم کردیم، دیگر اوضاع دستمان آمده بود. نیمه‌های شب دوست ما از گروه ضربت زنگ زد و تشکر کرد و گفت نمی‌توانند حرکت کنند و گفت چه کار می‌کنید؟ گفتم اول صبح ما بالای سر آنها هستیم و تا عصر آنها را خواهیم زد؛ خیلی خوشحال شد. ما صبح رفتیم آنها را بمباران

کردیم و تا عصر ادامه داشت. نیروهای دیگری از جمله جانشین نیروی هوایی هم به ما ملحق شدند. ما شب دوم را در قرارگاه استراحت کردیم و قرار بود که پس از صرف صبحانه، صبح زود پرواز کنیم و حمله را انجام بدهیم. بعد از نماز صبح داشتیم صبحانه می‌خوردیم که صدای چندین فروند هواپیما آمد که از روی سر ما عبور کردند، ولی صدای انفجار بمب را شنیدیم. چون من سابقه بمباران تأخیری را در دزفول داشتم با خنده گفتم یک ربع یا بیست دقیقه صبر کنید صدایش درمی‌آید. ایستگاه پدافندی گفت چهار فروند هواپیما بودند که باند، شیلتر و محل‌هایی که هواپیما پارک بودند بمباران کردند. بمب‌های خوشه‌ای و تأخیری زده بودند؛ رفتیم تا کمک کنیم که هرچه زودتر باند را پاک کنیم، چون بمباران خوشه‌ای و تأخیری بود منطقه پایگاه در وسعت زیادی آلوده به بمب‌های عمل‌نکرده و عمل‌کرده شد و صدای انفجار به گوش می‌رسید و گفتم باید برویم همه را بسیج کنیم که باند را پاک کنیم و بمباران را شروع کنیم. در اولویت هواپیمای سی ۱۳۰ در داخل باند بود که پر از مهمات و بنزین آماده اجرای مأموریت برای مهمات-رسانی به پایگاه‌های دیگر بود. از آن بنزین می‌ریخت. بمب‌های خوشه‌ای به بال و مخزن اصابت کرده بود ولی منفجر نشده بود. بنزین هم در حال ریختن بود. سعی کردیم با ماشین آتش‌نشانی بمب‌های کوچک که زیر هواپیما بود را از هواپیما دور کنیم که موفق نشدیم. از طرفی خبر دادند که هواپیمای عراقی مهمات خود را داخل شیلترها ریخته و بمب‌ها به زیر هواپیماها رفته‌اند. صحنه‌های ایثار و زیبای زیادی در عملیات مرصاد دیدیم. از جمله یکی از درجه‌دارها آمد پیش من و وقتی دید ما از دور کردن بمب‌ها از زیر هواپیماها نتیجه نمی‌گیریم، گفت اگر اتفاقی برای من بیفتد قول می‌دهی که

مواظب زن و بچه من باشید، گفتم این که سوال ندارد این وظیفه ما است. آستین‌هایش را بالا زد، رفت زیر اف ۴ دانه دانه بمب‌ها را برداشت که معلوم نبود کی منفجر می‌شوند و هر لحظه آمبولانس‌ها برای تخلیه مجروحین در رفت و آمد بودند. این درجه‌دار باغیرت رفت به زیر هواپیماها و دانه دانه بمب‌ها را برداشت و به آن طرف خاک می‌انداخت، بمب‌هایی که خیلی به زمان انفجارش نزدیک بود، اصلاً همه ما منقلب شده بودیم، حتی بعضی از خلبانان می‌خواستند به زیر هواپیما بروند و بمب‌ها را جابه‌جا کنند که من مانع شدم و گفتم که نه، عملیات داریم و شما را نیاز داریم. در این فکر بودیم که چطوری عملیات قهرمانانه این درجه‌دار را جبران کنیم که به ما خبر دادند یکی از بمب‌ها در هواپیمای سی ۱۳۰ منفجر شد. خوشبختانه چون ماشین آتش‌نشانی در آنجا بود، آن را خاموش کرد. یکی از پرسنل پیشنهاد داد که من هواپیما را روشن کنم و به دستور او حرکت کنم و هر جا که به من اشاره کرد دور موتور را زیاد کنم تا پشت هواپیما با راهنمایی ایشان به طرف بمب‌ها قرار گیرد و با سرعت دود خروجی بمب‌ها از روی باند و مسیر خارج شوند، دیدم بحمدالله جواب داد و همه بمب‌ها از روی آسفالت به سمت اطراف که خاک بود می‌رفت تا باند را پاک کردیم. من دیدم که اگر الان جواب دندان‌شکن به عراقی‌ها ندهیم، آنها دوباره حمله می‌کنند. لذا به دوستان گفتم من می‌خواهم به جای باند از تاکسیوی پرواز کنم.^۱ بالأخره بدون اینکه لاستیک هواپیما بترکد از زمین بلند شدم و پرواز کردم و دوباره مأموریت را انجام دادم. وقتی که به پایگاه برگشتم، مهمات سی ۱۳۰ را خالی

۱. تاکسیوی: مسیری است که طول آن از باند کوتاه‌تر و عرض آن خیلی کم است و بلافاصله جلوی آشیانه پارک هواپیما است که اگر هواپیما منحرف شود به آشیانه می‌خورد.

کرده بودند؛ بمب‌هایی که منفجر نشده بودند را کارکنان خنثی کردند و آن هواپیما را برای تخلیه سوخت از باند خارج کردند. حدود چهار ساعت طول کشید تا بعد از بمباران هواپیماهای عراقی ما بتوانیم باند را برای پرواز هواپیماهای خودمان آماده کنیم. وقتی که انتهای باند هواپیما را نگه داشتم، دیدم پرسنل فنی و کارکنان در حال فرار هستند. متوجه شدم که چهار فروند هواپیمای میراژ دشمن از روبه‌رو می‌آیند و مهمات خود را بر روی پایگاه ریختند و بحمدلله من را ندیدند، فقط با مسلسل تیراندازی کردند و چند گلوله به نوک بال هواپیمای من گرفت؛ ولی چون بنزین هواپیما مصرف شده بود، هواپیما منفجر نشد. باند پرواز دوباره بسته شد. این بار نیز در مدت ۴۵ دقیقه باند را دوباره پاک‌سازی کرده و عملیات مجدداً شروع شد. فردای آن روز آنها دوباره پایگاه را بمباران کردند و در مدت ربع ساعت مجدداً باند باز شد و عملیاتی گردید. لذا دشمن دید که فایده ندارد، دیگر برای بمباران نیامد. ما در عملیات مرصاد ده منطقه را بین خلبان‌ها تقسیم کردیم و گفتیم حتی یک خودرو نیز نباید سالم از منطقه خارج شود و وقتی کار برای خدا باشد و با خلوص نیت باشد، خداوند هم کمک می‌کند و برکات خود را نازل می‌کند. مثلاً یک بار یک بالگرد در نزدیک مرز جلویم ظاهر شد که آن را به رگبار تیربار بستم، ولی نگران بودم نکند بالگرد خودمان باشد که بحمدلله شهید ستاری در تماسی به من گفت که بالگرد عراقی بوده و لاشه آن هم پیدا شده است. در عملیات مرصاد خلبان‌ها با روحیه شاد، سورتی به سورتی مأموریت بمباران را انجام می‌دادند و پس از انجام مأموریت به یکدیگر تبریک می‌گفتند. وقتی هواپیمای بمب‌افکن عراقی‌ها برای بمباران کرمانشاه یا پایگاه همدان می‌آمد به همان تعداد هواپیمای رهگیر برای نبرد هوایی و یا زدن

پدافند هوایی می‌فرستادند و در مسیر پروازی ما در منطقه عملیات نبودند و ما در حین پرواز آنها را نمی‌دیدیم. در عملیات مرصاد سایت رادار سوباشی را منهدم کردند که در طول جنگ تحمیلی این کار را نکردند. به نظر من کینه عراقی‌ها از پدافند هوایی ما بود که منجر به حمله عراق به سایت سوباشی شد. اگر ما موفقیتی در سرنگونی هواپیماهای عراقی داشتیم یا مانع حمله آنها می‌شدیم یا ترکیب پروازی آنها را به هم می‌ریختیم و ابتکار عمل را از آنها می‌گرفتیم، بخش عمده آن مربوط به دیده‌بانی دقیق عزیزان ما در سایت پدافند هوایی سوباشی بود. دولت عراق پس از خرید هواپیمای سوخوی ۲۴ از شوروی سابق، با توجه به اینکه سوخوها مجهز به موشک‌هایی بودند که مرکز انتشار فرکانس را پیدا کرده و سپس آنها را می‌زد، قادر گردید سایت سوباشی را منهدم نماید. من به شهدای سایت سوباشی درود می‌فرستم، کارهایی که آنها با فرماندهی شهید ستاری علیه نیروی هوایی عراق انجام دادند خیلی عظیم بود. عملیات‌های هوایی ما در عملیات مرصاد سه روز طول کشید و بعد از آن ما گشت هوایی در منطقه انجام دادیم. من حدود ۱۰ روز در پایگاه همدان ماندم و وقتی وضعیت آرام شد به تهران برگشتم.^۱

در خصوص نقش نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در عملیات مرصاد به سراغ امیر پ، که در زمان عملیات مرصاد فرمانده یکی از پایگاه‌های هوایی بودند، رفتیم. ایشان در مصاحبه مطالبی به شرح زیر فرمودند: عملیات مرصاد پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران بود. آن بیانیه دردناک امام راحل که فرمودند من جام زهر را نوشیدم برای کسانی که در

۱. متن مصاحبه با امیر سرتیپ س.ب یکی از خلبانان نیروی هوایی در عملیات مرصاد.

کوران جنگ بودند و رزمنده بودند خیلی سنگین و دردناک بود، ولی امام صلاح مملکت و اسلام را در مرحله اول می‌خواستند. به هر حال قطعنامه پذیرفته شد و ما هنوز در گردان‌های پروازی بودیم و واحدهای نظامی در حال آماده‌باش بودند. به ما خبر رسید که منافقین در حال ورود به خاک ما هستند و به پایگاه هوایی همدان مأموریت داده شد که شما باید بروید حدود ۱۵-۱۰ کیلومتر آن طرف گیلان غرب هرچه را دیدید، بزنید. یعنی آنها دشمن و منافقین هستند که در حال ورود به خاک ما هستند. اطلاعات ما کم بود و نمی‌دانستیم چگونه وارد شده‌اند. البته به ما گفته بودند که از جاده اصلی در حال ورود هستند. من یادم است با شهید عبدالکریمی (که بعدها در یک عملیات پروازی در بندرعباس به شهادت رسید) پرواز می‌کردیم و پروازها به این صورت بود که می‌رفتیم در آن منطقه و بمب‌ها را با روش ابتکاری رها می‌کردیم. به این ترتیب که دماغه هواپیما را بالا می‌بردیم و ارتفاع می‌گرفتیم و سپس بمب‌ها را رها کرده و بلافاصله برمی‌گشتیم به پایگاه. البته ما اطلاعات دقیقی از سامانه‌های پدافندی که در حال ورود به منطقه بودند، نداشتیم و نمی‌دانستیم که این عملیات برای عراق مهمتر از عملیات‌هایی بود که در پشتیبانی از نیروهای خودش انجام می‌داد. قبول قطعنامه در جبهه‌ها یک حالت تعللی به وجود آورده بود و حملات شیمیایی عراق بر نیروهای ما نیز مزید بر علت شده بود و عملاً نهادهای بین‌المللی با توجه به ممنوعیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی هیچ عکس‌العملی در مقابل عراق انجام نمی‌دادند و امکانات نیز در اختیارش قرار داده بودند.

منافقین عملیات خود را به نام فروغ جاویدان نام‌گذاری کرده بودند و ما هم عملیات مرصاد، یعنی در کمین نشستن (به خصوص نیروی هوایی و

عزیزان ما در هوانیروز وعده خداوند) را اجرا کردیم و درحقیقت با بمباران- های مکرر توانستیم ضربات سنگین و جبران ناپذیر را به پیکر منافقین وارد کنیم. در آن زمان من فرمانده پایگاه همدان بودم و دائم با ستاد نیروی هوایی ارتباط داشتم. یادم است که لحظه به لحظه با شهید ستاری در ارتباط بودیم و تبادل اطلاعات می کردیم. به ما خبر رسید که منافقین وارد خاک کشورمان شدند، از نیروی هوایی خواستند آنها را بمباران کند و من در آن زمان جزء اولین خلبانان هواپیماهایی که به منطقه غرب اعزام شدند، بودم. اولین مأموریت ما بمباران منافقین در حدود ۲۰ کیلومتری شهر گیلان غرب بود که با شهید عبدالکریمی دیدیم ستونی از آنان به سمت گیلان غرب می روند. ما شش بمب داشتیم و حدود ۷۰۰-۶۰۰ فشنگ. من بمب را که می زدم، فشنگ هم تیراندازی می کردم به سمت آن ستون. طوری برنامه ریزی کرده بودم که بمبها را دوتا دوتا بزنیم و وقتی دماغه ۳۰ درجه به بالا آمد در یک فاصله زمانی مناسب دوتا دوتا بمبها را به سمت آنها ریختیم و با شدت گردش را شروع کردیم و با همین حالت گردش من دیدم از سمت راست ما دود سفیدی به صورت مارپیچ به بالا می رود. بعد متوجه شدم آنها موشک حرارتی به سمت ما رها کرده اند و چون ما در حال گردش بودیم، موشک نتوانست با همان شدتی که ما گردش می کنیم خودش را هماهنگ کند و خدایی شد که از مسیر هواپیما خارج شد و به هواپیما اصابت نکرد. آنها وقتی وارد شدند امکانات پدافندی را هم با خود حمل می کردند و آمادگی انجام عملیات در تحرک را داشتند. چون نیروهای آموزش دیده ای بودند و امکانات بسیار خوبی به همراه داشتند و عراق در هیچ عملیاتی به اندازه این عملیات که از منافقین پشتیبانی کرد از نیروهای خودش پشتیبانی نکرده بود. مثلاً

هوایمماهای عراقی عملیات منافقین را با بمباران سایت سوباشی همدان (که یکی از سایت‌های مهم پدافند هوایی نیروی هوایی ایران بود) پشتیبانی می‌کردند. در روز بمباران سایت سوباشی همدان، که توسط هوایمماهای عراقی انجام شد، ورزیده‌ترین کارکنان در آنجا حضور داشتند که بهترین اطلاعات را به سامانه هوایی و پدافندی کشورمان ارائه می‌دادند. به خصوص با پایمردی که کارکنان پدافند هوایی سوباشی در عملیات مرصاد داشتند سه مرحله توسط هوایمماهای عراقی بمباران شدند و در اطراف سایت، بمب‌ها ریخته شده بود و در مرحله آخر با بمب‌های لیزری، که به تازگی به عراق واگذار شده بود، درست اتاق عملیات - یعنی قلب سایت - را نشانه گرفته و شهدای زیادی از ما گرفتند. کل سیستم فلج شد و وقتی به محل سایت رفتیم، دیدیم که سایت مانند یک تکه آهن پاره شده است، شدت بمباران بالا بود، اجساد شهدا تکه‌تکه شده بود و آنان با وجود سنگر بتنی که برای محافظت آنها در نزدیک اتاق عملیات بود، حاضر نشده بودند اتاق عملیات را ترک کنند و همگی به شهادت رسیدند و واقعاً با علم و آگاهی شهادت را انتخاب کرده بودند. ۱۹ نفر از بهترین نفرات ما، که در بین آنها چندین کنترل شکاری‌های بسیار قوی در درجات بالا با تجربیات زیاد وجود داشتند، همه یک جا شهید شده بودند. تکه‌هایی از بدن شهدا را پیدا کردیم که نمی‌دانستیم متعلق به کدام شهید است. به روحانی وقت پایگاه پیشنهاد دادم اینها را در سایت سوباشی همدان دفن کنیم و بنای یادبودی هم برای آنها بسازیم که این کار را کردیم و این بنای یادبود الآن وجود دارد. ما سریعاً باید سایت را راه‌اندازی می‌کردیم که این کار امکان‌پذیر نبود. لذا یک دستگاه رادار ۱۱ GPS آوردیم و در منطقه مستقر کردیم، کمتر از ۴۰ ساعت بخش‌هایی از سایت را راه‌اندازی

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران / ۱۴۵

و عملیاتی کردیم و کمتر از ۴۸ ساعت توانستیم کل ارتباطات سایت پدافند هوایی را مجدداً برقرار کنیم و این خود یک شاهکار بود و از افتخارات ما این است که پدافند ما که بخش بسیار مهمی در نیروی هوایی است با خلبانان رابطه صمیمانه کاری دارند و به طور کلی مأموریت‌های رزمی برون مرزی انجام نمی‌شود، مگر با عزیزان کنترل شکاری در پدافند هوایی. به هر حال منافقین در مسیر حرکتشان به سمت کرمانشاه جلو آمدند و طی چندین بار توسط هواپیماهای نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بمباران شدند و تلفات زیادی به آنان وارد شد. لذا نیروی هوایی نقش چشمگیری در عملیات مرصاد ایفا کرد که امام راحل (ره) از نیروی هوایی و هوانیروز تشکر کردند.^۱

۱. مصاحبه با امیر خلبان پ، فرمانده یکی از پایگاه‌های هوایی.

۴-۲ نقش پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش ج.ا.ا.

پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش در عملیات مرصاد تمام توان خود را به کار گرفت تا این عملیات با موفقیت به پیروزی برسد. در مصاحبه با امیر ب.غ از فرماندهان پدافند هوایی در عملیات مرصاد، به نقش این نیروها در این عملیات می‌پردازیم.

به علت نیاز به یک قرارگاه هدایت‌کننده پدافند هوایی، قرارگاه رعد در نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردید. این قرارگاه قدرت اجرایی و تصمیم‌گیری لحظه‌ای درخصوص پدافند هوایی را داشت و در عملیات والفجر ۸ با موفقیت این کار را انجام داده بود، به نحوی که برادر ر.ص و م.ر خاطره خوشی از این قرارگاه داشتند و سهولت کار پدافند هوایی را عملاً حس کردند و دیدند که با ایجاد این قرارگاه چقدر پدافند هوایی در دسترس است و می‌تواند برای نیروها کارایی داشته و مفید واقع شود. لذا وظیفه کلی دفاع هوایی از مناطق رزمی و نیروهای سطحی درگیر، رسماً به عهده قرارگاه رعد قرار گرفت و به طور کامل مرز را از تبریز تا آبادان پوشش دادیم. شهید ستاری پس از شهادت شهید بابایی، مسئولیت قرارگاه رعد را نیز علاوه بر فرماندهی نهاجا به عهده داشتند و ما با مجموعه نیروی هوایی ارتش کار می‌کردیم. شهید ستاری حدود ۷ الی ۸ ماه مانده به عملیات مرصاد روی دو نقطه در غرب و جنوب حساس شده بودند، در غرب منطقه کرد و در جنوب منطقه فکه. ایشان می‌گفتند سایت هاگ را ببریم و مستقر کنیم تا آمادگی داشته باشیم و هر زمانی که هجومی توسط دشمن انجام شد، غافلگیر نشویم. ما سه سایت در فکه و سه سایت در کرد مستقر کردیم و یک سایت هم بردیم در دشت پایین ایلام که اگر دشمن بخواهد

هوایماهایش را عبور دهد آمادگی داشته باشیم که پیش‌بینی فوق‌العاده خوبی بود و عملاً همین اتفاق افتاد. در جاهایی که کمبود دید راداری داشتیم یک رادار سرچ یا جستجوی هاگ را می‌بردیم و مستقر می‌کردیم. مثلاً روی گردنه قلاجه این کار را کردیم و این تأسیسات را ایجاد کردیم. درضمن قلاجه مرکز مخابراتی ما بود. وزارت پست، تلفن و تلگراف سابق تأسیساتی را برای ما ایجاد کرده بود و مخابرات امکانات خوبی آنجا داشت و به ما خطوطی در قلاجه داد و ما هم رادارمان را روی ارتفاعات قلاجه که ارتفاع خوبی بود و روی منطقه دید فوق‌العاده خوبی داشت مستقر کردیم. حدود سه الی چهار ماه مانده به عملیات مرصاد از منطقه کردند گزارش شد که عراق فعالیت غیرعادی و شدیدی را در پایگاه‌های هوایی نزدیک به کرد شروع کرده و تعداد هوایماهایی که آنجا متمرکز کرده، افزایش یافته است. ایستگاه شنود ما در روی قلاجه نشان می‌داد که فعالیت هوایماها در آنجا خیلی زیاد شده است. پروازها و فعالیت‌های هوایی عراقی‌ها در آن منطقه نشان می‌داد که می‌خواهد اتفاقی بیفتد که شهید ستاری در جلسه‌ای، که یک ماه قبل از عملیات مرصاد بود، گفت من حس می‌کنم عراق از این منطقه می‌خواهد وارد عملیات شود و گفت احساس می‌کنم در جنوب خطر کمتر است. ما در طی این یک ماه با توجه به شواهد و قرائنی که به دست آمده بود و احساس می‌شد که منطقه کردند آبهستن حوادثی است شروع کردیم به آمادگی و تجهیز نمودن خودمان. حدود ۲۰ روز مانده به شروع عملیات مرصاد تمام سایت‌های ما آماده شده بودند. بهترین نفرات را که در اصل افسران کنترل شکاری بودند و هاگ را خوب می‌شناختند در سایت ایلام، کرمانشاه و همدان سازمان‌دهی کردیم. بهترین فردی که آموزش دیده

بود و جسارت خوبی داشت و در هدایت موشک هاگ فوق العاده مهارت و تبحر داشت، (شهید) سرهنگ دست‌انبوه بود که در داخل سایت سوباشی شهید شد. البته وظیفه ما (قرارگاه رعد) نبود که پی‌گیری کنیم چه اتفاقی در آینده ممکن است بیفتد، بلکه به عهده ستاد نیروی هوایی بود. سایت‌های هاگ ما با آمادگی کامل آماده اجرای مأموریت بودند و از افتخارات پرسنل پدافند هوایی است که چنین عملیاتی را به این خوبی از قبل پیش‌بینی کردند و در حین عملیات هم خیلی خوب انجام وظیفه کردند. قبل از شروع عملیات مرصاد من در قرارگاه اصلی رعد مستقر در پایگاه امیدیه بودم. یکی از بهترین افراد پدافند هاگ ما به نام سرهنگ م را در پایگاه پشتیبانی اسلام-آباد گمارده بودیم. ایشان در مدتی که من فرمانده پدافند هوایی نهاجا بودم جانشین من بودند. یک فرمانده سایت فوق‌العاده عالی ما سرهنگ ز بود که هرکجا کار خطرناک و پرمخاطره داشتیم، این افسر را می‌فرستادیم. یادم هست که دو برادر ایشان شهید شده بودند، قبل از عملیات مرصاد به ایشان گفتم برای تشییع جنازه برادر دومت به شیراز برو. ایشان گفت من شما را در این عملیات تنها نمی‌گذارم و برادرم به هدفش که شهادت بود رسیده است. این افسر شجاع و متدین را یک هفته قبل از عملیات مرصاد به فرمانده سایت ایلام منصوب کردیم. چون آنجا کریدور اصلی هواپیماهای عراق به داخل ایران بود و همچنین شهید اردستانی را در همدان گمارده بودیم. تمام تجهیزات پدافند هوایی از جمله اسکایگارد و هاگ را در سرتاسر منطقه و در سایت‌ها مستقر کرده بودیم و آمادگی کامل داشتیم. با توجه به اینکه بلوک شرق و غرب به کمک عراق آمده بودند و اطلاعات ماهواره‌ای به عراق می‌دادند و ما نیز کارهایمان را بر اساس پوشش، استتار و فریب انجام می‌دادیم،

جایی که سایت نداشتیم موضع فریب ایجاد می‌کردیم. قبل از عملیات مرصاد، دشمن پروازهای شناسایی نداشت، شاید منظور عراق این بود که ما تحریک نشویم؛ فکر می‌کردند سایت شنود ایلام از کار افتاده است، در حالی که از اول جنگ تحمیلی تا پایان جنگ خدمات زیادی برای نیروی هوایی و پدافند هوایی انجام داد. بیشترین نگرانی ما جابه‌جایی‌های نیروی هوایی و تحرکات هوایی عراق در پایگاه‌های جلوی منطقه غرب بود. عراقی‌ها دو پایگاه در منطقه جلوی ایلام و کرمانشاه داشتند که تحرکات غیرمعمول داشت. مثلاً هواپیمای غیرسازمانی در پایگاه‌های عراق در نزدیک مرز تمرکز پیدا کرده بودند؛ از جمله هواپیماهای میراژ و میگ ۲۹ که قبلاً این پایگاه‌ها از این نوع هواپیماها نداشتند. هواپیماهایی که عراق در عملیات مرصاد شرکت داد پیشرفته بودند و سوخوی ۲۴ را از شوروی گرفته بود و هواپیمای شناسایی میگ ۲۵ را در اختیار داشت که می‌آمد تهران را بمباران می‌کرد. به طور کلی هواپیماهایی که در شروع جنگ داشت در ابتدای عملیات مرصاد همه را از رده خارج کرده بود، هواپیماهای روز دنیا را در سطح وسیع در اختیار داشت و امکانات آنها نسبت به هواپیماهای ما بهتر بود. میگ ۲۹ و میراژ و سایر هواپیماهای عراق پوشش هوایی ایجاد می‌کردند که مانع از نزدیک شدن هواپیماهای ما به ستون زمینی یا هوایی آنها شوند. استکبار شرق و غرب آموزش و اطلاعات و تجهیزات را در اختیار عراق گذاشته بود، به نحوی که نیروی هوایی عراق در پایان جنگ نسبت به ما برتری داشت. نیروهای زمینی سپاه و ارتش از انسجام و هماهنگی کامل برخوردار نبودند و نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. پیش‌بینی‌های لازم برای مواجه شدن با این وضعیت و عملیات منافقین را نداشتند. حتی سایت ما در قلاجه در خصوص

ارتباط مخابراتی به نیروی زمینی کمک می‌رساند و شهید صیادشیرازی و فرمانده نیروی زمینی از آنجا توانستند ارتباط مخابراتی برقرار نمایند. سرهنگ م از مرکز پشتیبانی اسلام‌آباد به من در امیدیه زنگ زد و گفت وضعیت شهر اسلام‌آباد به هم ریخته و احتمالاً منافقین شهر را تصرف کرده‌اند و وضعیت عادی نیست که ما بلافاصله به شهید ستاری و شهید اردستانی گزارش دادیم. به علت دور زدن منافقین، سایت اسلام‌آباد محاصره گردید و آب و غذا به سایت نرسید، ولی چون از قبل پیش‌بینی آب و غذا کرده بودیم و هر بار که من به بازدید از سایت می‌رفتم به این نکته تأکید می‌کردم که ذخایر غذایی و آب برای مدتی پیش‌بینی کنید، بحمدلله سایت با مشکل خاصی مواجه نشده بود. عملیات فروغ جاویدان منافقین با برنامه‌ریزی کامل و حساب‌شده انجام گرفت؛ پوشش هوایی عراق شگفت‌انگیز بود، هواپیماها سه فروندی می‌آمدند و معمولاً ترکیبی بودند از میراژ و میگ ۲۹ و هدفشان این بود که هیچ وسیله پروازی به این ستون نزدیک نشود. وقتی شما به آسمان نگاه می‌کردید، لحظه‌ای نبود که هواپیما بالای سر آنها نباشد؛ لذا پشتیبانی هوایی عراق در این عملیات و پیشروی منافقین به داخل خاک ما چشمگیر بود که کمتر به آن پرداخته شده است. حضور نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران برای پوشش هوایی عملیات مرصاد خیلی مهم است که تاکنون به آن نیز پرداخته نشده است. در روز اول عملیات منافقین، هواپیماهای دشمن سه فروندی حرکت می‌کردند تا نقص‌های همدیگر را پوشش دهند و اجازه نمی‌دادند که حمله‌ای از طرف هوا به آنها انجام گیرد و تحت پوشش کامل هوایی نیروی هوایی عراق در روز اول حرکت کردند. ما در روز اول توانستیم ۱۴ فروند از هواپیماهای مدرن عراقی-

ها را ساقط کنیم و خیلی باعث بهم ریختگی نظم پشتیبانی نزدیک هوایی آنها شد. به گونه‌ای که روز بعد حمله هوایی چشمگیری از طرف ارتش عراق نداشتیم؛ لذا تاکتیک عوض کردند و شروع کردند به بمباران پایگاه‌هایی که هواپیماهای خودی از آنجا اجرای عملیات می‌کردند و همچنین به سایت‌هایی که مرکز کنترل پدافند هوایی بودند حمله کردند. ایستگاه رادار سوباشی برای نیروهای مهاجم هوایی و پشتیبانی هوایی منافقین تحمل‌ناپذیر بود؛ لذا تصمیم گرفتند با هر هزینه‌ای این ایستگاه را از بین ببرند. همچنین بیشترین هواپیماهای خودی از پایگاه هوایی همدان پرواز می‌کرد و سوخت‌گیری وسایل پرواز در این پایگاه انجام می‌گرفت. حدود ۱۰ بار این پایگاه را عراقی‌ها بمباران کردند، حتی بمب‌های خوشه‌ای زمانی روی این پایگاه ریختند تا هواپیمایی نتواند از این پایگاه پرواز کند. پایگاه دزفول، هوانیروز کرمانشاه، پایگاه همدان و ایستگاه رادار سوباشی که پوشش هوایی را برای نیروهای خودی فراهم می‌کردند، بمباران شدند. پس از بمباران سایت سوباشی وقفه‌ای در کار پدافند هوایی و بمباران منافقین به وجود آمد که پس از راه‌اندازی مجدداً فعالیت‌ها شروع گردید. منافقین سایت پدافند هوایی چهارم را در دشت ایلام دور زده و محاصره کرده بودند. این سایت تا آخرین موشکی که داشت، شلیک کرد و ما هم تا آخرین موشکی که ذخیره داشتیم از میان درخت‌ها و راه‌های فرعی به این سایت رساندیم. شهید دست‌انبوه در ایستگاه رادار سوباشی بود و هاگ کنترل ما بود که لحظه به لحظه با ایشان در تماس بودم. وقتی آخرین تماس را با شهید دست‌انبوه داشتیم، گفت موشک‌های سایت تمام شده و دیگر هیچ موشکی نداریم. مرکز پشتیبانی اسلام‌آباد هم موشک‌هایش تمام شده بود. شهید ستاری در تماس تلفنی از موشک‌هایی که

سرهنگ ز شلیک کرده بود خیلی خوشحال بود، ولی به ایشان گفتم سرهنگ ز دیگر موشک ندارد که ایشان ناراحت شدند. با شلیک ۴۰ الی ۵۰ موشک توسط این سایت، پوشش هوایی عراق شکسته شد و از آن طرف هواپیماهای خودی و بالگردهای هوانیروز توانستند دشمن را منهدم کنند و نیروهای منافقین را از بین ببرند. لذا نقش پدافند هوایی خیلی مهم بود و حتی نیروی هوایی به تنهایی نیز نمی‌توانست جلوی اینها را بگیرد و اگر در عملیات مرصاد توانستیم منافقین را نابود کنیم و از بین ببریم، مدیون پدافند هوایی هستیم؛ چون پدافند هوایی ما پوشش هوایی عراق برای منافقین را با زدن هواپیماهای عراقی از بین برد و هم هواپیماهای عراقی منهدم شدند و هم نیروی هوایی ما توانست نیروهای منافقین را بمباران کنند؛ و اگر پوشش هوایی عراق از بین نمی‌رفت هواپیماها و بالگردهای ما نمی‌توانستند نیروهای منافقین را منهدم نمایند و واقعاً حیف است که نقش پدافند هوایی گفته نمی‌شود. عراق به هیچ وجه فکر نمی‌کرد که در آن منطقه ما سایت پدافند هوایی داریم. ما آمدیم روی کوه‌ها اقدامات فریب انجام دادیم. تجهیزاتمان را معمولاً شب‌ها جابه‌جا می‌کردیم و تجهیزات را استتار کامل می‌کردیم و می‌پوشاندیم. عراق فکر نمی‌کرد یک سایت هاگ در کریدور اصلی عبور و مرور آنها قرار دارد و هواپیماهای آنان را مورد اصابت قرار می‌دهد و آن ۱۴ فروند هواپیمای عراق که در روز اول ساقط شد، برای عراق غافلگیرانه بود و طرح‌های آنها را به هم ریخت. از طرفی عراقی‌ها با سد پدافند هوایی مواجه شدند و از طرف دیگر نیروی هوایی و هوانیروز داشتند منافقین را بمباران می‌کردند؛ لذا فرصت تغییر تاکتیک نداشتند و تا خواستند تصمیم دیگری بگیرند، عملیات به پایان رسید. عملیات مرصاد از یک صبح تا عصر پایان

عملیات فروغ جاویدان منافقین و عملیات مرصاد ایران / ۱۵۳

یافت و روز بعد چیزی از منافقین نمانده بود که توصیف‌شدنی باشد. لذا عکس‌العمل‌های بموقع و تدابیر عملیاتی قرارگاه رعد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران باعث شد تا ما بتوانیم چنین پیروزی و موفقیتی را به دست بیاوریم. قوی‌ترین و ورزیده‌ترین نفرات ما، یعنی جناب ز، م و شهید دست‌انبوه در این منطقه مستقر شده بودند و طرح دشمن از هم پاشید. ما در سایت سوباشی حدود بیست‌وچند نفر از بهترین و ورزیده‌ترین افسران را از دست دادیم. ما دو شیفت آنجا داشتیم که شیف شب کارشان تمام شده بود ولی غیرت و همکاری آنان اجازه نداد که محل را ترک کنند و همراه شیفت بعد در سایت ماندند. شهید دست‌انبوه با وجود تمام شدن موشک-هایش و اصرار من مبنی بر پایین آمدن از سایت سوباشی تا آخرین لحظه ماند و با بمباران دشمن به شهادت رسید. در مرکز پشتیبانی اسلام‌آباد حدود ۶۰ نفر از کارکنان ما توسط منافقین شهید شدند و حدود ۲۲ الی ۲۳ نفر مستقر در سایت موشکی سوباشی به شهادت رسیدند. وقتی به مرکز پشتیبانی اسلام‌آباد رسیدیم، وضعیت نشان می‌داد که منافقین آنها را به صورت صف به خط کرده و اعدام کرده بودند. کارکنان ما در مرکز پشتیبانی اسلام‌آباد به فکر فرار نیفتادند و تا آخرین لحظه به مأموریت خود ادامه دادند. اگر در عملیات مرصاد دقت و تلاش کارکنان پدافند هوایی نبود، باید هزینه سنگینی پرداخت می‌کردیم. لذا فداکاری و شجاعت این کارکنان و سایر نیروها باعث موفقیت و پیروزی عملیات شد.

دقت، طرح‌ریزی خوب، پیش‌بینی خوب و اهداف تأمین‌شده در این عملیات مهم بودند و با وجود اینکه در عملیات والفجر ۸، بیش از این عملیات،

هوایماهای دشمن را ساقط کردیم، ولی اهمیت عملیات مرصاد از عملیات والفجر ۸ در تاریخ پدافند هوایی ماندگارتر و افتخارآفرین تر باقی مانده است.^۱

۱. مصاحبه با امیر سرتیپ ب.غ مسئول بخش پدافند هوایی و قرارگاه رعد نیروی هوایی ارتش در عملیات مرصاد.

فصل سوم

نقش شهید صیادشیرازی در عملیات مرصاد

همان‌طور که در فصل‌های گذشته اشاره شد، امیر سپهبد علی صیادشیرازی نقش مؤثر و چشمگیری در موفقیت و پیروزی عملیات مرصاد داشتند، ایشان با حضور بموقع در منطقه عملیات با وجود اینکه ایشان مسئولیت فرماندهی بر نیروها نداشتند و نماینده حضرت امام(ره) در شورای عالی دفاع بودند، با احساس وظیفه با هدایت و کنترل عملیات به خصوص طراحی عملیات و شرکت مستقیم در عملیات مرصاد به همراه بالگردهای ارتش جمهوری اسلامی ایران، در انهدام و شکست منافقین در این عملیات نقش مؤثر و انکارناشدنی دارند. سردار س فرمانده یکی از لشکرها که طی دو مرحله هلی‌برن به همراه امیر صیادشیرازی در عملیات مرصاد شرکت داشتند در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری ایسنا می‌گوید: نیروهای من بنا بود از سمت پادگان امام خمینی(ره) هلی‌برن شوند تا بین گردنه پاتاق و شهر کرد را ببندیم تا منافقین موفق به فرار نشوند و عقبه آنها بسته شود. من با شهید صیادشیرازی منطقه را با بالگرد شناسایی کردیم و پس از توجیه، نیروها را سوار بالگرد آوردیم جلو. بنا بود که شب از ارتفاع بروند و جاده را ببندند، فشاری که به منافقین در ضربه اول وارد شده بود باعث زمین‌گیر شدن آنها در چهارزبر شده و تداوم فشار از سوی لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) ادامه پیدا کرده بود و منافقین مجبور به عقب‌نشینی شده بودند. بالگردهای هوانیروز و هواپیماهای نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران هم بمباران شدیدی را بر روی منافقان انجام دادند که تلفات سنگینی به آنها وارد شد و بالگردهای کبرای هوانیروز ارتش نیز از پهلو ستون‌های منافقین را هدف قرار می‌دادند.

در هلی‌برن دوم که توسط هوانیروز انجام شد، سه گردان نیز از راه زمین برای پیوستن به نیروهای قبلی که هلی‌برن شده بودند، در منطقه پیاده شدند و مسیر عقبه منافقین بسته شد. دیدیم منافقان در حال عقب‌نشینی به سمت مرز و کوهستان‌های اطراف هستند که در همین فرار آنان، حدود ۱۰۰ نفرشان توسط سپاه کرمانشاه اسیر شدند، آنان در حال عقب‌نشینی پل‌های مسیر را منفجر کردند و کسی از آنان در منطقه باقی نماند.

شهید صیادشیرازی هرچند که در آن زمان مسئولیتی نداشت، اما احساس وظیفه می‌کرد و حتی مثل یک سرباز عادی هر کاری که از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. همه هم در ارتش و سپاه قبولش داشتند. در هر دو هلی‌برن که انجام دادیم، ایشان حضور داشتند و بالگردها را هم خودش هماهنگ می‌کرد. ایشان به هر موضوعی که وارد می‌شد آن را به نتیجه می‌رساند. اگر نیازی به هواپیمای جنگنده بود، تماس می‌گرفت و نیروها را هم همین‌طور و تا نیروها را پیاده نمی‌کرد، منطقه را ترک نمی‌کرد. کسی این کار را نمی‌کند، اما شهید صیادشیرازی بی‌ادعا، بی‌ریا و شجاع بود و این خصوصیات او در عملیات مرصاد به اوج خود رسید.^۱

امیر سپهبد علی صیادشیرازی در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۱۵ در مسجد جامع قلهک از خاطرات عملیات مرصاد می‌فرماید:

آخرین خاطره جنگ من مربوط به عملیات مرصاد بود. پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران، عراق سوءاستفاده کرد و حدود سه روز بعد از آن

۱. خاطرات سردار س فرمانده یکی از لشکرها در عملیات مرصاد، در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا در هجدهمین سالگرد عملیات مرصاد.

عراقی‌ها ریختند از ۱۴ محور از تنگ باویسی تا نفت‌شهر و سومار و مهران وارد خاک میهن اسلامی شدند و تعدادی اسیر از ما گرفت، ما از عراقی‌ها حدود ۶۴ هزار اسیر داشتیم؛ آنها از ما اسیر کمتر داشتند که پس از قطعنامه ریختند و تعداد زیادی از نیروهای ما را اسیر کردند. وضعیت خیلی وحشتناک بود، خیلی دل‌هایمان را غم گرفته بود، چون امام (ره) فرموده بودند دیگر نجنگید، در آن زمان من نماینده امام (ره) در شورای عالی دفاع بودم و مسئولیتی به من سپرده شد که گزارشی از منطقه تهیه کنم و آن را به تهران تحویل دهم. این مأموریت را انجام دادم، ۲۴ ساعت بعد از مراجعت به تهران^۱، در تاریخ ۶۷/۵/۳ در خانه بودم که معاون عملیات ستاد کل که یکی از برادران سپاه بود، در ساعت ۲۰:۳۰ به من تلفن کرد و گفت فلانی دشمن از سرپل ذهاب و گردنه پاتاق دارد می‌آید جلو و به سرعت در حال پیشروی است (آن موقع من در ستاد کل خدمت نمی‌کردم)، من گفتم این چه دشمنی است که به این نحو جلو می‌آید؟ گفت من نمی‌دانم و گفت الآن به کرد رسید است و کرد را هم گرفته‌اند. گفت به هر صورت ما هیچی نمی‌دانیم، گفتم حالا از من چه می‌خواهید. گفت می‌خواهیم که شما بیایید، برویم به منطقه. من گفتم که اول باید حکمی بنویسید که من بروم. آنجا به من می‌گویند تو چه کاره‌ای که آمده‌ای؟ نماینده حضرت امام (ره) هستی ولی از نظر فرماندهی نقشی نداری. گفت هر حکمی می‌خواهید بگویید ما می‌نویسیم. ما هرچه فکر کردیم دیدیم مغزمان کار نمی‌کند، حواسمان پرت شده بود به اینکه دشمن چه کسی است. گفتم فقط هوایما

را بگویند امشب ساعت ۲۲۳۰ آماده بشود که ما با هواپیما به کرمانشاه برویم و رأس همان ساعت به کرمانشاه رفتیم. وقتی به کرمانشاه رسیدیم، دیدیم اصلاً محشری است. دیدم مردم ریخته‌اند بیرون از شهر و از شدت وحشت جاده بین کرمانشاه تا بیستون مملو از جمعیت است و اصلاً هیچ‌کس نمی‌توانست حرکت کند. ما از این سمت جاده می‌خواستیم به آن سمت جاده برویم به طرف طاق بستان، آنجا محل قرارگاه عملیاتی بود. لذا مجبور شدیم پیاده شویم و به آن طرف جاده برویم و از آنجا ماشین گرفتیم رفتیم تا رسیدیم به قرارگاه. ما تا ساعت ۱/۵ نیمه‌شب به دنبال آن بودیم که این دشمنی که دارد می‌آید چه کسی است؟ ساعت ۱/۵ شب یک فرد پاسدار را دیدیم که سراسیمه و ناراحت آمد و گفت من در اسلام‌آباد بودم که دیدم منافقین آمدند و ریختند داخل شهر. تازه فهمیدیم که منافقین هستند. آنها شهر را گرفته و پادگان ارتش را نیز به علت اینکه نیروهایش در جبهه‌ها حضور داشتند و فقط عناصر باقی‌مانده آنها در آنجا مستقر بودند، اشغال کرده و فرمانده آنجا سرهنگ سلیمی را که به حرف‌هایشان گوش نکرده بود در همان‌جا اعدامش کردند و می‌خواستند بیایند به سمت کرمانشاه که در بین مردم و ترافیک جاده گیر کردند. چون مردم با تراکتور و ماشین و هرچی که داشتند ریختند توی جاده. پس اولین کسی که جلویشان را گرفتند خود همین مردم بودند و ازدحام مردم باعث کند شدن حرکت پیشروی منافقین شده بود. آقای ش که الآن وزیر دفاع است، آن‌موقع معاون عملیات ستاد کل بودند. من به آقای ش گفتم به فرمانده هوانیروز زنگ بزن و بگو که ما نیرویی برای دفاع نداریم، چون نیروهایمان همه در جبهه هستند. لذا هوانیروز پایگاهش در همین نزدیکی است، با فرمانده‌اش تماس بگیرد و بگوید خلبان‌ها ساعت ۰۵۰۰

صبح آماده بشوند تا من هم بروم و آنها را توجیه‌شان کنم و با خلبان‌ها حمله خواهیم کرد. سردار ش زنگ زد، ولی فرمانده او را نشناخت و فکر کرد نکند منافق باشد. لذا سردار ش تلفن را به من داد و چون من با همه خلبان‌های بالگرد خیلی مأموریت رفته بودم، لذا همه آنها با من آشنا هستند، اسمش الف، ح، الف بود. گفتم جناب سرهنگ الف صدای من را می‌شناسی؟ گفت سلام علیکم و احوال‌پرسی کرد و شناخت. گفتم همین چیزی که شنیدید درست است. ساعت ۵ صبح خلبان‌ها آماده باشند تا من آنها را توجیه کنم تا هوا روشن بشود کار را شروع کنیم و آلا اگر منافقین بریزند اوضاع خراب می‌شود. ۵ صبح ما رفتیم، خلبان‌ها در آن پناهگاه آمده بودند، توجیه‌شان کردیم و گفتم دو تا بالگرد جنگی کبرا و یک بالگرد ۲۱۴ آماده شوند که با من بیایند تا شناسایی کنیم، بعد بقیه خلبان‌ها آماده شوند که تا گفتیم بالگردها بیایند و حمله کنیم، یک تیم آتش شامل دو فروند کبرا و یک فروند ۲۱۴ پرواز کردیم و من در بالگرد ۲۱۴ سوار شدم، رفتیم جلو تا ببینیم منافقین در کجا هستند. روی جاده مردم سرگردان بودند ۲۵ کیلومتر که جلو رفتیم، رسیدیم به گردنه چهارزبر که الآن به نام تنگه مرصاد شناخته می‌شود. یک‌دفعه دیدیم وضعیت غیرعادی است. جاده را با خاکریز بسته‌اند و یک عده پشت خاکریز با تفنگ دفاع می‌کردند. آنان ملائک یا فرشته بودند؟ از کجا آمده بودند؟ چه کسی به آنها مأموریت داده بود؟ معلوم نبود. بالگرد داشت به جلو می‌رفت که یک‌دفعه دیدم در مقابل خاکریز پشت گردنه، تانک و نفربر و خودرو به هم چسبیده و داشتند فشار می‌آوردند تا از خاکریز عبور کنند و مشخص بود که متعلق به منافقین هستند. به خلبان‌های بالگردها گفتم که سریع دور بزنید و گرنه اینها ما را می‌زنند. گفتم از دشت و از بغل بروند که از

آنجا معلوم شد ۴-۳ کیلومتر طول این ستون بود. به خلبان‌ها از طریق گوشی کلاه پرواز گفتم آنها را می‌بینید؟ آنها دشمن‌اند، بروید و شروع کنید به زدن آنها تا بقیه هم برسند. دو تا بالگرد کبرا رفتند به طرف ستون. با کمال تعجب دیدم هر دوی آنها برگشتند. در جواب گفتند ما رفتیم جلو دیدیم اینها خودی‌اند و چرا آنها را بزنی. چون قیافه خبیث اینها ایرانی بود و ظاهراً مثل خودی‌ها هستند. من هرچه می‌خواستم به اینها بفهمانم که اینها منافقند در جواب می‌گفتند برای ما مشکل‌ساز می‌شود و اگر خودی را بزنی، سر و کار ما به دادگاه انقلاب می‌افتد. آخر عصبانی شدم و گفتم بنشینید زمین و در مسافت ۵۰۰ متری، اول ستون منافقین بود و ما هم از بالگرد ۲۱۴ پیاده شدیم و به آنها گفتم من با این درجه و با مسئولیت‌هایم آمده‌ام که شما راحت تیراندازی کنید و مسئولیت با من است. منافقین که متوجه ما و شاید بحث ما شده بودند، با لوله توپ به سمت ما نشانه رفتند که می‌توانستند با اولین گلوله بالگرد را بزنند. شاید کار خدا بود و ناشی‌گری آنان که گلوله به ۵۰ متری ما اصابت کرد و من خوشحال شدم. چون به آنها گفتم دیدید خودی‌ها را؟! این قدر صبر کردید که می‌خواهند ما را بزنند. یکی از خلبان‌ها کرمانشاهی بود و گفت به علی قسم حساب‌شون را می‌رسم و سوار بالگرد شدند و اولین راکتی که شلیک کردند، کار خدا بود، به ماشین مهمات آنها اصابت کرد. با منفجر شدن ماشین مهمات، گلوله و مهماتی که داخلش بود، مثل آتشفشان بالا می‌رفت. یک فروند بالگرد کبرا دیگر هم شروع کرد به زدن ستون. هرچه را می‌زدی از آن طرف دیگر سبز می‌شد و باز هم می‌آمدند. من به بالگردهای کبرا گفتم شما همین‌طور بزنی، ما می‌رویم دنبال یک راه دیگر. چون فقط از راه هوا زدن کافی نبود، باید از راه زمین هم نیرو

پیاده می‌کردیم. با بالگرد ۲۱۴ رفتیم دنبال شناسایی. هرچه نیرو بود با بالگرد سوار کردیم و اطراف منافقین می‌چیدیم و دور تا دور منافقین را گرفته بودیم و داشتیم محاصره‌شان می‌کردیم. نیروهای سپاه هم از خوزستان راه افتاده بودند و بعد از ۲۴ ساعت رسیدند، نیروهای ارتشی هم از محور ایلام آمدند، حساب کنید از گردنه چهارزبر تا گردنه حسن‌آباد پنج کیلومتر فاصله دارد، همه اینها محاصره شده بودند و هرچه را که می‌زدیم به جایش سبز می‌شد. بعد از ۲۴ ساعت جایتان خالی که ببینید چه عذابی اینها دیدند، جهنمی برای آنها به وجود آمد. قبلاً منافقین یک به یک به دام می‌افتادند و به درک واصل می‌شدند، ولی حالا ۱۰۰ تا ۱۰۰ تا به رگبار بسته می‌شدند و به درک واصل می‌شدند. بعضی‌هایشان هم رفتند به داخل شیارهای ارتفاعات. هرچه منتظر می‌شدیم که بیایند یا می‌رفتیم دنبالشان، می‌دیدیم که همه مرده‌اند. قبل از اینکه به دست نیروهای ما کشته شوند، توسط سیانور خودکشی می‌کردند. بعضی از دخترها فرمانده نیروهای منافق بودند. مثلاً در پشت بی‌سیم صدا می‌زدند: زری - زری - من به گوشم. التماس و درخواست کمک و می‌گفتند حالا اوضاع خراب است، چه بکنیم؟ بعد دیدیم که همه اینها منهدم شده‌اند و جنازه‌هایشان بدترین جنازه‌هایی بود که ما تا آن موقع دیده بودیم. واقعاً مثل جنازه‌های عفریته‌ها بودند. خیلی چیزهای عجیب و غریبی بودند. تصمیم گرفتیم که عقبه منافقین را شناسایی کنیم. باز یک تیم آتش شامل دو بالگرد کبرا و یک بالگرد ۲۱۴ آمدیم که برویم، ببینیم نیروهای منافقین کجا می‌روند. از طرف گردنه پاتاق از اسلام‌آباد که رد شدم و جاده را نگاه می‌کردم که ببینم فعالیت منافقین چگونه است و به چه نحو رفت و آمد می‌کنند، دیدم یک وانتی با سرعت دارد به سمت پاتاق حرکت می‌کند. دلمان

نیامد این یکی از دستمان فرار کند. گفتیم این را هم بزنیم. به خلبان بالگرد کبرا گفتم از پهلو با این توپ^۱ یک رگباری تیراندازی کن و وانت را منهدم کن. خلبان گفت اطاعت می‌شود. من یک‌دفعه دیدم بالگرد رفته بالای سر وانت، مثل اینکه می‌خواهد وانت را بگیرد. در صورتی که ما گفته بودیم بزنش. تا خواستم بگویم بزن، و اگر نزدیک شوی می‌زنند، یک‌دفعه بالگرد توسط منافقین زده شد و بالگرد رفت و بر روی زمین شخم‌زده زمین خورد و دود غلیظی مثل قارچ از زمین بلند شد. مثل این بود که دود از کله ما بلند شد. به خودم می‌گفتم ای کاش نگفته بودم برو. اشتباه کردیم. گفتیم چه کار کنیم، اگر بخواهیم خلبان‌ها را نجات بدهیم چون تعداد منافقین زیاد بودند ما را نیز می‌زدند. خلبان بالگرد کبرا برای دوم گفت که توپ من کار نمی‌کند و نمی‌توانم بالگرد شما را پشتیبانی کنم و اگر بروید منافقین شما را می‌زنند؛ لذا دیدیم سعی ما برای نجات خلبان‌های بالگرد سقوط کرده بی‌فایده است. گفتم پس اینها که شهید شده‌اند، برویم و مأموریت را ادامه دهیم. رفتیم و محل را شناسایی کردیم و حدود یکی دو گردان نیرو در گردنه پاتاق پیاده کردیم و راه را بر منافقین بستیم که دیگر کسی فرار نکند. ما که برگشتیم شب شده بود. صبح ساعت ۸ که من در طاق بستان بودم تلفن زنگ زد. فرمانده هوانیروز بود و اعلام کرد که دو خلبان بالگرد کبرا برای ساقط شده زنده هستند و پیش من هستند. من گفتم چه می‌گویی؟ من خودم دیدم که شهید شدند. گفت نه، به هر صورت اینها الآن اینجا هستند. رفتیم به سمت هوانیروز و خودم را به خلبان‌ها رساندم. تعریف کردند که ما رفتیم تا

۱. بالگرد کبرا توپ ۲۰ میلی‌متری دارد که می‌تواند از حدود دو الی سه کیلومتری هدف را مورد اصابت قرار دهد.

اینها را کنترل کنیم که ما را زدند و سیستم‌های فرمان بالگرد قفل شد؛ یعنی دیگر کنترل کبرا با ما نبود. ما فقط با هنر خودمان به صورت سینه‌مال به خاک زدیم که سقوط نکنیم. وقتی به زمین خوردیم، دیدیم که موتور دارد آتش می‌گیرد و ما زنده‌ایم. هنوز یکی از کابین‌ها دربش باز می‌شد و دیگری قفل شده بود، شیشه آن را هم با سنگ شکستیم و با استفاده از دود ناشی از حادثه با سرعت به طرف تپه مقابل فرار کردیم. منافقین که آمدند، دیدند که کابین‌های بالگرد خالی است و رد پای ما را دیدند و متوجه شدند که ما داریم به سمت تپه فرار می‌کنیم و شروع کردند به تعقیب ما دو نفر. ما به بالای آن دو تپه رسیده بودیم، بدون اسلحه و امکانات. شهادتین را داشتیم می‌گفتیم که کار خدا بود، یک‌دفعه دیدیم از طرف ایلام دو تا بالگرد کبرا ظاهر شدند که نمی‌دانیم چطور شد که اینها اینجا پیدایشان شد، آن دو بالگرد جاده را زیر آتش قرار دادند. منافقین از آن طرف فرار می‌کردند و ما از این فرصت استفاده کردیم و شروع کردیم به فرار به سمت روستاهایی که تصور می‌کردیم منافقین در آنها حضور ندارند. به یک روستا رسیدیم و خیالمان راحت شده بود که نجات یافته‌ایم. وارد روستا که شدیم، مردم روستا دور ما را گرفتند و به تصور این‌که ما منافق هستیم، شروع کردند به کتک زدن ما. آنها داشتند ما را کتک می‌زدند که یکی از برادران سپاه پیدا شد و گفت چرا دارید اینها را کتک می‌زنید؟ اینها خلبانان خودی هستند و پس از آن از ما پذیرایی گرمی کردند. صبح بالگردی آمد و اینها را تا ساعت ۸ صبح، به محل پایگاهی که من به ملاقات آنها رفتم، رسانده بود. به هر صورت خداوند متعال در آخرین روز جنگ با عملیات مرصاد به این آیه شریفه عمل کرد که می‌فرماید با اینها بجنگید، من اینها را به دست شما عذاب می‌کنم و

دل‌های مؤمنین را شفا می‌دهم و پیروزی را به شما می‌دهم و نقطه آخر جنگ با پیروزی تمام شد که کثیف‌ترین و خبیث‌ترین دشمنان ما در عملیات مرصاد به درک واصل شدند و پیروزی نهایی ما پیروزی عظیمی بود.^۱
والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱. سخنرانی شهید سپهبد علی صیادشیرازی در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۱۵ در مسجد جامع قلعهک. هیئت معارف جنگ شهید صیادشیرازی، زمستان ۱۳۸۲.

شهید علی صیادشیرازی در عملیات مرصاد، نماینده امام خمینی در شورای عالی دفاع بود. او با حضور در جبهه عملیات مرصاد نقش بارزی در سامان‌دهی نیروها به خصوص نیروهای هوانیروز داشت. صیادشیرازی بعدها به دلیل همین مشارکت فعالانه در صحنه عملیات مرصاد مورد بغض منافقین قرار گرفت و در ۲۱ فروردین ۱۳۷۸ توسط آنها ترور شد و به شهادت رسید.^۱

در عملیات مرصاد بیش از ۱۶۰۰ تن از منافقین کشته شدند و بیش از ۱۰۰۰ نفر از آنها به اسارت درآمدند، بالغ بر ۸۰ درصد امکانات و تجهیزات آنان به کلی منهدم شد و تعدادی نیز به غنیمت رزمندگان درآمد و فقط تعداد کمی از آنها به عقب منتقل شدند.

در کیلومتر ۳۴ جاده کرمانشاه به اسلام‌آباد یادمان شهدای عملیات مرصاد است. کنگر این یادمان در سال ۱۳۷۱ توسط امیر صیادشیرازی به زمین زده شد و در پنجم مردادماه ۱۳۷۵ هم‌زمان با سالروز عملیات مرصاد با حضور مسئولین و خانواده شهدا و امیر صیادشیرازی افتتاح شد. این یادمان را با زیربنای ۱۱۰۰ مترمربع و با هزینه ۲۵۰ میلیون تومان، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس طراحی و احداث کرده است.^۲

شهید صیاد شیرازی در خصوص نتایج عملیات مرصاد می‌فرماید:

عملیات مرصاد که تمام شد، در جاده کرمانشاه - اسلام‌آباد هزاران کشته از منافقین به جا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند. کسانی که روز تنهایی میهن به یاری اردوی

۱. «افراد مطرح در جبهه مرصاد چه کسانی بودند؟»، جام‌جم، (چهارم مرداد ۱۳۹۱)، ص ۱۰.

۲. حمید قبادی، هم‌مرز با آتش، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۲، ص ۳۹۱.

خصم شتافته بودند. «حالا من از این عملیات نتیجه می‌گیرم که چقدر خداوند متعال ما را و رزمندگان اسلام و انقلاب را دوست دارد که در هر زمان طوری مقدر می‌کند که بسیاری از مشکلات ما باید با حالت سرافرازانه حل شود. خداوند می‌فرماید بجنگید با آن کفار که من می‌خواهم به دست شما عذابشان بدهم و به ما قول و وعده می‌دهد تا آنها را خوار کند و به شما پیروزی وعده می‌دهد و قلب شما را شفا بخشد. کدام قلب‌ها؟ قلب‌هایی که قبل از عملیات گرفته و غم‌زده بود، رزمندگان اسلام قلب و دلشان با امامشان برای همیشه گره خورده بود. امام اشاره‌ای دارند که پذیرش قطعنامه مثل نوشیدن زهر بود. رزمندگان اسلام که سال‌ها فداکاری کرده بودند، می‌خواستند نبرد به صورتی دیگر تمام شود. دلمان گرفته بود. اما خداوند با این پیروزی بزرگ و با این کشتار دسته‌جمعی بدترین و خبیث‌ترین دشمنانمان به دست ما، موجب رضایت خاطر رزمندگان اسلام شد و پایان نبرد هشت سال دفاع مقدس با این عملیات درخشان مرصاد انجام گرفت.»

با این عملیات جنگ نیز به پایان رسید. اشتباه صدام و رجوی باعث شد ده‌ها هزار رزمنده دوباره عازم جبهه‌ها شوند و باز مانند روزهای فتح‌المبین و فتح خرمشهر همه ایران یکپارچه آماده نبرد باشند. اکنون صدام چاره‌ای جز گردن نهادن به قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل نداشت. روزی که او جنگ را آغاز کرد، مانند دوستان منافقش خیال می‌کرد به زودی در تهران مصاحبه خواهد کرد و حال در پایان هشت سال جنگ سنگین، آینده دشواری در انتظار او بود، و اما بازماندگان جنگ نهروان سال‌ها بعد وقتی فهمیدند چه کسی دام

چهارزبر را برایشان گسترده و آنان را از اشغال ایران بازداشت، کینه‌هایشان نسبت به امیر علی صیادشیرازی شعله‌ور شد و به امید انتقام نشستند.^۱

شهید علی صیادشیرازی^۲ از اول جوانی تشنه معارف دینی بود و در جلسات مذهبی حضور فعال داشت. او هنگامی که در امریکا دوره می‌دید، آن قدر از اسلام اطلاعات داشت که مانند یک طلبه دینی به تبلیغ اسلام در میان نظامیان امریکایی پردازد و حتی به جلسات خانوادگی آنان راه یابد و با آنان درباره اسلام و خانواده و حقیقت شیعه بحث کند. او هنگامی که به فرماندهی رسید، علمای بزرگ به چشم یک جوان خودساخته به او می‌نگریستند و عارفان بزرگی مانند آیت‌الله بهاء‌الدینی با دیده احترام به او می‌نگریستند. اما با وجود این او بخشی از برنامه‌های ده سال آخر زندگی‌اش را به طور جدی به خودسازی خود اختصاص داد. مرتب با علمای بزرگ اخلاق دیدار داشت. در جلسات شرکت می‌کرد و نکات مهم را یادداشت می‌کرد. روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه را روزه می‌گرفت، با قرآن مأنوس بود و تفاسیر آن را می‌خواند. شب‌های جمعه اول هر ماه در خانه‌اش مراسم روزه‌خوانی بود.^۳

۱. محسن مؤمنی، همان، ص ۳۵۰.

۲. متولد ۱۳۲۳ درگز.

۳. محسن مؤمنی، همان، ص ۳۵۸.

روز عید غدیر سال ۱۳۷۷ سرتیپ علی صیادشیرازی از طرف حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، فرماندهی کل قوا، به درجه سرلشکری نایل شد. او آن روز وقتی که به خانه برگشت چنان خوشحال بود که خانواده‌اش تعجب کردند. باورش برای آنان که او را بهتر از همه می‌شناختند سخت بود که بپذیرند او به خاطر دریافت درجه چنین خوشحال باشد. پدر به آنان گفت:

«بسیار شاد و خرسندم. البته نه به خاطر این درجه، بلکه به خاطر رضایتی که امید دارم امام زمان(عج) و مقام معظم رهبری از من داشته باشند. مقام، درجه و اسم و رسم در نظر من هیچ جایگاهی ندارد.»

همین‌طور نیز بود، درجه دیگری در انتظارش بود. درجه‌ای که سال‌های سال در آرزویش بود. آن روز عصر وقتی با خانواده‌اش به امام‌زاده صالح رفت، دست به دامن همسرش شد تا دعا کند او شهید شود. او گفت: دعا می‌کنم همه با هم شهید شویم.^۱

عملیات مرصاد آخرین عملیات بزرگ و پیروزمندانه در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود، که شهید امیر سپهبد علی صیادشیرازی با هدایت و هماهنگی عملیات هوانیروز و دیگر رزمندگان با ایجاد سپری فولادین در برابر تهاجم مذبحخانه رژیم بعث و منافقین کوردل صف‌آرایی کرده و با وجود طراحی بی‌نظیر این عملیات و حداکثر استفاده از اصل غافلگیری، برای همیشه توان عملیاتی دشمن را در تجاوز به خاک مقدس ایران اسلامی از بین برد.

اکنون با گذشت سال‌ها از آن حماسه ماندگار (عملیات مرصاد) وقتی از جاده کرمانشاه - اسلام‌آباد سفر می‌کنید، در کیلومتر ۳۴ جاده، در محل تنگه

نقش شهید صیاد شیرازی در عملیات مرصاد / ۱۷۱

چهارزبر، یادمان شهدای عملیات مرصاد یادگاری از شهید بزرگوار امیر سپهبد علی صیادشیرازی احداث گردیده و یادآور ایثارگری‌های فرزندان این ملت در نبرد با منافقین کوردل است. یاد همه شهدای والامقام انقلاب و میهن اسلامی به ویژه ۴۸ هزار لاله سرخ به خون خفته ارتش جمهوری اسلامی ایران گرامی باد.^۱

در پیروزی عملیات مرصاد افراد زیادی اعم از نیروهای مردمی غرب کشور، ارتش، سپاه، بسیجیان و فرماندهان نظامی نقش داشتند، اما نقش شهید سپهبد علی صیادشیرازی در این میان نقشی ویژه و بی‌بدیل بود. شهید صیادشیرازی در این عملیات با طراحی استراتژی‌های خاص خود در کمترین زمان و با کمترین هزینه، شرایط پیروزی رزمندگان اسلام را فراهم آورد.

صیاد در مرصاد همچون یک شکارچی در کمینگاه، منافقین را در دام نیروهای مسلح کشورمان انداخت. او همچنین علاوه بر ایفای نقش فرماندهی، به بهترین نحو برای ارتقای روحیه رزمندگان به نبرد مستقیم با دشمن روی آورد و همواره مهره‌ای ارزنده در روند پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه نبرد حق علیه باطل بود.

۱. شهروز علیمردانی، پایگاه اطلاع‌رسانی ارتش جمهوری اسلامی ایران.

فصل چهارم

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد

۴-۱ ارزیابی و تجزیه و تحلیل

۴-۲ نکات آموزشی عملیات مرصاد

۴-۳ سخن پایانی

۴-۱ ارزیابی و تجزیه و تحلیل

مقطع پایان جنگ یکی از حساس‌ترین گردهن‌های تاریخ انقلاب اسلامی است. فشارهای جهانی بر ایران افزوده شده بود تا جنگ بدون برنده و بازنده به اتمام برسد و ایران می‌خواست در عرصه دیپلماتیک از حقوق خود دفاع کند. در عین حال فشارهای نظامی هم گاه و بیگاه وجود داشت که در برخی مواقع امنیت ملی را تهدید می‌کرد. عملیات فروغ جاویدان منافقین که به عملیات مرصاد از سوی ایران منجر شد، یکی از این مقاطع حساس است که از زوایای مختلفی جای بحث و بررسی دارد.

۴-۱-۱ پیش‌زمینه‌های حمله منافقین

به چند مورد از عواملی که باعث شد منافقین به خود این جرئت را بدهند تا وارد مرزهای ایران شوند و به این خیال بیفتند که می‌توانند تهران را هم فتح کنند اشاره می‌گردد:

الف) دلیل نظامی: شورای فرماندهی انقلاب عراق در تاریخ ۳۰ تیرماه ۱۳۶۷ جلسه مشترکی برگزار کرد. بعد از این جلسه بود که اطلاعیه نظامی شماره ۳۲۶۹ عراق مبنی بر آغاز عملیاتی موسوم به «توکلنا علی الله» منتشر شد. عراق هدف از این عملیات را آزاد کردن باقی‌مانده سرزمین‌های خود، انهدام نیروهای ایران و به اسارت درآوردن تعداد بیشتری از نیروهای ایرانی برای ایجاد برابری با تعداد اسرای عراقی اعلام کرد. این در حالی بود که حضرت امام(ره) و در نتیجه ایران در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را پذیرفته بودند. لذا کارشناسان معتقد بودند عراق می‌خواهد با استفاده از فضای حزن و ناراحتی بعد از قبول قطعنامه و به خیال باطل

ناتوانی نظامی ایران، مناطقی از ایران را تصرف کند و در مذاکرات صلح به اصطلاح دست بالا را داشته باشد. عملیات عراق از سحرگاه روز جمعه ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ و تنها سه روز پس از پاسخ مثبت ایران به قطعنامه ۵۹۸ آغاز شد. نیروهای عراق از محورهای کوشک در نزدیکی طلائیه، شلمچه در نزدیکی خرمشهر و همچنین از محور غرب وارد ایران شدند و تا ۳۰ کیلومتری خرمشهر و ۵ کیلومتری قرارگاه کربلا (قرارگاه مرکزی جنگ) پیشروی کردند. مردم میهن اسلامی ایران با مشاهده تجاوز دوباره عراق به شور و هیجان افتادند (چون مانند اوایل جنگ تحمیلی، عراق در حال پیشروی به داخل مرزها بود)؛ لذا مردم شهرهای خوزستان هم از سوی دولت مسلح شدند. حضرت امام(ره) در پیامی به فرمانده سپاه فرمودند «این روزها نقطه حیاتی کفر و اسلام یعنی نقطه شکست یا پیروزی اسلام با کفر است و باید متر به متر بجنگید و هیچ چیز از هیچ کس پذیرفته نیست. اینجا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه حیات پیدا کند در کشور یا برای همیشه سپاه به یک سپاه ذلیل و مرده‌ای تبدیل شود.» این پیام توسط حاج احمد آقا به سپاه ارسال می‌شود.^۱

عراق با مشاهده شور و شوق مردمی در ایران و تأثیر بالای پیام حضرت امام(ره) و نیز شکست‌های سختی که از نیروهای ایران می‌خورد به فکر عقب‌نشینی افتاد و با ادعای رسیدن به اهداف عملیات اعلام کرد که از روز سه‌شنبه ۴ مردادماه، نیروهای خود را از ایران خارج خواهد کرد. انجام این عملیات و اهمیت استراتژیک بیشتر جنوب نسبت به غرب باعث شده بود که

۱. عباس سلیمی نمین، همان، ص ۲۸.

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد / ۱۷۷

نیروهای ایرانی بیشتر در جنوب تمرکز داشته باشند. در آن زمان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در جنوب و آقای هاشمی رفسنجانی در غرب حضور داشتند و بنا به روایت آقای هاشمی رفسنجانی، که در آن زمان فرمانده جنگ بود، نه فقط نیروهای رده پایین، بلکه اکثر فرماندهان سپاه هم در جنوب حضور داشتند.

پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران رهبر منافقین فرمانی را مبنی بر آماده‌باش کلیه نیروها و قطع تمام مسافرت‌ها و ترورها صادر کرد و این پیام را برای تمامی نیروها قرائت کرد.

«طلسم جنگ در حال شکستن است... رژیم شل شده... باید ضربه کاری

را بزنیم.»

بعد از دو عملیات آفتاب - که در فروردین ۱۳۶۷ انجام شد و در جبهه فکه و شوش تعدادی از نیروهای ایرانی را شهید کرده و تعدادی را به اسارت بردند - و عملیات چلچراغ - در ۳۰ خردادماه ۱۳۶۷ در منطقه مهران که در آن عملیات نیز تعدادی از نیروهای ایرانی شهید شده و تعدادی به اسارت درآمدند - رجوی در حال نقشه‌کشی برای فتح کرمانشاه بود و طبق برنامه باید عملیات در شهریور ۱۳۶۷ انجام می‌شد. اما با پذیرش آتش‌بس از سوی ایران، سازمان با دستپاچگی درصدد انجام عملیات تا قبل از عقد رسمی قرارداد آتش‌بس بود. مسعود رجوی در جلسات توجیهی درباره این تحلیل گفته بود: «تصمیمی که ما گرفتیم، تصمیم بسیار حساس و مشکلی بود و ما چاره‌ای جز عمل نداریم و اگر الآن اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت، زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود، ما در اینجا قفل می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل

می‌شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را بکنیم و یک بار دیگر کل سازمان را به صحنه بفرستیم.»^۱

رجوی به تمام نیروهای هوادار در خارج از عراق دستور داد تا خود را به عراق برسانند. با این توجیه که این عملیات آخر است و ما به تهران خواهیم رسید، ارتش و سپاه کاملاً در هم شکسته‌اند و ما به راحتی به داخل رفته و با طرح و حرکتی شهاب‌گونه به تهران خواهیم رسید. شش روز پس از قبول قطعنامه از سوی ایران و در شرایطی که نیروهای عراقی با بهره‌برداری از ضعف روحیه نیروهای ایرانی مجدداً به خرمشهر حمله کرده و تا آستانه تصرف آن پیش رفته بودند، سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) عملیاتی به نام فروغ جاویدان را آغاز کرد. رجوی برای انجام این عملیات به کمک عراق دلگرم بود. او می‌گفت: «... کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ابرقدرت است، چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را ظرف این مدت تسخیر کند. از پایگاه نوژه هم ترسی نداشته باشید. هر سه ساعت سه ساعت، دستور می‌دهم هواپیماهای عراقی بیایند و آنجا را بمباران کنند. پایگاه هوایی تبریز را هم با هواپیما هر سه ساعت به سه ساعت مورد هدف قرار خواهیم داد. علاوه بر آن ضدهوایی و موشک سام هفت هم که داریم. هوانیروز عراق تا سر پل ذهاب به همراه ستون‌ها خواهد بود. از نظر هوایی ناراحت نباشید. چون هواپیماهای عراق پشتیبان ماست و تمام ماشین‌ها به صورت ستون حرکت می‌کنند.» تجهیزات و سلاح‌های اهدایی از صدام و غنائم عملیات چلچراغ هم مهمات منافقین برای این عملیات بود. اما

۱. اصغر فرزین، «چه چیز در ذهن منافقین بود؟»، جام‌جم، (چهارم مرداد ۱۳۹۱)، ص ۱۰.

عراقی‌ها فقط تا اسلام‌آباد آمدند و انگار می‌دانستند جلو رفتن بیشتر از این، دیوانگی است. حتی هواپیماها و بالگردهای خود را نیز بیش از این جلوتر نفرستادند.^۱

ب) زمینه روحی - روانی: دلیل روحی و روانی حرکت گستاخانه منافقین به سمت ایران این بود که آنان تصور می‌کردند ایرانی‌ها پس از پذیرش قطعنامه توسط امام خمینی (ره) دچار دل‌مردگی شده‌اند. ضمن اینکه هشت سال جنگ توانی برایشان باقی نگذاشته است. البته بخشی از این تحلیل صحیح بود. اما منافقین در تحلیل خود، بازسازی روحی مردم به دلیل بیانات رهبرشان، امام خمینی (ره)، را نادیده گرفته بودند. ضمناً منافقین عمق بغض مردم نسبت به خود را نمی‌دانستند و در خیالات باطل خود می‌پنداشتند با حضور در ایران مورد استقبال مردم واقع خواهند شد. علاوه بر همه اینها تصرف چند روزه مهران، فکه و حاج عمران که حدود یک ماه پیش از عملیات فروغ جاویدان و البته با کمک ارتش عراق صورت گرفته بود، اعتماد به نفس کاذبی به آنان تزریق کرده بود.

ج) زمینه نظری و ایدئولوژیک: برخی مؤلفان معتقدند که دلیل ایدئولوژیکی هم پشت عملیات فروغ جاویدان بوده است. در این چهارچوب گفته می‌شود که عراق و منافقین علاوه بر اینکه در چهارچوب سیاست‌های منطقه‌ای شوروی عمل می‌کردند از نظر تئوری هم به آنان وابسته بودند. سوسیالیست‌ها این‌گونه به بحران اجتماعی می‌نگریستند که ناکامی نظامی در ایجاد شورش، قیام و انقلاب مؤثر است و بر این اساس عراق و مجاهدین

می‌خواستند با حمله برق‌آسا و ناکام‌سازی ایران، راه را برای ایجاد انقلاب در ایران باز کنند. شاهد مثال اینکه یک سخنگوی نظامی منافقین در روز ابتدایی عملیات گفته بود استراتژی ما ایراد تلفات هرچه بیشتر به ایران و باز کردن راه برای یک انقلاب عمومی ضد (امام) خمینی است.^۱

۲-۱-۴ اهداف منافقین برای حمله به ایران

(الف) اعلام دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی (به زعم خودشان) در کرمانشاه پس از فتح این شهر.

(ب) شکستن طلسم اختناق در ایران (به زعم خودشان).

(ج) امضاء پیمان صلح میان عراق و ایران.

(د) تصرف تهران و ساقط نمودن نظام جمهوری اسلامی ایران.

۳-۱-۴ پیامدهای عملیات فروغ جاویدان منافقین

۱- شکست در استراتژی و شعار محوری منافقین، که موجب ریزش نیروهای این سازمان شد.

۲- محکومیت سازمان و عملیات فروغ از جانب گروه‌های اپوزیسیون بود. عمده گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی نظیر حزب دموکرات کردستان، چپی‌ها و سلطنت‌طلبان عملیات فروغ جاویدان را نتیجه توهمات و خیال‌پردازی‌های رجوی دانسته و حتی برخی سازمان را عامل وحدت در جمهوری اسلامی عنوان کردند.

۱. مصطفی مسجدی آرانی، «مرصاد، غروب جاویدان منافقین»، (چهارم مرداد ۱۳۹۱)، ص ۱۰.

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد ۱۸۱/

۳- تلفات عملیات فروغ جاویدان. سازمان منافقین ۱۳۰۴ نفر کشته خود را رسماً تأیید و تعداد مجروحین را ۱۵۰۰ نفر اعلام کرد که ۷۰۰ نفر آنها معالجه سرپایی و سطحی داشته‌اند و ۸۰۰ نفر بستری شده و بعضاً جان سپرده‌اند. بر اساس اعتراف دستگیرشدگان و عکس‌های اجساد شناسایی شده از مجموع ۵۱ نفر هیئت اجرایی سازمان (مرکزیت) حداقل ۳۳ نفر از آنان در صحنه عملیات حضور داشته‌اند که ۱۶ نفر آنان کشته شده‌اند. لذا حجم ضربه به بدنه سازمان ۵۰ تا ۶۰٪ بوده است و به کادر مرکزی سازمان حدود ۳۰٪ ضربه وارد شده است که این تعداد علاوه بر مجروحین و از کار افتادگانی است که به عقب انتقال داده شده‌اند. رضا پورآگل، مهدی افتخاری و مهدی کتیرایی از جمله کشته‌شدگان مرکزیت در این عملیات می‌باشند. تجهیزات منهدم‌شده سازمان در مجموع ۶۱۲ خودرو از انواع مختلف، ۷۲ تانک و زره‌پوش، ۲۱ توپ ۱۲۲ میلی‌متری، ۵۱ تفنگ ۱۰۶ میلی‌متری که عمدتاً بدون خودروی حمل‌کننده بودند، برآورد گردیده است. آمار غنائم نیز حدود ۵۰۰ دستگاه انواع خودرو و مقادیر زیادی تجهیزات انفرادی و جمعی بوده است.

۴-۱-۴ تأثیرات و دستاوردهای داخلی عملیات مرصاد

الف) تحکیم ثبات داخلی نظام و مشروعیت آن در بعد کارآمدی نظامی: با پذیرش قطعنامه آتش‌بس بین ایران و عراق توسط حضرت امام خمینی(ره) برخی از ناراضیان نظام و سرخورده از انقلاب اسلامی زمینه و بستر لازم را برای شایعه‌سازی علیه نظام و فاصله انداختن بین ملت و نظام مناسب دیدند و شروع به جوسازی و تنش‌آفرینی کردند. صحبت‌های این عده بیشتر پیرامون این موضوع بود که ایران از روی ضعف نظامی و به ناچار

قطعنامه را پذیرفته است و رژیم جمهوری اسلامی ایران دیگر یارای مقاومت در مقابل حملات خارجی را ندارد. اما با پیروزی قاطعانه ارتش اسلام در عملیات مرصاد، این دستاویز تبلیغاتی از بدخواهان نظام سلب شد.

(ب) شناخته شدن دوست از دشمن و تصفیه عناصر مردمی از ضد مردمی:

در دوران هشت سال دفاع مقدس فرصتی برای پذیرش به میزان وفاداری و عرق ملی شهروندان به صورت هدفمند و عالی نبود و به لحاظ اولویت داشتن مسئله جنگ برخی از عناصر مزدور توانسته بودند که خود را در بدنه نظام به ویژه در استان‌های مرزی، به خصوص استان کرمانشاه جای دهند. با حمله منافقین و موفقیت‌های نسبی و اولیه آنان مانند اشغال شهر کرد غرب و اسلام‌آباد غرب، این عده چهره واقعی خویش را نشان داده و به اشکال مختلف سعی در امداد منافقین داشتند. به هر حال این گروه نیز در جریان عملیات منافقین شناسایی شده و از نیروهای انقلابی و مردمی تفکیک شده و به سزای اعمال و افکار خائنانه خود رسیدند و یا به عراق متواری شدند.

(ج) تحکیم وحدت در بعد داخلی و تبلور مشارکت عمومی و همبستگی عمومی و همبستگی ملی:

جنگ تحمیلی با درایت حضرت امام(ره) به عنصری وحدت‌بخش در جامعه ایران تبدیل شد. با اعلام پذیرش قطعنامه، رزمندگان اسلام در جبهه-ها در حال‌های از غم و اندوه فرو رفتند و با خبر حمله منافقین به کشور از محور غرب نیروهای مختلف اعم از ارتش، سپاه، بسیج و... از تمام ایران به

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد / ۱۸۳

سمت جبهه غرب رهسپار شدند که تبلور همبستگی ملی و مشارکت عمومی را در این جریان می‌توان مشاهده کرد که این تحکیم وحدت در دفاع از کشور و میهن اسلامی منجر به نوعی وفاق ملی شد.

۵-۱-۴ تأثیرات و دستاوردهای خارجی عملیات مرصاد

الف) خنثی شدن نقشه صدام در چشم‌داشت به بهره‌برداری از اشغال ایران توسط منافقین:

صدام حسین درصدد بود تا با استفاده از حمله منافقین به ایران فرصت جدیدی برای گرفتن امتیاز از ایران پیدا کند. بدین لحاظ از هیچ‌گونه کمکی اعم از نظامی و لجستیکی و اطلاعاتی و تبلیغاتی به ارتش اصطلاحاً آزادی‌بخش رجوی، دریغ نمی‌ورزید. با شکست منافقین در عملیات مرصاد، آخرین امید صدام نیز تبدیل به یأس شد و می‌توان ناکامی رجوی را شکست مضاعف صدام حسین قلمداد کرد.

ب) تثبیت قطعی نظام جمهوری اسلامی ایران در نظام جهانی:

پس از شکست‌های سنگین ارتش عراق در عملیات‌های ثامن‌الائمه، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و... حمله گروهک منافقین به ایران، آخرین امید رژیم بعث عراق و قدرت‌های استکباری و کشورهای منطقه برای خلع ید انقلابیون مسلمان از نظام ایران بود. اما با رشادت‌های رزمندگان اسلام و پشتیبانی‌های مردمی و رهبری بی‌نظیر حضرت امام خمینی(ره) توطئه‌ها خنثی گردید و جنگ تحمیلی و عملیات مرصاد با پیروزی ایران خاتمه یافت و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در سطح بین‌المللی تثبیت شد.

ج) افزایش مشروعیت اسلامی ایران در افکار عمومی جهان به واسطه حمایت‌های مردمی:

دستگاه‌های تبلیغاتی قدرت‌های جهانی و رژیم عراق چنین وانمود می‌کردند که مردم ایران از جنگ خسته شده و طولانی شدن جنگ در ایران موجب بحران مشروعیت رژیم شده است و پس از عملیات منافقین، جهانیان در این اندیشه بودند که مردم از حمایت نظام دست کشیده و به منافقین ملحق خواهند شد و در نتیجه نظام ایران سرنگون خواهد گردید. اما حضور پرشور رزمندگان اسلام و مردم در این عملیات این تبلیغات را خنثی کرد و دشمنان به اهداف خود نایل نگردیدند.

۶-۱-۴ نقش ارتش و امیر صیادشیرازی در عملیات مرصاد

ارتش جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی وفاداری خود را در مقابله با دشمنان داخلی و خارجی در قبل از جنگ تحمیلی و در جنگ تحمیلی به اثبات رساند و با تقدیم ۴۸ هزار شهید گلگون‌کفن به پای نهال انقلاب اسلامی در بیش از صد عملیات آفندی و پدافندی شرکت نمود و در عملیات مرصاد با وجود گسترش بیش از حد یگان‌ها در نوار مرز و حمله سراسری عراق در اواخر جنگ تحمیلی و مشکلات تدارکاتی و لجستیکی و... با تمام توان از پیشروی دشمن به داخل خاک میهن اسلامی جلوگیری کرد و نقش نیروی زمینی، نیروی هوایی، هوانیروز و پدافند هوایی ارتش و حضور فرماندهان ارتش در کلیه رده‌ها در منطقه عملیات مرصاد و حضور امیر سپهبد شهید صیادشیرازی در صحنه

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد / ۱۸۵

عملیات و هدایت و کنترل نیروهای پروازی به خصوص هوانیروز در انهدام نیروهای منافقین و انهدام پشتیبانی هوایی عراق در عملیات مرصاد، بسیار چشمگیر بوده که در نامه حضرت امام(ره) به فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۶ این قدرشناسی ایشان منعکس شده است. لذا درود می‌فرستیم به روح حضرت امام(ره) و کلیه شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، به خصوص شهدای ارتش جمهوری اسلامی ایران و امیر صیادشیرازی و شهدای عملیات مرصاد.

روحشان شاد و راهشان مستدام باد.

۲-۴ نکات آموزشی عملیات مرصاد

از عملیات مرصاد نکات آموزشی بسیاری را می‌توان آموخت تا درسی باشد برای آیندگان و مراکز آموزشی تا نسبت به تقویت نقاط قوت و برطرف نمودن نقاط ضعف و نواقص در آینده اقدام گردد.

۱-۲-۴ نقاط قوت عملیات مرصاد

۱. حضور فعال مسئولین کشوری و لشکری در صحنه عملیات

در صحنه عملیات مرصاد کلیه مسئولین رده بالای کشوری و فرماندهان عالی‌رتبه نظامی در منطقه عملیات حضور داشتند و جلسات در شهر کرمانشاه برگزار می‌گردید و تصمیمات مقتضی در صحنه عملیات اعمال می‌شد.

۲. همکاری ارتش و سپاه و نیروهای مردمی

حضور مسئولین رده بالای ارتش و سپاه و همکاری صمیمانه آنان در موفقیت عملیات مرصاد نقش مهمی داشته است. این وحدت و همدلی باعث گردیده تا به عنوان مثال مأموریت هلی‌برن توسط هوانیروز ارتش و پیاده نمودن تیپ‌ها و گردان‌های سپاه در عقبه نیروهای منافقین و بستن راه‌های فرار آنان به عقب را فراهم نماید.

۳. ایمان به خدا و عدم تزلزل روحی در بین نیروها

با وجود حمله سراسری عراق در ۱۳۶۷/۴/۳۱ و حمله منافقین با سلاح‌ها و تجهیزات پیشرفته در ۱۳۶۷/۵/۳ نیروهای رزمنده اعم از ارتش و سپاه و نیروهای مردمی دچار تزلزل روحی و ترس نشده و با اتکاء به خداوند متعال به سمت دشمن یورش برده و حتی تا رسیدن

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد / ۱۸۷

عمده قوا برای پدافند در گردنه چهارزیر، نیروهای کم موجود در منطقه، مانع از پیشروی دشمن به سمت کرمانشاه می‌شوند و خلبان‌های نیروی هوایی و هوانیروز ارتش با وجود پشتیبانی هوایی عراق از عملیات منافقین با شهامت و شجاعت مثال‌زدنی نسبت به بمباران و موشک‌باران ستون‌های منافقین اقدام می‌کنند و از پدافند هوایی و نیروهای هوایی عراق واهمه نداشته و مأموریت‌های خود را انجام می‌دادند.

۴. تسلیم نشدن نیروها

در مواضع و پادگان‌های مسیر عبور منافقین، کارکنان ارتش و سپاه تا آخرین لحظه مقاومت نموده و به شهادت می‌رسند و توسط منافقین اعدام می‌گردند و با وجود اینکه امکان عقب‌نشینی برای اکثر آنان فراهم بوده است، ولی محل مأموریت خود را ترک نمی‌کنند. از جمله جناب سرهنگ سلیمی فرمانده باقی‌مانده در پادگان تیپ ۱ اسلام‌آباد ارتش که تا آخرین فشنگ با منافقین می‌جنگد تا به اسارت آنها درنیاید و به گواه شاهدین، منافقین ابتدا او را مثله کرده و سپس اعدام می‌کنند و ایشان در حین مثله کردن شهادتین می‌گفته و *إنا لله و إنا إليه راجعون* را تکرار می‌کرده است؛ و یا تعدادی از برادران ارتش و سپاه و بسیج در مسیر کرد و اسلام‌آباد از تیرهای برق و پل‌های عبوری و درختان به دار آویخته شده بودند و آنان هرگز حاضر به تسلیم نشده بودند.

۵. همکاری رسته‌های مختلف در عملیات مرصاد

در عملیات مرصاد نیروهای پیاده، زرهی، توپخانه، مهندسی، هوانیروز، کارکنان فنی هوایی، خلبانان، افسران پدافند هوایی، خنثی-کننده بمب و... همکاری نزدیک و خوبی داشتند که به عنوان مثال

درخواست آتش دیده‌بان‌های توپخانه و اجرای به‌موقع آتش قبضه‌های توپخانه و خمپاره‌اندازها در انهدام نیروهای نفاق و بستن عقبه منافقین با اجرای آتش به‌موقع توپ‌ها و کاتیوشا و... همگی حاکی از همکاری بین رسته‌های مختلف در عملیات مرصاد بود.

۶. آتش به‌موقع بالگردها و هواپیماها

هوانیروز در شناسایی هوایی و موشک‌باران ستون منافقین با حضور امیر صیادشیرازی در داخل بالگردها و همچنین نیروی هوایی ارتش با بمباران شدید هوایی توسط هواپیماهای جنگنده نیرو که از پایگاه شهید نوژه همدان برخاسته و با شجاعت و دقت خلبان‌ها در انهدام نیروها و تجهیزات و ادوات منافقین می‌پرداختند، نقش مهمی داشته ایفا نمودند.

۷. آتش به‌موقع پدافند هوایی

پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران با تدابیر و پیش‌بینی‌های لازم و استقرار سکوه‌های موشک‌های ضد‌هوایی نقش مهمی در انهدام هواپیماهای عراقی - که در پشتیبانی هوایی از منافقین نیروهای ایران را بمباران می‌کردند - داشتند. به نحوی که در روز اول ۱۴ هواپیمای پیشرفته عراق در منطقه عملیات سرنگون شده که موشک‌های هاگ و محل سکوه‌های پرتاب موشک و پرسنل کارآزموده نقش مهمی در سرنگونی هواپیماهای دشمن داشته و مانع از پروازهای آنان شده است و عراق به تلافی، سایت رادار سوباشی همدان را منهدم کرده که بیش از ۲۰ نفر از بهترین و ماهرترین نفرات در سایت فوق به شهادت می‌رسند و یا پس از تصرف مرکز پشتیبانی اسلام‌آباد پرسنل

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد / ۱۸۹

پدافند هوایی تا آخرین لحظه مأموریت خود را انجام داده و به فکر فرار نیفتاده‌اند که حدود ۶۰ نفر از کارکنان این مرکز توسط منافقین به شهادت می‌رسند و منافقین آنان را به خط کرده و اعدام می‌کنند.

۸. اطاعت‌پذیری نیروها از فرماندهان

در عملیات مرصاد اکثر یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات از فرماندهان خود اطاعت‌پذیری داشته و همین انضباط فرماندهی در کلیه رده‌ها منجر به موفقیت عملیات شده است. اگر در صحنه عملیات هر نیرویی از فرمانده خود اطاعت‌پذیری نداشت، یگان‌ها دچار تفرقه و تشتت آراء می‌شدند و سیستم فرماندهی و کنترل در یگان‌ها مختل می‌گردید. ولی نیروهای باقی‌مانده و سازمان‌دهی شده در یگان‌ها طبق دستور فرماندهان خود به اجرای آتش یا پیشروی و مأموریت ادامه می‌دادند.

۹. رعایت استتار و اختفاء و پوشش و فریب در عملیات مرصاد

نیروها با استفاده از زمین منطقه و شیارها و ارتفاعات و... حداکثر اختفاء و پوشش را برای خود به وجود آورده و در بعضی از مناطق که نیرو کمتر بوده است، از فریب استفاده نمودند. مثلاً در پدافند هوایی چندین سکوی فریبنده ضد هوایی در منطقه مستقر شده بود و یا در بعضی از ارتفاعات و تپه‌ها که نیرو کم بوده است، مواضع فریبنده احداث شده و تعداد کمی به پدافند ادامه داده که باعث سردرگمی منافقین و دشمن شده بود.

۱۰. تاکتیک اشتباه منافقین در اتخاذ حرکت ستونی و متکی به جاده

یگان‌های خودی نهایت استفاده را از تاکتیک اشتباه منافقین در اتخاذ حرکت ستونی و متکی به جاده به عمل آوردند و ستون منافقین را در روی جاده بمباران و موشک‌باران کردند. منافقین به خیال باطل خود با استقبال مردم مواجه شده و با سرعت از جاده‌ها و شهرها عبور خواهند کرد. ولی با مقاومت مردمی و نیروهای مسلح مواجه شدند و با احداث خاکریز بر روی جاده اسلام‌آباد به کرمانشاه، نیروها مواضع پدافندی تشکیل داده و ستون آنان از زمین و هوا مورد هجوم رزمندگان اسلام قرار می‌گیرد.

۱۱. توقف پشتیبانی هوایی عراق پس از عبور منافقین از اسلام‌آباد

پس از عبور منافقین از مرزهای بین‌المللی و پیشروی به سمت کرد و اسلام‌آباد غرب، پشتیبانی هوایی عراق اعم از بالگرد و هواپیما بسیار زیاد بوده است. ولی در روز دوم و سوم عملیات پشتیبانی هوایی عراق به علت فعالیت عالی پدافند هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و سرنگونی ۱۴ فروند هواپیمای پیشرفته میراژ و میگ ۲۵ و سوخو و ریسک نکردن نیروی هوایی عراق در پشتیبانی هوایی از عملیات منافقین در داخل خاک ایران باعث گردید که خلبان‌های شجاع و دلیر هوانیروز و نیروی هوایی ارتش بتوانند مأموریت‌های پروازی و بمباران‌های خود را بر روی ستون منافقین اجرا نمایند.

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد ۱۹۱/

۱۲. حاضر به کاری باند پرواز پایگاه هوایی نوژه همدان و تبریز و دزفول با وجود

بمباران شدید

با وجود بمباران شدید پایگاه‌های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران با هواپیماهای مدرن میراژ و میگ ۲۵ و میگ ۲۹ و سوخو ۲۴ عراق و استفاده از بمب‌های خوشه‌ای با ماسوره تأخیری و زمانی، کارکنان باغیرت و شجاع پایگاه‌های فوق بلافاصله نسبت به ترمیم باند و عملیاتی نمودن هواپیماها اقدام نموده و خلبان‌های نیروی هوایی ارتش با خطرپذیری و ریسک زیاد با ایثار و از خودگذشتگی مأموریت‌های پروازی را انجام داده و دشمن را مستأصل نمودند.

۱۳. حمیت قسمتی و اجرای مأموریت بدون چشم‌داشت و عرق ملی و

وجدان کاری

با وجود خطرات بسیار در منطقه عملیات و احتمال حضور منافقین در شهر کرمانشاه و سقوط کرمانشاه و پیشروی به داخل کشور، پس از تماس سردار ش معاونت عملیات ستاد کل نیروهای مسلح با امیر صیادشیرازی، ایشان داوطلبانه به رغم نداشتن مسئولیت فرماندهی بر روی نیروها با حکم ستاد کل بلافاصله به فرودگاه مهرآباد آمده و از آنجا به شهر کرمانشاه پرواز می‌کنند. مسئولیت امیر صیادشیرازی فقط نماینده امام در شورای عالی دفاع بود. ولی به درخواست سردار ش مبنی بر حضور در منطقه و استفاده از تجربیات ایشان، جواب مثبت داده و به منطقه عملیات اعزام می‌شود که نشان از حمیت قسمتی و عرق ملی و وجدان کاری ایشان داشته است و پس از ورود به کرمانشاه بلافاصله نسبت به طرح‌ریزی عملیات و شناسایی منطقه عملیات اقدام

نموده و هدایت و کنترل عملیات را به عهده می‌گیرد. اکثر مسئولین و فرماندهانی که در اسرع وقت از تهران یا خوزستان یا شهرهای مختلف به منطقه عملیات وارد می‌شوند بدون هیچ‌گونه چشم‌داشت و فقط برای رضای خدا و حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در منطقه عملیات حاضر می‌گردند.

۱۴. استفاده از موفقیت و تعاقب نیروهای منافقین

پس از حمله زمینی و هوایی و تارومار شدن نیروهای منافقین، یگان‌ها با هلی‌برن در عقبه نیروهای نفاق در بین کردند و اسلام‌آباد عقبه آنان را بسته و بسیاری از نیروهای منافق به ارتفاعات پناه برده تا بتوانند از مرز خارج شوند. ولی نیروهای هلی‌برن شده موفق می‌شوند بسیاری از نیروها و خودروهای در حال فرار را منهدم کنند و یا آنان را به اسارت درآورند. لذا استفاده از موفقیت و تعاقب نیروهای نفاق نقش مهمی در پیروزی رزمندگان اسلام و تلفات و ضایعات منافقین داشته است.

۱۵. استفاده صحیح از زمین منطقه و بستن گلوگاه‌ها

پس از پیشروی منافقین از اسلام‌آباد به سمت کرمانشاه، خط پدافندی در گردنه چهارزبر از سوی امیر شهید صیادشیرازی پیشنهاد می‌شود و نیروها از گردنه و ارتفاعات موجود جهت پدافند نهایت استفاده را به عمل می‌آورند و طرفین جاده را رزمندگان اسلام اشغال کرده و روی جاده خاکریز احداث می‌گردد که مانع از حرکت نفرات و خودروهای چرخ‌دار منافقین می‌شود. لذا استفاده صحیح از زمین منطقه و بستن

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد / ۱۹۳

گلوگاه‌ها و پدافند بر روی ارتفاعات از عوامل موفقیت در عملیات مرصاد می‌باشد.

۱۶. اجرای عملیات از چند جناح بر ضد نیروهای منافقین

علاوه بر اجرای عملیات آفندی از روبه‌روی نیروهای منافقین بر روی گردنه چهارزیر عملیات‌هایی از جاده پل‌دختر به اسلام‌آباد و از سمت جاده ایلام به اسلام‌آباد در امتداد گردنه قلاجه و از سمت گیلان‌غرب بر ضد منافقین از چند جناح انجام می‌گردد که باعث سردرگمی نیروهای نفاق و بازپس‌گیری شهر اسلام‌آباد غرب و کرد و عقب‌نشینی و فرار منافقین می‌شود.

۱۷. نقل و انتقال سریع نیروها از استان‌های هم‌جوار

پس از اعلام حمله منافقین از غرب کشور، بلافاصله نیروهایی از ارتش و سپاه پاسداران که در جنوب بوده‌اند از طریق جاده پل‌دختر به اسلام‌آباد از خوزستان و همچنین نیروهایی از استان‌های هم‌جوار با کرمانشاه و ایلام به سمت منطقه عملیات مرصاد وارد شده و نیروها با سرعت زیاد جابه‌جا و منتقل می‌گردند تا علاوه بر سد پیشروی دشمن، نسبت به اجرای عملیات آفندی اقدام و نیروهای نفاق را منهدم نمایند. جابه‌جایی نیروها در این مدت زمانی کم از عوامل مؤثر در موفقیت عملیات مرصاد است.

۲-۲-۴ نقاط ضعف عملیات مرصاد

۱. اختلال در سیستم کنترل و فرماندهی نیروها

پس از اجرای عملیات سراسری عراق در ۱۳۶۷/۴/۳۱، سیستم کنترل و فرماندهی در بین نیروهای ارتش و سپاه دچار وقفه شد و یکپارچگی یگان‌ها در حفظ خطوط پدافندی قبلی دچار اختلال شده و به صورت نامنظم عقب‌نشینی می‌کنند و یگان‌ها دچار سردرگمی در اتخاذ شیوه پدافندی و چگونگی استقرار در محل مشخص برای پدافند می‌شوند. در عقب‌نشینی اجباری موقعیت و محل استقرار خیز به خیز باید مشخص شود تا یگان‌ها دچار سردرگمی و سرگردانی نشده و انسجام و یکپارچگی یگان‌ها حفظ گردد.

۲. اختلال در ارتباطات مخابراتی بین یگان‌ها

پس از فشار دشمن و عقب‌نشینی نیروهای سپاه و ارتش، ارتباط مخابراتی بین یگان‌ها قطع و مختل می‌گردد. لذا تماس با فرماندهان و کارکنان در کلیه رده‌ها دچار اختلال شده و این اختلال تا چند روز ادامه داشت.

۳. اختلال در سیستم لجستیک و تدارکاتی یگان‌ها در خط پدافندی

در اواخر جنگ سیستم تدارکات و لجستیک نیروها اعم از مواد غذایی، آبرسانی، خودرویی، قطعات یدکی، مهمات و سلاح‌های سنگین و... دچار اختلال شده و به علت تحریم‌های اقتصادی و عدم آمادگانی به‌موقع به یگان‌ها در خط پدافندی باعث گردیده بود روحیه کارکنان تا حدی دچار تزلزل گردیده و فرماندهان با ایثار و گذشت و سخنرانی

سعی در ارتقاء روحیه کارکنان داشتند. ولی این اختلالات بر کارایی رزمی یگان‌ها تأثیر منفی داشت. درعوض ارتش عراق با کمک کشورهای منطقه و ابرقدرت‌ها روز به روز تجهیز گردیده و به آخرین سلاح‌ها و مهمات‌های روز تجهیز می‌شدند و حدود بیش از ۲۸ کشور به عراق کمک تسلیحاتی و مالی و فکری و... می‌رساندند و مظلومیت نیروهای ایران اسلامی در مقابل این اهریمنان نمایان بود. ولی کارکنان جان بر کف و ایثارگر ارتش با صبر و استقامت به مأموریت‌های خود ادامه می‌دادند.

۴. اشراف نداشتن اطلاعاتی به شروع عملیات منافقین

پس از آغاز عملیات فروغ جاویدان و پیشروی منافقین به سمت کرد و اسلام‌آباد نیروهای رزمنده و حتی فرماندهان رده‌های بالا در سلسله مراتب، از ماهیت نیروی عمل‌کننده اطلاع نداشتند و پس از ساعت‌ها که از پیشروی آنان به داخل میهن اسلامی می‌گذشت با عقب‌نشینی و فرار تعدادی از نیروها و آمدن به قرارگاه مرکزی در کرمانشاه، فرماندهان به ماهیت نیروی عمل‌کننده که همانا منافقین بودند آگاهی می‌یابند و تا قبل از آن در شوکی از پیشروی دشمن به داخل به سر می‌بردند. پس از مشخص شدن ماهیت دشمن کلیه نیروها و فرماندهان، بسیج شده و مسیر پیشروی آنان را در تنگه چهارزبر مسدود و نسبت به انهدام آنان اقدام می‌کنند. لذا ضعف اطلاعاتی و اشراف نداشتن به حرکات دشمن باعث غافلگیری تعدادی از نیروها شده و دشمن توانسته بود به پیشروی خود به داخل ادامه دهد. در صورت وجود برآورد اطلاعاتی صحیح امکان واکنش در برابر منافقین محتمل‌تر بود.

۵. اجرای تک هماهنگ شده توسط عراق در جنوب و استفاده از موفقیت

در غرب کشور

پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران، عراق در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۳۱ حمله سراسری خود را به خصوص در محور جنوب و پیشروی تا نزدیکی خرمشهر و جاده اهواز - خرمشهر و دشت عباس ادامه داده و تمامی مسئولین و فرماندهان به منظور جلوگیری از سقوط خرمشهر و آبادان و اهواز و دزفول و... به تمرکز نیرو در جنوب کشور مبادرت ورزیدند و دشمن از این تجمع نیرو و فریب استفاده نموده و طرح اصلی خود را که نفوذ منافقین از جبهه غرب کشور بود، در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۳ به اجرا درآورد. لذا عملیات استفاده از موفقیت و گمراه نمودن نیروها و اجرای تک فریبنده در سرتاسر جبهه‌ها و اجرای تک اصلی منافقین و عراق از منطقه خسروی، قصر شیرین، سر پل ذهاب، کرد، اسلام‌آباد، کرمانشاه انجام شد و دشمن توانست حدود ۱۶۰ کیلومتر در داخل میهن اسلامی پیشروی نماید و منافقین با سرعت و با استفاده از نفربرهای چرخ‌دار برزیلی با سرعت ۳۰ الی ۴۰ کیلومتر در ساعت به سمت شهرهای در مسیر پیشروی کردند که پس از سد کردن دشمن در کیلومتر ۳۵ شهر کرمانشاه و در گردنه چهارزبر عملیات محاصره و انهدام نیروهای منافقین در این جبهه شروع شد و پس از دو روز عملیات سدّ و متوقف کردن دشمن در روز ۵ مردادماه ۱۳۶۷ عملیات مرصاد با رمز یا علی بن ابی‌طالب انجام شد که با بمباران هواپیماهای نیروی هوایی و موشک و راکت باران هوانیروز و آتش توپخانه و کاتیوشا نیروهای منافقین به محاصره درآمده و مجبور به عقب‌نشینی و متحمل تلفات و ضایعات زیاد

ارزیابی و تجزیه و تحلیل و نکات آموزشی عملیات مرصاد ۱۹۷/

شدند. پس از حضور امیر صیادشیرازی در روز دوم درگیری با منافقین به داخل کشور و هدایت و کنترل ایشان و حضور در صحنه عملیات و شناسایی دقیق دشمن توسط ایشان، با استفاده از بالگردهای کبرا ستون منافقین زیر آتش قرار گرفته و ماشین‌های مهمات و نفربرهای آنان و خودروهای روی جاده منهدم گردیدند، که باعث تضعیف روحیه منافقین شده و پیشروی آنان به سمت کرمانشاه سدّ می‌گردد و عملیات منافقین با شکست مواجه می‌شود و عراق نیز به اهداف خود در جنوب و غرب کشور نمی‌رسد.

۶. ایجاد نکردن سدّ موانع بر روی جاده‌ها و پل‌های مسیر پیشروی منافقین در مسیر پیشروی منافقین از مسیر جاده سر پل ذهاب - کرد - اسلام‌آباد - کرمانشاه موانع و سدّ جاده‌ای در مسیر پیشروی پیش‌بینی نشده بود، که در صورت ایجاد موانع و سدّ جاده‌ای و انهدام پل‌های مسیر پیشروی به سمت شهرهای مرزی توسط مهندسی یگان‌ها، باعث می‌گردید که حرکات دشمن کند گردد و از پیشروی سریع آنان جلوگیری به عمل آید.

۷. استفاده بهینه نکردن از عوارض حساس مسیر پیشروی منافقین

عوارض حساس موجود در منطقه غرب به خصوص مواضع احداث- شده بر روی گردنه پاتاق و بالاتاق و گردنه حسن‌آباد و گردنه چهارزبر و ارتفاعات مشرف به شهر کرد و اسلام‌آباد از عوارض حساس منطقه عملیات مرصاد است که بعد از پیشروی منافقین به داخل کشور، در صورتی که نگهداری و پدافند در روی آنان به خوبی انجام می‌گرفت، دشمن قادر به پیشروی سریع نبود، به خصوص مواضع پدافندی و گردنه

پاتاق که از زمان رژیم سابق تاکنون جزء مواضع پدافندی مهم در آن منطقه است. منافقین با عبور از عوارض حساس منطقه تا گردنه چهارزبر پیشروی کرده که نیروهای رزمنده با استقرار در تنگه چهارزبر و ایجاد خط پدافندی جلوی پیشروی دشمن را سدّ می‌کنند. در صورتی که منافقین موفق به عبور از گردنه چهارزبر می‌شدند، خطر سقوط کرمانشاه وجود داشت که با یاری خداوند و حضور به موقع رزمندگان اسلام و پایداری آنان و آتش به موقع هوانیروز و نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، پیشروی دشمن در گردنه چهارزبر متوقف و نیروها و تجهیزات آنان در آن محور منهدم می‌گردد و با اجرای عملیات مرصاد نیروهای آنان محاصره شده و شکست سنگینی را متحمل می‌گردند و عوارض حساس منطقه به دست نیروهای خودی می‌افتد.

۳-۴ سخن پایانی

با عنایت به نقاط قوت و ضعف در عملیات مرصاد و همچنین ارزیابی و تجزیه و تحلیل این عملیات درس‌ها و آموخته‌های زیادی از این عملیات گرفته می‌شود که امید است با استعانت از خداوند متعال و برطرف نمودن نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت، نیروهای مسلح ایران اسلامی همواره آماده مواجهه با دشمنان باشند، به خصوص در این برهه زمانی که امریکای جهان‌خوار و صهیونیست بین‌الملل درصدد ضربه زدن به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از طریق تحریم و بحران اقتصادی - اجتماعی و فشار سیاسی هستند و با تبلیغات وسیع سعی در منزوی نمودن ایران اسلامی دارند تا صدای عدالت‌خواهانه و مظلومانه جمهوری اسلامی به گوش جهانیان نرسد. لذا می‌بایست با درس گرفتن از گذشته و عدم غافلگیری و انفعال در مقابل دشمنان همواره هوشیار و بیدار باشیم و در صورتی که در خواب غفلت فرو رویم، دشمنان ما بیدار هستند و به توطئه‌ها ادامه می‌دهند.

عملیات مرصاد یا به روایت مجاهدین خلق (منافقین) عملیات فروغ جاویدان، یکی از تجربیات بزرگ ملت ایران برای شناخت عاقبت و سرنوشت افرادی است که با وجود طرح شعارهای جذاب، پا در مسیر خدمت برای بیگانگان و پشت کردن به مصالح ملت خود گذاشته‌اند و همچنین این رخداد مهم، شناخت مناسبی از قدرت‌های مدعی حقوق بشر، در پیش روی همگان قرار می‌دهد که چگونه از انسان‌ها بهره می‌گیرند و بعد از پایان تاریخ مصرفشان به نابودی آنان مبادرت می‌ورزند.

در عملیات مرصاد نقش ارتش و یگان‌های جان بر کف آن و همچنین نقش شهید سپهبد علی صیادشیرازی بسیار تأثیرگذار و موفقیت‌آمیز بوده که

به بخش‌هایی از این ایثارگری‌ها در این کتاب اشاره گردید که امید است مورد رضایت خداوند و امام زمان (عج) قرار گرفته باشد.
«والسلام»

فهرست منابع

اسکندری، محمدرضا. بر ما چه گذشت (خاطرات یک مجاهد). خاوران، ۲۰۰۴
فرانسه.

اکبری نوشاد، آرش. عملیات مرصاد، مجله صف: ماهنامه ارتش جمهوری
اسلامی ایران، ۱۳۸۶، ۳۲۴.

پوربزرگ، علیرضا. سجیل آتش، سازمان عقیدتی - سیاسی ارتش ج.ا.، ۱۳۸۰.

تنگه مرصاد، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۴.

دانشی، محمد. رندان جرعه‌نوش، سمای قلم، ۱۳۸۴.

درودیان، محمد. سیری در جنگ ایران و عراق، مرکز مطالعات و تحقیقات
جنگ، ۱۳۷۸، ج ۵ (پایان جنگ).

رافعی، عباس. سفر بی‌بازگشت، دفتر ادبیات و هنر و مقاومت، ۱۳۷۲.

روزنامه‌های داخلی به مناسبت سالگرد عملیات مرصاد.

سبحانی، محمدحسین. روزهای تاریک بغداد، کانون آوا، ۱۳۸۳.

ستاد فرماندهی کل قوا. جنگ تحمیلی دفاع در برابر تجاوز، معاونت فرهنگی و

تبلیغات، ۱۳۶۸، ج ۶.

سجادی، علی. مرصاد، کمینگاه پروردگار، مجله صف: ماهنامه ارتش جمهوری

اسلامی ایران، ۱۳۸۷، ۳۳۵.

سلیمی نمین، عباس. مرصاد پایانی بر دو ادعا، همشهری، ۱۳۸۸، ش ۳۳.

شاه‌محمدی، حجت. درخت بلوط، دفتر ادبیات و هنر و مقاومت، ۱۳۷۰.

— و سید امیر معصومی. سیم‌رغ، نشر هفت، ۱۳۷۸.

صیاد شیرازی، علی؛ هاشمی، سید حسام. یادداشت‌های ویژه شهید

صیاد شیرازی؛ ایران سبز، ۱۳۶۸-۱۳۶۴.

قبادی، حمید. هم‌مرز با آتش (خاطرات حمید قبادی)، دفتر ادبیات و هنر

مقاومت، ۱۳۸۳.

کاظمی، محسن. خاطرات احمد احمد، سوره مهر، ۱۳۸۳.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران.

موسوی بجنوردی، سید کاظم. مسی به رنگ شفق (سرگذشت و خاطرات سید

کاظم موسوی بجنوردی)، نی، ۱۳۸۱.

مؤمنی، محسن. در کمین گل سرخ، سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات

اسلامی)، ۱۳۸۲.

مهراندیش، محمدرضا. زندگی در ارتفاعات، مؤسسه شهید آوینی، ۱۳۸۴.

فهرست منابع / ۲۰۳

میثمی، لطفاله. از نهضت آزادی تا مجاهدین (خاطرات لطفاله میثمی)،

صمدیه، ۱۳۸۲، ج ۲.

یزدانی، غلامرضا. جبهه‌ای به عرض ۶ متر، نسل کوثر، ۱۳۸۲.



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

Monafeghin dar kamingahe sayad

Mohamad Masoude Bahmani

**War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant *General Ali Sayyad Shirazi***